



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سید جواد

در مدح و مناقبت
حضرت امام محمد تقی «جواد الائمه» علیه السلام



به اهتمام
فهادعلی الممدنی (حسینی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشمه جود: در مدح و منقبت حضرت امام محمدتقی "جواد الائمه" علیه السلام

نویسنده:

عباسعلی اسدی (صبا)

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	چشمه جود: در مدح و منقبت حضرت امام محمدتقی "جواد الائمه" علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	به نام آن که دل پروانه اوست
۱۸	آذر
۲۸	آذری
۳۰	آستانه پرست
۳۴	الهی قُمشه ای
۳۹	اهلی شیرازی
۴۰	ایزد پناه
۴۲	ترابی
۴۴	ثابت
۴۷	جام آبادی
۵۰	حسان
۵۴	حسین زاده
۵۶	حصنی تبریزی
۵۸	خُسرو
۶۱	خوشدل
۶۵	خوشروان
۶۸	دولتشاه قاجار
۷۰	راز شیرازی
۷۲	رَجای اصفهانی

۷۴	رَسَا
۷۹	زُولیده نیشابوری
۸۱	سازگار
۸۹	سروپها
۹۵	شاهمرادی زاده
۹۷	شریف ثانوی: محمد
۱۰۰	شریفی
۱۱۰	شفق
۱۲۳	شفیعای شیرازی
۱۳۰	صاعد
۱۳۲	صامت بروجردی
۱۳۸	صبا
۱۴۳	صبوری اصفهانی
۱۴۶	صفا توپسرکانی
۱۴۸	ضیاء جعفری
۱۵۰	طوسی
۱۵۲	عبرت سبزواری
۱۵۴	عبرت نائینی
۱۵۸	علامه
۱۶۴	عنقا
۱۶۶	فتیاض لاهیجی
۱۷۶	قانع
۱۷۸	قُدسی
۱۸۲	قطره
۱۸۶	کمپانی
۱۹۰	محفوظ اصفهانی

۱۹۵	مِحور اصفهانی
۲۰۰	مِحیط قمی
۲۰۳	مردانی
۲۰۸	مِصباح
۲۱۵	مُصلِح خراسانی
۲۱۹	مُعجزه
۲۲۳	مؤدّن خراسانی
۲۲۵	مؤتید
۲۳۴	نظیری نیشابوری
۲۳۶	نگارنده
۲۳۸	واعظ قزوینی
۲۴۷	هاشم شکوهی
۲۵۴	یحیی اصفهانی
۲۶۰	رباعیات
۲۶۴	پی نوشتها
۲۸۰	درباره مرکز

چشمه جود: در مدح و منقبت حضرت امام محمدتقی "جواد الائمه" علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: اسدی، عباسعلی، ۱۳۲۱ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: چشمه جود: در مدح و منقبت حضرت امام محمدتقی "جواد الائمه" علیه السلام / به اهتمام عباسعلی اسدی (صبا).

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۱۴۲ص.

شابک: ۸۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۴۴-۷۹۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

عنوان دیگر: در مدح و منقبت حضرت امام محمدتقی جواد الائمه علیه السلام

موضوع: محمدبن علی(ع)، امام نهم، ۱۹۵-۲۲۰ق. -- شعر.

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه ها.

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه ها.

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: PIR۴۰۷۲/م۳۶ الف۵

رده بندی دیویی: ۱۰۰۸۳۱فا۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۳۸۲۴۶

ص: ۱

اشاره

گفتند جواد آمده در ملک وجود

کردند فرشتگان به شکرانه سجود

تا جرعه ای از کرامتش دریابید

یاران بشتابید به سر «چشمه جود»

شفق

چشمه جود

در مدح و منقبت حضرت امام محمد تقی «جواد الائمه» علیه السلام

به اهتمام

عباسعلی اسدی (صبا)

ص: ۲

فهرست مطالب

به نام آن که دل پروانه اوست ۷۰۰۰

آذر ۸۰۰۰

آذری ۱۳۰۰۰

آستانه پرست ۱۴۰۰۰

الهی قُمشه ای ۱۶۰۰۰

اهلی شیرازی ۱۹۰۰۰

ایزد پناه ۲۰۰۰۰

ترابی ۲۱۰۰۰

ثابت ۲۲۰۰۰

جام آبادی ۲۴۰۰۰

حسان ۲۵۰۰۰

حسین زاده ۲۷۰۰۰

حصنی تبریزی ۲۸۰۰۰

خُسرو ۲۹۰۰۰

خوشدل ۳۱۰۰۰

خوشروان ۳۳۰۰۰

دولت‌شاه قاجار ۳۶۰۰۰

راز شیرازی ۳۶۰۰۰

رَجای اصفهانی ۳۷۰۰۰

رَسا ۳۸۰۰۰

زُولیده نیشابوری ۴۰۰۰۰

سازگار ۴۱۰۰۰

سرویهها ۴۴۰۰۰

شاهمرادی زاده ۴۷۰۰۰

شریف ثانوی: محمد ۴۸۰۰۰

شریفی ۵۰۰۰۰

شفق ۵۵۰۰۰

ص: ۵

شفیعی شیرازی ... ۶۱

صاعد ... ۶۴

صامت بروجردی ... ۶۵

صبا ... ۶۸

صبوری اصفهانی ... ۷۱

صفا تویسرکانی ... ۷۳

ضیاء جعفری ... ۷۴

طوسی ... ۷۵

عبرت سبزواری ... ۷۶

عبرت نائینی ... ۷۷

علامه ... ۷۹

عنقا ... ۸۱

فیاض لاهیجی ... ۸۲

قانع ... ۸۶

قدس ... ۸۷

قطره ... ۸۹

کمپانی ... ۹۱

محفوظ اصفهانی ... ۹۴

محور اصفهانی ... ۹۷

محیط قمی ... ۱۰۰

مردانی ۱۰۲۰۰۰

مصباح ۱۰۵۰۰۰

مُصلح خراسانی ۱۰۹۰۰۰

مُعجزه ۱۱۲۰۰۰

مؤذَن خراسانی ۱۱۴۰۰۰

مؤید ۱۱۵۰۰۰

نظیری نیشابوری ۱۱۹۰۰۰

نگارنده ۱۲۰۰۰۰

واعظ قزوینی ۱۲۱۰۰۰

هاشم شکوهی ۱۲۶۰۰۰

یحیی اصفهانی ۱۲۹۰۰۰

رباعیات ۱۳۳۰۰۰

پی نوشتها ۱۳۵۰۰۰

ص: ۶

به نام آن که دل پروانه اوست

سالها بود با مهری که از حضرت جوادالأئمه علیه السلام در دل داشتم، بر آن بودم تا اثری فراهم و به حضرتش پیشکش کنم. روی همین علاقه و ارادت، اقدام به جمع آوری مدایح آن حضرت در دواین مختلف نمودم که با تشویق و ترغیب دوستان و توجه خاصه آن حضرت، این کار به پایان رسید و نتیجه آن، دفتری است که پیش روی شماست و زحمت نشر آن را بنیاد پژوهشهای

اسلامی آستان قدس رضوی قبول فرموده و هرگونه کسری متوجه این حقیر است که بضاعتی بیش ازین ندارم، چرا که این اولین تجربه است و نواقصی اگر هست، که هست، می باید از جهت

تشویق امثال من به دیده اغماض نگریسته شود و حقیر را راهنمایی فرمایند.

اینک توضیحاتی که لازم است برای استفاده بهتر و بیشتر این دفتر داده شود:

۱ - اشعار با ردیف حروف تهجی نام یا شهرت شاعر درج گردیده است.

۲ - شرح حال شاعر تا جایی که مقدور بوده در ابتدای شعر و واژه نامه در پایان دفتر و در

بخش افزوده ها و تعلیقات گنجانیده شده است.

۳ - اگر برای شاعری شرح حال نوشته نشده است، به علت عدم دسترسی به مأخذ مناسب بوده که در صورت دسترسی در چاپهای بعدی تکمیل خواهد شد.

در پایان از زحمات بی دریغ استاد محترم، جناب حاج قاسم سرویها و دوست بزرگوارم جناب آقای شفق سپاسگزاری کرده، برای آن بزرگواران و دیگر دوستان محترم آرزوی توفیق روزافزون دارم.

غرض نقشی است کز ما باز ماند

که دنیا را نمی بینم بقای

مگر صاحبدلی روزی ز رحمت

کند در حق درویشان دعایی

عباسعلی اسدی(صبا)

پائیز ۱۳۸۲ - مشهد مقدس

حاج غلامرضا آذر حقیقی فرزند محمد ولی متخلص به آذر در سال ۱۲۸۰ شمسی در قریه کاهو از دهات کوهپایه مشهد متولد شد و پس از آموزش خواندن و نوشتن به سرودن شعر و نوحه پرداخت و سالها در مشهد به تعلیم مداحان اهتمام ورزید و شیوه نوحه خوانی را به علاقه مندان آموخت و پس از عمری عرض ارادت به ساحت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، در سال ۱۳۵۸ دار فانی را وداع گفت و در جوار مولا علی ابن موسی الرضا (ع) در مشهد مدفون گردید. آثار او که در مناقب و مرثیاتی و نوحه های سینه زنی است، در پنج مجلد بارها به چاپ رسیده است.

جلوه جانان

باز یاران، جلوه جانان پدیدار آمده

جلوه گر از پشت پرده، طلعت یار آمده

ابرجود و رحمت حق، خیمه در عالم زده

ریزش دُرّ و گهر در دشت و کهسار آمده

باطراوت گشت عالم همچو گلزار چنان

صحنه دشت و دمن یکباره گلزار آمده

مشک و عنبر می فشاند در فضا باد صبا

یا که در کُلّ بسیطِ دهر، عطار آمده

مرد و زن رو کرده یکباره سوی مصر طلب

حُسن یوسف آفرین گویا به بازار آمده

آفتابِ صبحدم کرده ز بطحا رخ عیان

کاین چنین دل داده اش بهر خریدار آمده

مرحبا ماه رجب، ای رحمت بی منتها

کاندر ایامِ تو، طالع، ماه اطهار آمده

لیل عاشر ۲ ماهی از امّ الولد ظاهر شده

کز طلوعش یکسر امکان غرق انوار آمده
ماه بطحی، سبط طاها، مظهر جان آفرین
ماه رویش جلوه گراز کنز اسرار آمده
دیده اهل ولا روشن جواد بن الرضا
بدر رخسارش در این عالم پدیدار آمده
مقتدای متقین، کُهِفِ التَّقِی ۳، یعنی تقی
رخ فروزان در جهان از برج اطهار آمده
جشن میلاد محمد، مقتدای عالم است
کُنیه اش آن که جواد از شاه مختار آمده
سبط احمد، شبل حیدر ۴، نور چشم فاطمه
آن که در عالم نُهِم حجت ز دادار آمده
نور عین ۵ ثامن الأَطهار و خود هم عین نور
آن که عین نور از رویش نمودار آمده

خرم آن دل کز ازل روشن شد از نور و لاش

دل که بی مهرش بود؛ آن کلبه تار آمده

مهر او اصل جنان و حُبّ او، اصل بهشت

قهر او، قعر جحیم ۶ و بغض او، نار ۷ آمده

آذر از لطف رئوف حضرت شمس الشموس ۸

شکر لله کاینچنین با طبع سرشار آمده

ماه رجب

ماهی شده در ماه رجب جلوه گر امشب

کز شرم نهان است به گردون قمر امشب

خورشید جهانتاب ز یثرب ۹ بدمیده

کآفاق منور شد از او سر به سر امشب

ز أمّ الولد این ماه دلارا شده ظاهر

دامان رضا زیب گرفت از پسر امشب

تا مُدعیانش نمایند شماتت

حق کرده عطایش پسری خوش سیر امشب

همواره همه کون و مکان گشته منور

از بارقه ۱۰ این پسر و این پدر امشب

گردیده قران مه و خورشید ولایت

گویی که شده معجز شق القمر ۱۱ امشب

نوری شده در فرش هویدا که از آن نور

بگرفته به خود عرش برین زیب و فرامشب

نورسته گلی سر زده از گلشن طه

پاشیده صبا خوش به فضا مشک ترامشب

زیبا پسری آمده با چهر محمد

حُسن نبوی باز شده جلوه گرامشب

شد یوسفی از آل محمد سوی بازار

کز بهر تماشا شده پر رهگذر امشب

جنّ و ملک از فرط طرب، غرق نشاط اند

شادبست که برخاسته از بام و درامشب

میلاذ جواد ابن رضا فخر عباد است

گردیده عیان بارقه دادگر امشب

گشته متولد نُهمین حجّت دادار

ماه رجب از او شده با رتبه ترامشب

آذر به طرب کوش که میلاذ جواد است

باز آمده نوباوه خیرالبشر امشب

بدر یثرب

عاشر ماه رجب ماهی ز یثرب سرزند

کافتابش بوسه ها بر چهره انورزند

سرزند بدری فروزان کز فروغ روی او

عالمی گردد منور تا ز یثرب سرزند

تا زیشت پرده ظاهر گردد آن بدرِ ۱۲ تمام

از شعاعش نه فلک را چترِ زر بر سر زند

ص: ۹

نُو گلی بشکفته از اُمّ الولد کز پرتوش

طعنه از رنگ و لطافت بر گُلِ احمر زند

گلشنِ شمس الصّحی خوش باصفا گردیده است

با صفا گردد چمن چون غنچه ای سر بر زند

روی تابانِ تقی گردیده طالع، نی عجب

گر ز نورش جلوه ها در بام هفت اختر زند

جشن میلاد جواد است و کف شادی بزن

چون کف شادی در امشب خلق بحر و بر زند

ثامن الاطهار را آمد محمّد نور عین

بوسه ها بر عارض فرزند آن سرور زند

زد قدم شاهی در این عالم که از نطق و بیان

در زمان، یحیی بن اکثم ۱۳ را بجان اخگر زند

آمد آن شاهی که لطفش بر فقیر و بر غنی

شده ۱۴ مروارید بخشد، خصم را نشتر زند

آمد آن شاهی که از پیدا و پنهان مخبر است

قصه ماهی ۱۵ و مأمون را در آن معبر زند

آمد آن شاهی که با حُبش توان رست از عذاب

رستگار است آن که از جان حلقه بر این در زند

غم ندارد آن که آرد دامن لطفش به کف

سالها بر دامنش دست طلب آذر زند

مژده یاران، حُسن جانان در تجلّا گشته امشب

در تجلّی طور طاها رشک سینا گشته امشب

سر زده ماهی ز بطحا، آفتابی عالم آرا

کز ضیای او مصفاً کُل دنیا گشته امشب

نو کُل ایمان شکفته، غنچه خندان شکفته

خوش معطر، خوش معنبر، کوه و صحرا گشته امشب

عاشر ماه رجب شد، در تجلی نور رب شد
وه چه روشن! وه چه گلشن! صحن غبرا ۱۶ گشته امشب
ظاهر از پرده شده روی دل آرای محمد(ص)
حجره أم الولد، طور تجلاً گشته امشب
جشن میلاد محمد، نوگل زهرا، جواد است
کاینچنین مسرور و شادان، مُلکِ دلها گشته امشب
نوگل نُورسته ای بشکفته از گلزار طاها
گلشن شمس الضحی را بین مصفاً گشته امشب
کوری چشمی که می خواندش عقیم ۱۷ اندر زمانه
سر زده ماهی که تیره چشم اعدا گشته امشب
مظهر جود جواد آمد، عزیزان، البشاره!
از حدیثِ عقلِ کُل، حلُّ معماً گشته امشب
تا دهد وسعت به رزق بندگانش ذات بی چون
از رخ ماهِ جوادش پرده بالا گشته امشب
تا گدایش بی نیاز آید ز تخت و تاج کشور
مظهر جود از خدا بر خلق، اعطا گشته امشب
شهد و شکر نی عجب گر ریزد از منقار آذر
مرغ طبعش زین ترانه بس که شیوا گشته امشب

سُرود

مژده که شد نور تقی جلوه گر

ابنِ رضا، زاده خیرالبشر

*

ماه رجب یا مه لطف و عطاست

ریش ابر کرم کبریاست

عفو گنه بخشش جرم و خطاست

چون که درو مولد ابن رضاست

به به از این کوکب ۱۸ لیل عشر

ابن رضا زاده خیرالبشر

*

ص: ۱۱

چون ز رجب ليله عاشر رسيد
كوكب رخشنده دين شد پديد
ماه ولايت به سحر گه دميد
به به از اين كوكب سعد سعيد ۱۹
به به از اين مقدم شاه بشر
ابن رضا، زاده خيرالبشر
مولد مسعود ولي خداست
عيد سعيد شه ارض و سماست
خرمى خاطر شمس الضحى ست
ديده احباب همه پُر ضياست
از رخ آن مطلع شمس و قمر
ابن رضا، زاده خير البشر
نور محمد تقى آن اصل جود
جلوه در اين عالم امكان نمود
بر رخ ما حق، در رحمت گشود
سعد به ما مقدم نور و دود
شام محبان، همگى شد سحر
ابن رضا زاده خيرالبشر
ديوان آذر، ج ۱

حسین آذری نصر آبادی، فرزند محمد ابراهیم، متولد ۱۳۵۹ با تخلص آذری سروده هایش را ارائه می کند. وی با تحصیلات دیپلم، پس از خاتمه خدمت سربازی، در بخش فرهنگی سپاه پاسداران مشغول فعالیت است .

جلوه جود

شده است ماه جمال که جلوه گر امشب

که گرد نقره بریزد زبام و در امشب

در آسمان مدینه دو ماه می تابد

شده است معجز شق القمر مگر امشب

بیا به ساحت شمس الشموس ره سپریم

که روی دامن خود، دارد او، قمر امشب

چه دیدنی ست سپهر ولایت ای یاران

که ماه روی جواد است جلوه گر امشب

شمیم رحمت حق است در فضای چمن

که گشته گلشن دین غرق زیب و فر امشب

کنند جمله ترنم قناریان در باغ

که بذر نغمه آنها دهد ثمر امشب

ز فیض نام جواد است و عطر جانبخشش

گرفته نخل ولا گر که برگ و بر امشب

بگو به رُوح الامین سوره فلق خواند

که گشته شام امید رضا سحر امشب

گریست بر گل خود، باغبان چو او را دید

چرا که دارد از آینده اش خبر امشب

به سوز دل همه آید امشب ای یاران

دعا کنید که دارد دعا اثر امشب

به دیگران چه نیازم اگر جواد از لطف

کند به حال من خسته دل نظر امشب

رسد به مسند والا گر آذری، چه عجب!

جواز عفو بگیرد ز او اگر امشب

پیام شادی، حسین علیزاده، ص ۱۹۷

ص: ۱۳

شهید حسین آستانه پرست متخلص به شاهد، متولد ۱۳۰۳ شمسی در مشهد مقدس، پس از طی دوران تحصیلات ابتدائی وارد خدمت نظام شد و از سال ۱۳۲۷ رسماً "به شغل آموزگاری مشغول گشت و در مهدیه هم به تحصیل علوم دینی پرداخت بیشتر سروده های ایشان که تاکنون در بعضی کتب و نشریات به چاپ رسیده، جنبه مذهبی دارد و کتاب طوفان حقیقت در سال ۱۳۳۰ از ایشان منتشر گردیده که به نثر است. زنده یاد شاهد در سال ۱۳۶۰ در حالی که کاندیدای نمایندگی مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی بود، به وسیله منافقین به شهادت

رسید.

جوادالائمه علیه السلام

مشرق نور و ضیا جوادالائمه

منبع جود و سخا جوادالائمه

محرّم اسرارِ کایناتِ خدایی

معدنِ صدق و صفا جوادالائمه

نوگلِ باغِ رسول و حجّتِ یزدان

میوه قلبِ رضا جوادالائمه

شاد بودِ عاشقِ رجب، دل شیعه

چون ز خدا شد عطا جوادالائمه

آمد و زد بر دهان قایل ابتر

با ید معجزنما جوادالائمه

کرد ز نورِ جمالِ مهرِ مثالش

لوح و قلم پُر ضیا جوادالائمه

خصم بگفتا که از عطای خلیفه

کرده عروسی به پا جوادالائمه

چون بشنید این برفت عرشه منبر

آن مه بُرجِ وِلا جوادالائمه

غنچه لب را گشود و گشت دُر افشان

بهر ثنای خدا جوادالائمه

بعد فشاند آستین و سِرّ جوادِی

ساخت همی بر ملا جوادالائمه

دُرّ و گهر چون مَطَر ۲ به خلق فرو ریخت

همچون ابر سخا جوادالائمه

خَلق از آن رشته گهر همه بُردند

گفت خلیفه که یا جوادالائمه

رشته ای از آن گهر بسوی من افکن

دان ز رعایا مرا جوادالائمه

جود نه تنها ز بذل مال، ورا بود

آن ولی «اَنَّمَا» جوادالائمه

کز پی ابقای دین و حکم خدایی

شُد به جوانی فدا جوادالائمه

از ستم اُمّ فضل همسر بی مهر

شد ز محبّان جدا جوادالائمه

تا نشود مبتلا شریعتِ احمد

کرد قبولِ بلا جوادالائمه

تشنه چو جدّش حسین رفت که نوشد

آب ز جامِ بقا جوادالائمه

قامت خود را ز پا فکند و به پا کرد

پرچم دین خدا جوادالائمه

ای دل اگر پاس دینِ حق تو نداری

از تو نباشد رضا جوادالائمه

بنده حق باش گر مُحبّ جوادی

تا بپسندد تو را جوادالائمه

در ره آزادگی و حفظ دیانت

بس بوَدت رهنما جوادالائمه

بر سر بالین شاهد از ره احسان

در دمِ آخر بیا جوادالائمه

غم ها و شادی ها، دفتر اول

ص: ۱۵

شیخ مهدی الهی قمشه ای فرزند ابوالحسن متخلص به الهی، متولد ۱۲۸۰ شمسی در قمشه شهری از توابع اصفهان پس از فراگیری علوم مقدماتی در قمشه، نزد ملا محمد هادی فرزانه به اصفهان عزیمت کرد و در مدرسه صدر به کسب علوم و معاریف الهی پرداخت و چندی در مشهد مقدس نزد ادیب نیشابوری تلمذ کرد تا عاقبت مراد خود را یافت و از محضر شیخ آقا بزرگ بهره مند شد و تا پایان عمر استاد شاگردیش را کرد و کرسی استادی خویش را پس از رحلت استاد به تهران افکند و تا پایان عمر به تدریس و تلمذ اشتغال داشت و در شامگاه ۲۴ اردیبهشت در سن ۷۴ سالگی در حالی که هنوز قلم در دست داشت و آخرین پیرایش را در ترجمه خود از قرآن در کار می آورد، جهان را بدرود گفت اشعار استاد که در عرفان و کمال رهگشای اهل خرد است، به صورت کامل منتشر گردیده است.

قصیده صفائیه

ای باد صبا بگشا آن طره پُرچم را
آور خبر از زلفش کز دل ببرد غم را
دلهای پریشان را در حلقه گیسویش
جمع آر و پریشان ساز، آن طره پُر خم را
در باغ و چمن حرفی زان لاله خندان گو
تا سنبل و گل سازی خار الم و غم را
لیک زان باز آی در کعبه دیدارش
زان چاه زنخدان نوش صد چشمه زمزم را
ای مُطرب جان رازی زان ماه حجازی گو
تا شاهد کنعانی بندد ز نوادم را
زان طلعت سبجانی در عالم روحانی
بر عالم و آدم ریز الطاف دمام را

دریای گهر زایش چون موج برانگیزد
پر دُرّ و گهر سازد گنجینه عالم را
از مدرسه علمش درسی به فلاطون گو
وز می‌کده جودش یک جام بده جم ۳ را
از شاه تقی مدحی ای بلبل گلشن گو
تا باغ جنان سازی این انجمن غم را
دریای سخاوت کیست، سلطان جواد ایجان
زان بحر کرم دادند یک مشربه حاتم را
در مکتب تعلیمش ادریس ۴ فلک فر بین
بر مائده جودش صد عیسی مریم را
چون بارقه علمش بر چرخ زند پرچم
با خاک کند یکسان صد یحیی اکثم را
در هم شکنند قهرش هر قدرت و نیرو را
بر باد دهد عزمش هر عزم مصمّم را
چون یحیی اکثم خواست کان بحر به ظرف آرد
موجی زد و سر بشکست آن کشتی محکم را
با کاخ فلک کم زن از لانه مرغان دم
ای بیخبر از اسرار در ظرف مکن یم را
گر دم زند از حکمت، آن ناطقه رحمت
بر خاک فرود آرد، نه چرخ مُعظم را

زان منطق حق بنیوش ۵ توحید محقق را
زان عقل نخست آموز برهان مسلم را
صد یوسف مصری را مشتاق جمالش بین
مدهوش جلال وی شاهان دو عالم را
وصفیش جواد آمد وصفیش تقی کان شه
شد مظهر لطف و قهر، سلطان دو عالم را
چون زد قلم قدرت نقش رخ زیبایش
مشتاق جمالش کرد عشق آدم و حاتم را
بر مهر رخس بستند پیمان دل هشیاران
روزی که عجین کردند آب و گل آدم را

شدباغ جهان صدحیف زان نوگل جان محروم

بشکست رقیب از کین سروی خوش و خرم را

از فتنه عباسی در خیمه شمّاسی

نوشید لب نوشش از جام جفا سم را

از معتصم این ۶ بی داد بر خسرو ایمان رفت

کاش این فلک کجرو کمتر کند استم را

صیاد جفا بشکست پر بلبل عرشی را

بر روی خلائق بست باب الله اعظم را

زود از چمن عالم آن مرغ خوش الحان رفت

تنگ این قفس تن بود آن روح مکرم را

ساقی ز می عشقش یک جام لبالب ریز

زان تاك الست ۷ آور صهبای دمام را

از باده لاهوتی بر اهل صفا بخشا

تا زنده جاویدان سازی دل محرم را

بر شیعه پاکش باز درهای بهشتی ساز

بر دشمن ناپاکش افروز جهنم را

شد حجت حق بر خلق از حکم ازل زان پیش

کز مهر و مه انگیزد چرخ اشهب ۸ و ادهم ۹ را

یارب به الهی بخش صهبای ولای او

تا بر فلک افرازد از عشق تو پرچم را

ديوان حكيم الهى قمشه اى، ص ۳۴۹

ص: ۱۸

شیخ محمد، فرزند یوسف، متخلص به اهلی متولد ۸۵۸ ه. ق در شیراز، اهلی در دوران شاه اسمعیل صفوی و اوایل سلطنت شاه طهماسب می زیست. سخن اهلی در عین این که همراه با صنایع شعری می باشد، از رقت خیال و دقت معانی نیز برخوردار است. مثنوی سحر حلال خود را در جواب تجنیسات و مجمع البحرین کاتبی به دو بحر و دو قافیه سروده است. وفات اهلی در سال ۹۴۲ ه. ق و مزارش در جوار مقبره حافظ در شیراز زیارتگاه عاشقان است. دیوان کامل اشعارش به چاپ رسیده و در دسترس علاقه مندان است.

سایه جود تقی

قاف سیمرغ(۱) حقیقت، هستی و بود تقی است

قاف تا قاف جهان در سایه جود تقی است

کعبه سودش کی کند هر کس کز او در مانده استکی شود مقبول حق هر کس که مردود تقی است

نیست مقصود تقی جز آن که مقصود حق استلاجرم حق می کند آن را که مقصود تقی است

بحر گردون گر چه غرق گوهر آمد سر به سرقطره ای از آب تیغ گوهر اندود تقی است

گشت طالع آفتاب دولت از دامان اودولت جاوید گویا بخت مسعود تقی است

شد تقی زین ظلمت و دامان جان افشانند ازووز تقی سر چشمه آب حیاتی ماند ازو

*

نقل از دیوان اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، ص ۵۲۲

ص: ۱۹

۱- - سیمرغ: مرغ افسانه ای که در منطق الطیر عطار نیشابوری نیز به آن اشاره شده است.

مهدی ایزد پناه طوسی با تخلص تائب، متولد ۱۳۵۱، به گفته خودش از سال ۱۳۶۹ فعالیت‌های ادبی را شروع کرده و به سرایش آثار و اندیشه‌های مذهبی پرداخته است. او از شروع سال‌های تکلیف به درس طلبگی مشغول بوده است و هم اکنون نیز در همان زمینه ادامه می‌دهد.

جواد محمّدی

ای رُخت جلوه دارِ جوَدِ جواد

مهرِ رخشنده وجود جواد

تو به شهر امید، خورشیدی

نُهَمین پیشوای توحیدی

همچو آینه‌ای تمام نما

نور می بخشی از جمال خدا

هر که خواهد خدای را بیند

پیش رخساره تو بنشیند

امشب ای آفتابِ زیبایی

شده سیمای تو تماشایی

ای که احسان وجود، عادت توست

شبِ میلادِ باسعادت توست

ای که شأن تو رحمت و کرم است

هر چه گویم به مدحت تو کم است

تو گشاینده گره‌هایی

باب حاجات اهل دنیایی

هشتمین پیشوای اهل و داد

پدر توسست یا امام جواد

شهره در علم و فضل چون پدری

تو رضای مصوّر دگری

هر که ره در دیار غم جوید

یا جوادالائمه می گوید

ای جواد محمّدی امشب

تائبت را به کوی خود بطلب

از مجموعه شخصی ایشان

ص: ۲۰

حسین رشید ترابی، فرزند محمد باتخلص ترابی به سرودن اشعار مذهبی و اجتماعی می پردازد. ایشان متولد ۱۳۱۶ است و به شغل کفاشی اشتغال دارد و با این که دارای سواد رسمی نیست، اشعاری روان و شیرین دارد که تا کنون در بسیاری از مجموعه ها و مطبوعات کشور به چاپ رسیده است.

کوثر دوم

امشب از طوراً رضا نوری تجلّا می کند

از زمین تا آسمان را رشک سینا می کند

هیچ می دانی چرا بر تن نمی گنجد روان

جلوه جان آفرین اینک تجلّا می کند

کوثر ثانی، خدا در عاشر ماه رجب

بر ولیّ خود، رضا از لطف اعطا می کند

نو گل ریحانه و پور علی موسی الرضا

روی عالم را ز بوی خود مصفا می کند

کشور دل را گرفته جذبه عشق جواد

شوق وصلش در دل ما شور و غوغا می کند

نازم آن طفلی که شد گهواره جنبانش رضا

در کنار مهد او مولا چه ماوا می کند

یک چمن گل بشکفد در لاله زار سینه اش

خنده این گل هر زمان بر روی بابا می کند

نیست زهرا تا ببیند پور دلبندهش رضا

با گلاب اشک این گل را تماشا می کند

این جواد اهل بیت و نور چشمان رضاست

کورِ مادرزاد را بینا به ایما می کند

با خبر از راز عالم هست و گاه امتحان

قصه مأمون و باز و ماهی افشا می کند

می دهد داد سخن در مجلس مأمون دون

پور اکثم را زبون و خوار و رسوا می کند

مظهر جود خدا و کوثر شمس الضحی است

این که درد دردمندان را مداوا می کند

بوی دلجویی که می آید ز خاک کوی او

یک جهان دلمرده را هر لحظه احیا می کند

گر گره افتاده در کار تو ای دل غم مخور

او گره از کار هر درمانده ای و می کند

دامن او را بگیر و هر چه می خواهی بخواه

جود بی اندازه این محبوب یکتا می کند

ای تُرابی غم مخور، ز احسان بی پایان جواد

طبع خاموش تو را شیوا و پویا می کند

پیام شادی، حسین علیزاده، ۱۹۸

مرحوم حاج قاسم استادی، معروف به مرشد و متخلص به ثابت در مشهد متولد شد و دارای تحصیلات ابتدایی بود. او مدتها به شغل آزاد اشتغال داشت و در پایان به کتابفروشی مشغول بود. آثار آن مرحوم به صورت پراکنده در مجموعه های ادبی به چاپ رسیده و چند سال پیش مجموعه مستقلی از اشعارش به نام دیوان ثابت چاپ شد که در دسترس علاقه مندان است. ثابت در فروردین ماه سال ۷۲ به رحمت ایزدی پیوست و جای او در جلسات مذهبی خالی است. خدایش بیامرزد.

نغمه میلاد

وقت آن است که از شوق برآرم فریاد

اگرم بخت در این مرحله سازد امداد

رسد از هر طرفم نغمه شادی بر گوش

اهل دل را همه جا می نگرم خرم و شاد

سبب از اهل دلی خواستم از شادی گفت

هست میلاد جواد ابن رضا فخر رشاد

تا که از غیب قدم زد به جهان عقل بگفت

باز بر خَلق، خدا باب تفضل بگشاد

خلف الصدق ا رضا صاحب اعجاز و کرم

آن که تا حشر باو فخر نماید اجداد

آن که روشن ز جمالش شده چشمان پدر

آن که نازند به او تا به قیامت اولاد

پسری همچو جواد بن رضا مخزن جود

به خداوند، دگر، مادر ایام نژاد

علم او را نتوان وصف نمودن هر گز

گر که آنهار مرگب شود، اشجار مداد
چمن دین شده از چشمه علمش شاداب
هر که نوشید از آن چشمه ز غم شد آزاد
پور اکثم که سؤالش بُدی از صید حرم
داستانی است که هرگز نرود آن از یاد
از جوابش نه همین زاده اکثم مبهوت
بلکه مأمون هم از آن قصه به حیرت افتاد
به یکی محضر، حل کرد هزاران مشکل
کیست از نوع بشر، صاحب این استعداد
پیش جود کرمش حاتم طایی چو گداست
زان که جود کرمش هست فزون از تعداد
روز میلاد جواد است همه با دل شاد
عرض تبریک پسر را به پدر باید داد
پسر فاطمه، ای پاره اعضای رسول
ای که چرخ از تو به هر حال کند استمداد

جشن میلاد پسر بر تو مبارک باشد

لعن بر دشمن بد خواه تو تا روز معاد

رو به دربار تو آورده ام و می دانم

که ز دربار تو جویند همه خلق، مُراد

ثابتم من به درت روی نیاز آوردم

چون مرا نیست ثوابی و گناهست زیاد

گلزار ثابت، ص ۱۶۱

ص: ۲۳

کتاب دُرّ یتیم، حاوی آثار و سروده های ایشان، چون در زمان حیاتشان منتشر گردیده بود، فاقد شرح حال بود، جای دیگری نیز شرح حال ایشان را ندیدم .

محتاج یک دُعا

من در این شهر بینوای توام یا جوادالائمه ادرکنی

در بدر در پی سرای توام یا جوادالائمه ادرکنی

نه کسی تا براو پناه برم، نه توانی که تن به راه برم

بی کس و ناتوان برای توام یا جوادالائمه ادرکنی

به کجا رو برم، چه چاره کنم؟ بندِ غم را چگونه پاره کنم

من که محتاج یک دعای توام یا جوادالائمه ادرکنی

گر چه در جاده پریشانی، منزلم بی سر است و سامانی

نرود از سرم هوای توام یا جوادالائمه ادرکنی

همه تن درد و داغ و اندوهم، غربت آورده است بستوهم

دست من گیر خاک پای توام یا جوادالائمه ادرکنی

سینه پر شراره ای دارم، جگر پاره پاره ای دارم

شمع فانوسِ دردهای توام یا جوادالائمه ادرکنی

قلمم آه و اشک جوهر من، ورق این روی زرد چون زر من

قصه پرداز غصه های توام یا جوادالائمه ادرکنی

نخورم حسرت نکویان را، مه جینان و ماهرویان را

من که عمریست مبتلای توام یا جوادالائمه ادرکنی

پا گذارم به تارک خورشید، سر نسایم به افسر جمشید

من که در سایه لوای توام یا جوادالائمه ادرکنی

هستی من فدای هست تو باد، کاسه چشم من به دست تو باد

ساقیا تشنه سخای توام یا جوادالائمه ادرکنی

ای زجودت وجود بُرده شرف، وی تو اکسیراعظمت درکف

من به امید کیمیای توام یا جوادالائمه ادرکنی

جز حریمت پناه نشناسم، خواجه و شیخ و شاه نشناسم

کز همه خلق، آشنای توام یا جوادالائمه ادرکنی

آسمان سفره ایست برچیده، کرمش چشمه ایست خشکیده

تشنه چشمه بقای توام یا جوادالائمه ادرکنی

حرمت قبله گاه حاجاتم، کوی تو کعبه مناجاتم

زایر کوی دلگشای توام یا جوادالائمه ادرکنی

گورسد برحسود زخم و گزند، عاشقم عاشقم به بانگ بلند

عاشق نام دلربای توام یا جوادالائمه ادرکنی

پیش دست تو ابر شرمنده، آب شرمش ز چهره بارنده

در ترنم که من گدای توام یا جوادالائمه ادرکنی

تو امیری و من اسیر توام، تو خدیوی و من فقیر توام

تو کریمی و من گدای توام یا جوادالائمه ادرکنی

راحتِ روح و جان جانانی، درد ما را تو نیک می دانی

ای طیبی که جان فدای توام یا جوادالائمه ادرکنی

خسته ام، زاد راه می خواهم، قرص نانی چو ماه می خواهم

که یتیم در سرای توام، یا جوادالائمه ادر کنی

دُر یتیم، ص ۲۵۳

ص: ۲۴

حبيب الله چايچيان، فرزند محمد حسين، متخلص به حسان در سال ۱۳۰۲ در تبريز تولد يافت. شش ساله بود كه همراه خانواده به تهران مهاجرت كرد و در اين شهر رحل اقامت افكند و در پانزده سالگي پدر را از دست داد، او صاحب آثاري مذهبي به شرح زير است: اي اشكها بريزيد، خلوتگاه راز، زمزمه هاي قلب من، بنال اي ني، الله اكبر ندای برتر، فاطمه الزهرا و چهل حديث و ترجمه كتاب زينب بانوي قهرمان كربلا.

ايشان داراي چهار فرزند است و كماكان به فعاليتهاي ادبي اشتغال دارد.

جود جوادی

من گدای تو و بنشسته سر راه توام

عاشقم، شیفته چهره دلخواه توام

بنده غمزده ات را به نگاهی بنواز

هر چه هستم به پناه تو به درگاه توام

با چنین جود گدا را نتوانی راندن

من خود آگاه ز لطفِ دل آگاه توام

تو چو دریا و من آن خس که گرفتی دستم

کهربایی تو که مجذوب توام، کاه توام

ای که پاک از گنهی سوی من آخر نگهی

هر چه ام خادم تو بنده الله توام

دل به هجران تو ظلمتکده ای خاموش است

چهره بنمای که مشتاق رخ ماه توام

می نشاند به دلم غصه تو گردد ملال

همچو آئینه مکدر ز غم آه توام

کس ندیده است گل از خار کشد دامن را

ای که شد تاج سر از خاک سر راه توام

بی نیازم همه عمر از همه کس همچو حسان

تا شها بنده درگاه و هواخواه توام

شاد باش

پور شهنشاه توس تا به جهان پا نهاد

گشت زمین چون بهشت زان گل مینو نژاد

ژاله زند بوسه ها بر لب خندان گل

بلبل و گل پیش هم خرم و خندان و شاد

بید چو مجنون شده یکه و صحرا نشین

داده ز شوریدگی زلف پریشان به باد

ص: ۲۵

همره باد صبا روی چمن می دوند
در پی هم برگ ها از ره مهر و وداد
سرو سهی شد خجل از قد و بالای خویش
سایه ابن الرضا، چون به زمین اوفتاد
زمزمه جویبار چون غزل عشق اوست
می رود از آن سرود خاطره غم زیاد
بوی بهشت آمد و نغمه شادی به باغ
آن گل بی خار چون پای به گیتی نهاد
شوخیِ نرگس بین خم شده روی زمین
تا که مگر پا نهد بر سر و رویش جواد
مادر او خیزران از پدری چون رضا
عاشرِ ماهِ رجب، این پسر پاک زاد
معدن احسان و جود، آیت حُسن و کمال
چشمه مهر و وفا، خیمه دین را عماد
یاورِ دینِ خدا سرورِ خوبان، تقی
دوست هر متقی، دشمن کفر و عناد
معجر پر آتش و عود و سپند آورید
ذکر مکرر کنید، چار قل و ان یکاد
از اثر معجزش خاک طلا می شود
نقره کند برگ را آن شه نیکو نهاد

جوَدِ جَوادِی نَگر کز نَظَرِ لَطفِ او

شاخه بی بار و خشک، سبز شد و میوه داد

کس نتواند دهد شرح کمالات او

گر همه دریا شود بهر نوشتن مداد

مَقَدَمِ شَهزادِه را خدمتِ سُلطانِ تَوس

عرض نماید حسانِ تهنیت و شاد باد

ای اشکها بریزید، ص ۳۵۳

ص: ۲۶

حسین زاده

شادروان غلامرضا حسین زاده متولد ۱۳۲۶ که با تخلص «رضا» سروده هایش منتشر گردیده است، دارای تحصیلات حوزوی بود. او تا حدود بیست و پنج سالگی به کار بنّایی اشتغال داشت و روی علاقه به اهل بیت به مداحی روی آورد و در سالهای آخر عُمر به سرودن شعر نیز پرداخت. او در کارهای خیر اجتماعی پیشقدم و به خصوص در احداث و راه اندازی مجتمع مهدیه مشهد نقش بسزایی داشت.

وی در سال ۱۳۶۸ بر اثر عارضه قلبی به رحمت ایزدی پیوست و آثارش پس از فوت ایشان در مجموعه ای با نام نغمه های عاشق دلسوخته منتشر شد و در دسترس

علاقه مندان قرار گرفت.

مَظْهَرِ عَدْلُ و داد

من رضا را پسر و مظهرِ عدل و دادم

مشی من، مشی حسین است و ره اجدادم

شهر علمم من و همچون پدر خویش رضا

ماسوی طفل دبستانم و من استادم

من گشودم ۱ به اباضلت در زندان را

گره از کار همه خَلقِ جهان بگشادم

خصم می خواست نهان قدر مرا در بر خلق

غافل از آن که من از حق بود استمدادم

آن ستمها که به جان پدرم داشت روا

ماجرایی ست که هرگز نرود از یادم

حیله ای بود اگر دختر خود داد بمن

خواست زین راه که از ریشه کند بنیادم

او فنا گشت و نماندش اثری جز نفرت

من چو خورشید فرا راه زمان استادم
هر که آمد به برم حاجت خود را بگرفت
آنچه را خواست ز من بیشتر از آن دادم
به کجا می روی و از که مدد می جویی
من جوادم که خدا نام چنین بنهادم
مادرم فاطمه است و به همه فخر کنم
این مرا بس که علی را یکی از اولادم
لیک من این همه غم ارث ز مادر بردم
گر جوانمردی من بینی و بس فریادم
من که از زهر جفا جان و دلم می سوزد
هر چه فریاد کنم، کس نکند امدادم
گویا ناله او می رسدم ۲ باز به گوش
فضّه را خواند و گوید که ز پا افتادم
ای رضا چون که ضریح پدرم را بوسی
گر سلامش کنی از من بنمایی شادم
نغمه های عاشق دلسوخته، ص ۵۴

حصنی تبریزی

شرح حالی از این شاعر در تذکره های شعر آذربایجان ندیدم .

تا دامن وصال

ای شهریار عالم وای قبله عباد ۱

وای زاده امام رضا، حضرت جواد

نام مبارک تو محمد، سلام حق

بر جد نازنین تو بادا و بر تو باد

مختار مرتضی است ز القاب اقدسش

مشهور به تقی جواد است در بلاد ۲

دل در هوای وصل مزارش چو ماهیی

کز آب صاف جسته بروی زمین فتاد

تا دامن وصال رسد بهر شکر او

بی ارزش است جبهه به خاک و مگر فؤاد ۳

از بهر طاعت تو کمر بسته مهر و ماه

در حالت سکون و به رقصند خاک و باد

هستند در برابر تو عقلها خفیف ۴

پستند رأیها به برت رأی تو رشاد

شان تو از تمام شئون شامخ ۵ و بلند

مدح تو از مدایح مردم در ازدیاد

ابن الرضا، به روز جزا حصنی گدا

از سفره شفاعتِ تو، طالبِ مراد

بر آفتابِ سلامی، جوادِ نعیمی، ص ۱۴۸

ص: ۲۸

سید محمد خسرو نژاد، فرزند سید عبدالله، متخلص به خسرو، متولد ۱۳۱۱ در مشهد مقدس پس از تحصیلات ابتدایی به شغل نجاری مشغول شد و در سنین جوانی موفق به اخذ دیپلم گردید و به خدمت آموزش و پرورش درآمد و در هنرستان مشغول تدریس شد. خسرو ضمن سرودن اشعار بیشتر به مدح و منقبت و مصیبت ائمه اطهار گرایش داشت و در سال ۱۳۸۰ دار فانی را وداع گفت. قسمتی از اشعارش به نام چراغ لاله یا دیوان خسرو به چاپ رسیده است.

میلا دیّه

اندر آن لحظه که خورشید فلک سر می زد

حلقه یار منِ دلسوخته بر در می زد

پرده از دیده من شد به کنار و دیدم

آفتابی ز سرا پرده دین سر می زد

دیدم از برج شرف گشته عیان ماهرخی

که ز رخ طعنه به خوشید منور می زد

بود روشن به شبستان ولایت شمعی

که چو پروانه ملک گرد رخس پر می زد

شبِ میلا دی تقی بود کزین مژده رضا

سجده شکر به خاک در داور می زد

کودکی داشت به بر شاه خراسان که ز شوق

بوسه اش بر لب شیرین چه شکر می زد

کاش این منظره را بنگرد و کور شود

خیره چشمی که به او طعنه به ابتر می زد

این جواد است که ظاهر شد ازو علم نبی

هر زمانی که قدم بر سر منبر می زد

در شجاعت به خدا بود همانند علی

گر که او دست به شمشیر دو پیکر ا می زد

می برد روز جزا حق به جنان خسرو را

چون دم از منقبت آل پیمبر می زد

قرص قمر

در بغل امشب یکی قرص قمر دارد رضا

بر زبان شکر خدای دادگر دارد رضا

بارگاه زاده موسی چراغان می شود

در حریمش جشن میلاد پسر دارد رضا

ص: ۲۹

اقتران مهر و مه ۲ گردیده امشب یا مگر
نور چشمانش محمّد را به بر دارد رضا
بر امام هشتمین حق کرده فرزندی عطا
زین پسر پیغام تبریک از پدر دارد رضا
آمد آن یکتا دُر عصمت که بر میلاد او
تهنیت از حضرت خیرالبشر دارد رضا
بر عقیمی آن که بر فرزند موسی طعنه زد
گو بیا امشب ببین نور بصر دارد رضا
در کنار مهد او بنشسته بیدار و به لب
ذکر خواب از بهر طفلش تا سحر دارد رضا
ذکر خواب از بهر او می گوید و گریان بود
من نمی دانم چرا چشمان تر دارد رضا
گاهی از این موهبت شاد است و گاهی دلغمین
چون که از پایان کار او خبر دارد رضا
خسرو از مداحی او می کند بس افتخار
گر بدین منصب مدامش مفتخر دارد رضا
چراغ لاله یا دیوان خسرو، صص ۱۱۷ و ۱۱۶

علی اکبر صلح خواه، فرزند مرحوم حاج رحیم، متخلص به خوشدل تهرانی، متولد ۱۲۹۳ شمسی، تحصیلات مقدماتی را در تهران و علوم دینیه را در مدرسه مروی تهران در محضر مرحوم حاج شیخ علی رشتی گذراند و در اصفهان و شیراز به تکمیل ادبیات، منطق و قدری فلسفه پرداخت. دیوان اشعارش به نام دیوان خوشدل تهرانی در سال ۱۳۶۴ به زیور طبع آراسته و مورد استفاده دوستداران و علاقمندان قرار گرفته است.

آفتابِ عَزَّ و شرف

مباش غرّه دلا بر سپهر سُست نهاد

که سخت خرمن آزادگان دهد بر باد

چراغ در ره باد است و خانه در ره سیل

امید عافیت از روزگار سُست نهاد

مُخَسَّب بی خبر از کید آسمان که نخفت

حکیم زیر چنین سقف سست بی بنیاد

تو چون غزالان در مرتع جهان مشغول

ولی ندانی کاندرا کمین بود صیّاد

به تیشه اجلت نخل عمر سازد قطع

زمانه، گرچه رخت چون گل است و قد شمشاد

الا که بی خبری از عذاب و قهر خدای

بخوان حکایت قومِ ثمود و امت عاد

که تا بدانی اَعْمال زشت را کیفر

چگونه قاهر مطلق ز قَهر خواهد داد

اگر سعادت دنیا و آخرت طلبی

بیوی در ره انصاف وجود و بخشش و داد

خدای شاد شود از تو آن زمان کز مهر

قلوب خَلقِ خدا را ز خود نمایی شاد

به روزگار سیه بخت تر از آن بُبُود

که جمع کرد و نخورد و نداد و رفت و نهاد

چو خواهی آن که خدا دست گیردت در حشر

بگیر دستِ تهیدست چون ز پا افتاد

اگر ز آتش دوزخ چو خوشدلت بیم است

زبان گشای به مدح خدیو ملک رشاد

سپهر مجد و علا، بحر علم و کان سخا

امیر هر دو سرا رهنمای جمله عباد

محمدِ تقی آن آفتابِ عزّ و شرف

که شد ز جود و کرم شُهره بر امام جواد

شهی که در بر مأمون به روزگار صغرا

ز روی شاهد اعجاز خویش، پرده گشاد

علیم علم لَدُنِّی که انبیا و رسل
گرفته اند ز وی علم و فضل و عرفان یاد
که صد چو مفتی ۲ مانند ابن اکثم را
خجل نمود به دربار خصم در بغداد
مدیح حضرت او نیست گر بگوییم من
به عالمان و فقیهان دهر بُد استاد
به بود او بُوَد امکان عالم امکان
ز جود وی بُوَد ایجاد کشور ایجاد
غلام حضرت او تا ابد همه ابدال ۳
مقیم در گه وی چون و تد ۴ همه او تاد
دریغ و درد که با این مقام و جاه و شرف
چنین به روز جوانی شهید شد ز عناد
به امر معتصم از راه جهل امّ الفضل ۵
زفرط حقد و حسد بی گناه زهرش داد
به جای آن همه خوبی که دید ز آن شه دین
چنین نمود به آخر ز جور و از بی داد
فغان و آه از آن دم که با لب عطشان
میان حجره در بسته از ستم افتاد
به سان جدّ غریبش حسین تشنه جگر
نخورد قطره آبی و تشنه لب جان داد

دیوان خوشدل تهرانی، ص ۶۱۱

ص: ۳۲

محمد علی خوشروان، مشهور به خوش چهره، فرزند عباس متولد ۱۳۳۰ با داشتن شغل آزاد به سرودن شعر پرداخته و با صدای گرمی که دارد در مجامع مذهبی به مداحی اهل بیت پرداخته و در بین قاطبه مردم محبوبیتی کسب کرده است و همین محبوبیت اجتماعی ایشان را به کارهای عام المنفعه، مانند امور خیریه و صندوقهای قرض الحسنه تشویق و از این راه نیز به خدمت خالق و مخلوق پرداخته است .

حُجَّتِ حَقِّ

ای پسر حجت هشتم جواد

قبله گه حاجت مَرْدُمِ جواد

گوهر دریای ولایت تویی

چشمه فیاضِ عنایت تویی

از همه خَلْقِ خدا برتری

بعدرضا بر همگان رهبری

ریزه خور خوان تو اهل زمین

بنده فرمان تو روح الامین

بحر کرم معدن جود و سخا

شاهد جود و کرمت هَلِ اتی

قبله حاجات جهان کوی تو

چشم امید همگان سوی تو

قدر تو از عِلْمِ تو پیدا شده

نزد همه خصم تو رسوا شده

مهر تو جاریست در اعضای من

ذکر تو آسایش فردای من
جنّ و ملک در ره تو پای بند
اهل جهان از نَعْمت بهره مند
نام تو سر لوحه دیوان من
مهر تو سرمایه ایمان من
حافظ جان حرز امان بخش تو
مونس دل نام روانبخش تو
از ازل ای خسرو دنیا و دین
مهر تو با آب و گِلم شد عجین
ای که به خلق دو جهانی امیر
روز جزا دست مرا هم بگیر
ای نُهَمین حَجّت حیّ و دود
روح دعا، کان سخا، بحر جود
مظهر جودی تو و نام جواد
از کرم خویش خدا بر تو داد
پیر خرد در همه کاینات
ماند و مانده است به وصف تو مات

مدحسرای تو بَوَد ذوالجلال

بنده شرمنده به وصف تو لال

ای یکمین زاده شمس الضحی

وای نُهْمین رهبر اهل هُدی

آگهی از حالت افکار من

عقده گشا از دل و از کار من

دست به دامان تو شد خوشروان

تا برهانیش ز رنج زمان

غم ها و شادی ها، دفتر دوم

ص: ۳۴

محمد علی میرزا، فرزند ذکور فتحعلیشاه قاجار، متخلص به دولت ، متولد ۱۲۰۳

ه . ق در قصبه نوا از توابع مازندران چشم به جهان گشود. مادرش گرجستانی و از خانواده تزیگارا شویلی بود که به اسارت ایرانیان در آمد. و به خاطر زیبایی فوق العاده ای که داشت، فتحعلیشاه او را به همسری برگزید و نام زیبا چهر را برایش انتخاب کرد. دولت، مورد عنایت و دستگیری رحمت علیشاه و در زمره فقرای نعمت اللّهی است. طبعش از فیض خوان عرفان بهره گرفته و این امر به وضوح در اشعارش پیداست. دیوانش به چاپ رسیده و در دسترس علاقه مندان است.

امام محمد تقی

کعبه من، کوی محمد تقی است

قبله من، روی محمد تقی است

آن که به صد مرده دمد جان دمی

لعل سخنگوی محمد تقی است

آن که به زنجیر کشد عقل را

سلسله موی محمد تقی است

آن که ز چشمم بر بوده است خواب

نرگسِ جادوی محمد تقی است

سرو سرافراز چمن پا به گل

از قد دلجوی محمد تقی است

مانعم از عرض تمنّای خویش

نازکی خوی محمد تقی است

باز دل بلهوسم دولت

مایل ابروی محمد تقی است

ديوان دولتشاه قاجار، ص ۴۲

ص: ۳۵

راز شیرازی

ابوالقاسم فرزند عبدالنبی حسینی شیرازی معروف به آقا میرزا بابای ذهبی شیرازی از عارفان و شاعران قرن ۱۳ در سال ۱۲۰۲ هـ . در شیراز متولد شد و پس از تحصیل علوم رسمی زمان در امور مذهبی به درجه اجتهاد رسید، ولی روح سرگشته و تشنه او از علوم ظاهر سیراب نشد و بالاخره پس از سرگشتگی بسیار به خدمت آقا محمد کازرونی ساکن شیراز رسید و آقا محمد او را به حضور سلطان الاولیاء قطب سلسله ذهبیه که پدر خود میرزا ابوالقاسم بود، هدایت کرد و در سال ۱۲۳۱ پس از مرگ پدر بر مسند ارشاد سلسله ذهبیه نشست. مرگ او در سال ۱۲۸۶ در مورچه خورت اصفهان اتفاق افتاده و قبر او در مشهدالرضا در ایوان ناصری است.

تقی

من سگی از درگه باب تقی

زان به جانم چاکر باب تقی

بنده ام من بر در شاه رضا

آشنایم من به حجاب تقی

خورده ام از چشمه حیوان او

زنده ام از باده ناب تقی

انبیا مشتاق آن حُسن و جمال

اولیا مفتون اصحاب تقی

سر مکنون ولایت ظاهر است

از دل مرآت احباب تقی

حجه الله، آیت کبری حق

آمده پیدا از اعقاب تقی

کشتی عشاق در دریای عشق

پس فرو رفته به گرداب تقی

شد کمند گردن شیران عشق

طُوه گیسوی پُر تاب تقی

رازداران جهان سرمدی

از دل و جان اند بوّاب تقی

رهنمای حزب طَلّاب خدا

در طریقت لوح آداب تقی

از کمال قدرت و اعزاز قرب

حاسب حشرند کُتاب تقی

گر به وادی حقیقت بگذری

راز حق می جو ز نواب تقی

جلوه هایی از ولایت، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۶۶ و کوثرنامه، راز شیرازی، ص ۷

ص: ۳۶

رَجای اصفهانی

علی خلیلیان، فرزند عبدالحمود، متخلص به رجای اصفهانی، متولد ۱۲۷۶ در اصفهان، صاحب آثاری مانند مناقب الائمه، مثنوی نامه و دیوان شعراست.

از آن مرحوم که دارای شغل آزاد بود، پنج فرزند پسر و یک دختر باقی مانده است. وفات ایشان در سال ۱۳۷۱ اتفاق افتاد و مدفن او در مقبره الشعراى اصفهان است.

میلادیه

به خود نمودم دوشین خواب ناز حرام

ز پیک دوست به گوش دلم رسید پیام

که خیز و بزم طرب چین و گل بیار و ببوی

بریز باده عشرت علی الدوام به جام

بین به وجد و نشاط اند کاینات همه

بین به عیش و سرورند جنّ و انس، تمام

بگفتم از چه همه پایکوب و دست زنان

خواص یک طرف و سوی دیگرند عوام

بگفت مر تو ندانی که هست ماه رجب

رسیده وقت که گردد، هلال، بدرِ تمام

تولد شه دنیا و دین امام نهم

بود که خلق بگیرند از نشاط آرام

همان امام جوادی که دست با کرمش

به جن و انس و ملک روز و شب دهد انعام

همان امام جوادی که با محبت او

به حشر آتش دوزخ بود به خلق حرام

همان امام جوادی که بهر اوست خدا

ز بهر خلق بیفکنده است سفره عام

به حق پاکدلانی که از رثوفت و مهر

به عهد خویش پدر بوده اند بر ایتم

به مصطفی و به زهرا شفیعه محشر

به جان و مرتبه و شأن این ده و دو امام

بیخش یارب ما را به این امام جواد

به دوستیش رجا را بدار تا انجام

دیوان رجاى اصفهانی، ص ۲۸

ص: ۳۷

دکتر قاسم رسا فرزند شیخ محمد حسن متخلص به رسا در سال ۱۲۸۸ شمسی در تهران متولد گردید. پس از طی دوره دبستان و دبیرستان وارد دانشکده پزشکی شد و پس از اخذ درجه دکترا وارد مشهد گردیده چندی رئیس بهداری کاشمر و سالها در مشهد به طبابت مشغول بود. در سال ۱۳۳۰ عضو پیوسته انجمن ادبی فرهنگستان ایران و در سال ۱۳۳۶ رسماً به سمت ملک الشعرائی آستان قدس مفتخر و منصوب گردید و در سال ۱۳۵۶ به رحمت ایزدی پیوست. از ایشان کتابی به نام نصایح منظوم و کلیات اشعار به چاپ رسیده که تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

پسری پیدا شد

از شبستان ولایت، قمری پیدا شد

از گلستان هدایت، ثمری پیدا شد

بحر مَواج کرم آمده در جوش و خروش

که ز دریای عنایت، گهری پیدا شد

شب میلاد جواد است ندا زد جبریل

کز پی شام، مبارک سَحری پیدا شد

از افق، ماه درخشان رجب داد نوید

که ز خورشید ولایت، قمری پیدا شد

می رسد نکهت ریحان بهشتی به مشام

که ز «ریحانه» رضا را پسری پیدا شد

سالها بود پدر چشم به راه پسری

که پسر آمد و نور بَصری پیدا شد

نام نیکوش محمد، لقب اوست جواد

با صفات ملکوتی بشری پیدا شد

داد خواهان جهان را ز پی دادرسی

خسرو دادرس و دادگری پیدا شد
مظهر زهد و فضیلت که بدان گوهر پاک
علم نازد که مرا تاجِ سری پیدا شد
مجلس آراسته مأمون ز بزرگان و رجال
که ز در کودکی صاحب نظری پیدا شد
پاسخ مجلسیان داد به هرگونه سؤال
کز همه برتر و شایسته تری پیدا شد
سپر انداخته روباه صفت مدعیان
زان که در بیشه دین، شیر نری پیدا شد
ای که در وادی حیرت شده ای سرگردان
غم مخور غافله را راهبری پیدا شد

خَرَم آن گل که ز هر سو به تماشای زُخْش

صد چو من بلبَلِ خونین جگری پیدا شد

مژده وصل چو از موسی کاظم بشنید

در دل از شوق وصالش شرری پیدا شد

چون به بغداد دو سر چشمه رسیدند به هم

خاک را لطف و صفای دگری پیدا شد

ای رسا شادی میلاد همایون جواد

طبع موجی زد و زیبا اثری پیدا شد

جلوه جانانه

جلوه در محفل چو نور عارض جانانه کرد

عاشقان را با نگاهی واله و دیوانه کرد

خیل مشتاقان خود را با نگاهی دلفریب

دیده روشن از فروغ نرگس مستانه کرد

آتش شوق وصالش کرد با دلدادگان

آنچه سوز اشتیاق شمع با پروانه کرد

باده از حُمخانه وحدت چو در پیمانهِ ریخت

عارفان را سرخوش و سرمست از آن پیمانهِ کرد

ریخت از هر تار مویش آیتی ز آیات حق

چون نسیم آفرینش موی او را شانه کرد

آشنای مه جبینی باش کاندِر بزم عشق

شوق دیدارش جهانی را ز خود بیگانه کرد
نازم آن ریحان خوش بویی که با باران فیض
تریت دست رضا بر دامن ریحانه کرد
صُبحدم در خانه ریحانه خورشیدی دمید
کز فروغ چهره اش روشن فضای خانه کرد
کوکب برج فضایل خسرو خوبان جواد
آن که محو نور علمش مردم فرزانه کرد
وارث تاج ولایت، شهریاری کز بیان
ساحت حق را جدا از باطل و افسانه کرد
بی رُخش کاشانه دین چون شب تاریک بود
پرتو صبح جمالش روشن این کاشانه کرد
ابر احسانش جهان را خرم و شاداب ساخت
کاخ ایمانش بنای کُفر را ویرانه کرد
نعمت شاهانه او شامل شاه و گداست
کی تواند کس سپاس نعمت شاهانه کرد
آیت نور علی نور، از حریمش شد عیان
چون در آغوش صدف جا آن در یک دانه کرد
از پی نابودی شالوده کُفر و ضلال
تکیه بر عزم بلند و همّت مردانه کرد
ای رساجان را نثار مَقدم جانانه کن

زان که جان باید نثار مَقدم جانانه کرد

کلیات اشعار دکتر قاسم رسا، صص ۱۴۶ و ۱۴۵

ص: ۳۹

حسن فرحبخش مشهور به ژولیده نیشابوری با آن که همه او را می شناسند و اشعارش را که صادقانه و از سویدای دل سروده خیلی ها در مجامع بر لب دارند، ولی شرح حالش در جایی مندرج نبود. اشعارش در کتابهایی با نامگلزار خونین و گلچینی از اشعار حسن فرحبخش و اشعار ژولیده نیشابوریو... به چاپ رسیده بیش از این حالاتش معلوم نشد.

حُجَّت بر حق

روشنی بخش دل خیرالنسا ۱ باشد تقی

نور چشمان علی موسی الرضا باشد تقی

جانشین مصطفی بعد از امام هشتمین

از برای یاری دینِ خدا باشد تقی

هشتمین نوباوه داماد ختم المرسلین

دومین همنام ختم الانبیا باشد تقی

نهمین فرمانروای مکتبِ آزادگی

بهر ما آینه ایزدنا باشد تقی

او بود هادی و رهبر بر تمام مسلمین

چون به عالم منبع لطف و سخا باشد تقی

چون حسین ابن علی در شاهراه زندگی

رهنمون و رهنما و پیشوا باشد تقی

مشعل راه هدایت هست و بهر امتان

کشتی دین خدا را ناخدا باشد تقی

حجت بر حقّ حق و حقّ پرست و حقّ طلب

مظهر پاکی و تقوا و صفا باشد تقی

ز آتش دوزخ چه پروایی که بهر شیعیان

ز امر ایزد شافع روز جزا باشد تقی

بهر رفع مشکل ما آشکارا و نهان

همچو جدش مرتضی مشکل گشا باشد تقی

بهر رفع تشنگی عاشقان تشنه لب

سلسبیل و زمزم و آب بقا باشد تقی

هر چه می خواهی طلب از او کن اندر زندگی

چون به هر لحن و زبانی آشنا باشد تقی

رو گدای در گه او شو که بهر دوستان

بحر جود و بخشش و مهر و وفا باشد تقی

لیکن از جور و جفای همسر ملعونه اش

در ره دین گشته از زهر جفا باشد تقی

غم مخور ژولیده محزون که در روز معاد

شافعت در نزد ذات کبریا باشد تقی

گلزار خونین ژولیده نیشابوری، ص ۵۶

حاج غلامرضا سازگار متخلص به میثم در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی در شهر قم متولد شد و در سال ۱۳۳۸ از قم به تهران مهاجرت کرد. با نشر دو جلد از آثار مذهبی ایشان با نام نخل میثم کماکان به خدمات ادبی و مذهبی خود در تهران مشغول است.

معصوم یازدهم

عید میلاد است میلاد جواد ابن الرضاست

خرّم از رویش زمین و روشن از نورش فضاست

داد ذات کبریا ریحانه را ریحانه ای

کز شمیم روحبخش او، دو عالم را صفاست

آمد آن ماهی که صد خورشید شد پروانه اش

تافت آن مشعل که نورش نور حُسن ابتداست

بحر ۱ مَواج سه دُر، درّ گران ۲ هشت بحر

چار اُمّ ۳ و پنج حسّ ۴ و شش جهت را مقتداست

نام نیکویش جواد، آبا و ابنایش جواد

سربلند از بذل دست لطف او جود و سخاست

اوست آن ریحانه ریحانه کز بوی خوشش

مشک افشان تا قیامت دامن باد صباست

گر چه در برج ولایت گشته خورشید نُهم

درحقیقت، اوّلین نور جمال کبریاست

جود را نازم که حتی خاذن ۵ باغ بهشت

دست از جنّت کشیده بر سر کوبش گداست

او جواد اهل بیت و ما گدای اهل بیت
کار ما عجز و گدایی کار او لطف عطاست
بر فقیر انفاق کردی بیشتر از آن که گفت
بر گدا اعطا نمودی بیشتر از آنچه خواست
هر که در کویش گدا شد ما گدای کوی او
هر که از راهش جدا شد، راه ما از او جداست
تربتش بیت الله و بیت الرسول است و بقیع
کاظمینش هم نجف، هم سامره، هم کربلاست
حجت ار داری بگو با او که نجل ۶ فاطمه است
درد اگر داری بیار این جا که این ابن الرضاست
داشت مأمون ماهی کوچک نهان در دست خویش
گفت با چشم خدا این چیست کاندر دست ماست
داد چون پاسخ ورا از ماهی و از ابرویم
دید او در سن طفلی عالم از ارض و سماست
سر نهم بر پای او سر را چه قدر و قیمتی
جان فشانم در رهش جان را کجا اجر و بهاست
نام زیبایش محمد، چهره، مرآت الرسول
کنیه اش آمد تقی، خود، خَلق را كهف التقااست

گرد راه کاظمینش خوشتر از مشک و عبیر
خاک زوَار حریمش بهتر از آب بقاست
نی عَجَب گر در طفولیت امام خَلق شد
او امام خَلق عالم پیشتر از پیشهاست
عرش و فرش و دوزخ و جَنّت به حکمش پایبند
آدم و حور و پری، جنّ و ملک را پیشواست
آن که فرمودش امام هشتمین روحی فداک
هر چه مدح من رسا باشد به وصفش نارساست
من نمی گویم خدا باشد، ولی گویم که او
جلوه اش بی ابتدا و رحمتش بی انتهاست
فیض بخشد از دَمش بر آدم و جنّ و ملک
هر که را بر آستانِ قُدسِ او، دست دعاست
خَلقِ عالم را چراغ رهنما خواهیم بود
تا که فرزند رضا، ما را امام و رهنماست
صد چو عیسی آستانبوس حریمش با ادب
صد چو موسی، خادم بیت الولایش با عصاست
هر که رو گرداند از او کل طاعاتش هدر
وان که سر پیچد ز حکمش جمله اعمالش هبّاست
بحر لطفش همچو بحر رحمت حق موج زن
دست جودش همچنان دست علی مشکل گشاست

ای که دست سائلت باشد بفرق نُه فلک
وی که خاک زایرت دردِ دو عالم را دواست
دست من خالی است اما کفّه جود تو پُر
کار من باشد گدایی، کار تو، جود و سخاست
من گدایم، من گدایم، تو جوادی تو جواد
جود از آن جواد است و گدایی از گداست
من نُه جنت خواستم نُه حور خواهم، نُه قصور
جنت و حور و قصور من فقط مهر شماست
گر ندارد مهر تو زاهد ز فاسق بدتر است
طاعت هر کس که دشمن با تو شد مثل زناست
گر شود در کعبه خصمت کشته راه خدا
باز بر پیشانی اش بنوشته این خصم خداست
پای شوم تیرگی بر ساحت ما چون رسد
چارده مهر جهان افروز پیش روی ماست
چارده ماه فروزان چارده خورشید نور
چارده اختر که هر یک را دو صد شمس الضحاست
چارده مرآت داور چارده تصویر حق
چارده کعبه که در دامانشان کوه صفاست
هر که را از دامن اینان شود کوتاه دست
آتشش گرد سراسر است و دوزخش در زیر پاست

بار معبودا، تو می دانی که مرغ روح من

معتکف در کاظمین آن شه ارض و سماست

گر چه دورم از حریمش هست قبرش در دلم

سینه ام را از فروغش یک جهان نور ضیاست

تا مرا در سینه باشد مهر فرزند رضا

هم تو خشنودی و هم پیغمبرت از من رضاست

تا که میثم را زبان در کام و جان در پیکر است

با زبان شعر بر این خاندان، مدحت سراسر است

نخل میثم، ج ۲، ص ۵۱۸

ص: ۴۲

امام جواد علیه السلام

الا ولایت تو اصل دین امام جواد

الا ثنات خطاب مبین، امام جواد

محمّد بن علی بن موسی جعفر

نُهم وصی رسول امین، امام جواد

نُهم امام و نُهم حجّت و نُهم مولا

نُهم ولیّ، نُهمین شمس دین، امام جواد

ز شرم لطف و عطا و عنایت و کرم

گرفته جود به رخ آستین، امام جواد

خدا کند که ره کاظمین باز شود

نهم به خاک تو یک شب جبین، امام جواد

به گرد خرمن لطف و عنایت بودند

هماره خلق خدا خوشه چین، امام جواد

مُقربان الهی به کوی تو شب و روز

نهند چهره به خاک زمین، امام جواد

هماره دست تو سل به درگهت آرند

فرشتگان ز سپهر برین، امام جواد

به ریسمان ولایت همیشه چنگ زدم

که هست رشته حبل المتین ۷، امام جواد

بر آستان تو روی نیاز آوردم

تویی تو، قبله اهل یقین، امام جواد
محبت تو به قلبم ز جان عزیزتر است
قسم به خالق جان آفرین، امام جواد
نظیر نیست تو را در عطا و جود و کرم
چنان که نیست خدا را قرین، امام جواد
محبت تو به عفو خدا نویدم داد
که نیست توشه راهم جز این، امام جواد
به خاک بوسی کوی تو افتخار کنند
هزار عیسی گردون نشین، امام جواد
هزار حیف که شد قاتل تو همسر تو
سزای مهر تو شد ز هر کین، امام جواد
درون حُجره در بسته تشنه جان دادی
غریب و خسته دل و بی معین، امام جواد
تو دست و پا زدی او کرد دست افشانی ۸
نشد ز اشک غمت شرمگین، امام جواد
تن شهید که دیده به روی بام نهند
چرا به جسم تو شد این چنین، امام جواد
در آفتاب به جسم تو سایه افکندند
کیوتران ز یسار و یمین، امام جواد
شنیده ام که ز بالای بام بر روی خاک

فتاد آن بدن نازنین، امام جواد

تن مطهر تو همچو پیکر جدّت

سه روز ماند به روی زمین، امام جواد

بیاد سوز دل تو به سینه میثم

نَفَس شده شرر آتشین، امام جواد

نخل میثم، ص ۵۳۸

ص: ۴۳

قاسم سرویهها فرزند حاج علی متخلص به سروی متولد ۱۳۰۴ شمسی در مشهد پس از طی دوره تحصیلات در کسوت معلمی مشغول شد و با پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت اداره کل ارشاد اسلامی خراسان را پذیرفت و در سمت مدیر کلی به خدمت مشغول گردید. در جنگ تحمیلی با تقدیم دو شهید و یک اسیر ادای دین نمود. که فرزند اسیرش پس از مدتی به آغوش خانواده برگشته است. اشعار سرویهها بیشتر در غالب پند و اندرز و مناقب و مرثی ائمه اطهار است که در کتابی به نام سروستان به چاپ رسیده. شایان توضیح است که ایشان پس از بازنشستگی از ارشاد، به سمت معاونت اداری مالی دانشگاه علوم اسلامی رضوی درآمد و هنوز هم با همه کسالت‌هایی که عارض ایشان گشته است، در انجمن ادبی رضوی که خود از بنیانگذارانش می باشد، حاضر و اوقات بی کاری را به جمع آوری و تنظیم سروده هایش مشغول است.

شه اقلیم و داد

جامی بده ای ساقی گلچهره مرا می

تا سور فراهم شود و سوک شود طی

خوش باش که ایام سعادت رسد از پی

چون فصل بهار آمد و بگذشت مه دی

دل میل سوی دامن صحرا کند امروز

گشته سپری ماه دی و آمده تشرین ۱

گردیده رخ افروز به بُستان، گل نسرين

چون دکه عطار جهان شد ز ریاحین

شد زاغ فراری ز چمن با دل خونین

بلبل به غزلخوانی غوغا کند امروز

بر طرف دل انگیز چمن باد وزان است

چون عیش بهار آمده و طیش ۲ خزان است

اندر طرب و شوق زمین است و زمان است

گوئی که به مینای فلک خون رزان است

تا از دل و جان عقده غم وا کند امروز

آذر سپری گشته و پیدا شده آزار ۳

قُمری به ترنم به طلبکاری دلدار

ص: ۴۴

بس قهقهه از شوق زند کبک به کهسار
گل چهره برافروخته در ساحت گلزار
تا خون به دل بلبل شیدا کند امروز
سوسن ز غمش حالت تبار گرفته
لادن ز فراقش دل بیمار گرفته
اندر پی وصلش سر بازار گرفته
آن لاله که داغش به دل زار گرفته
جان در رهش ایثار به ایما کند امروز
بلبل به سر شاخ غزلخوان و غزلساز
گاهی به تغنی ۴ و گهی قافیه پرداز
پایان محن آمده، گشته طرب آغاز
پیر خردم با دل و جان گشته هماواز
تا مدح جواد آن شه والا کند امروز
آن کو که به رتبت شه اقلیم و داد است
از بیت طهارت بود و پاک نژاد است
فرزند رضا نام گرامیش جواد است
از مقدم او جان به برم خرم و شاد است
رخسار و را دیده تمنا کند امروز
آفاق ز یمن قدمش خلد برین شد
افلاک به خاک در او خاک نشین شد

روشن ز جمالش همه روی زمین شد
چون خادم و دربان درش روح الامین شد
بر خدمت او خویش مهیا کند امروز
هنگام نشاط و طرب و عیش و سرور است
از عشرت عشاق به پا شور نشور ۵ است
انوار خدا را به جهان وقت ظهور است
دنیا ز جمالش همه چون وادی طور ۶ است
یار آمده یاران ید بیضا ۷ کند امروز
چون بنده زبینه خلاق و دود است
حُبش به جهان بهر محبان همه سود است
او خسرو با عَزّ و فر کشور جود است
همنام محمد، شرف ملک وجود است
کز برج خفا چهره تجلّی کند امروز
میلاذ جواد است همه گرد هم آید
زنگ محن از صفحه دلها بزداید
یار آمده، یار آمده، یاران به کجایید
حُبش طلب از حیّ توانا بنمایید
چون مهر رخس قلب مصفا کند امروز
فرش به سماوات علی بر زده خرگاه
قصرش به فلک طعنه زند از شرف و جاه

کوه کرم خلق جهان در نظرش گاه

هر کس که زند لاف سخا در بر آن ماه

خود را به جهان بیهده رسوا کند امروز

ای مظهر و مرآت جمال احدیت

حق داد تو را رتبه و شأن ازلیت

بودی ز ازل لایق فخر ابدیت

هر کس که ز حق داشت ولای تو ودیعت

ص: ۴۵

اسرار دل خویش هویدا کند امروز

ای آن که تو خود حامل اسرار الهی

ما را بده اندر کنف لطف، پناهی

چون صاحب فضل و کرم و عزّت و جاهی

بر سروی اگر بفکنی از مهر نگاهی

بس فخر ازین نامه شیوا کند امروز

سروستان، ص ۲۱۳

ص: ۴۶

حسین شاهمرادی زاده فرزند محمد علی متخلص به مرشد متولد ۱۳۳۶ در مشهد، از اوان کودکی در معیت پدرش که از مداحان اهل بیت است، در مجامع و جلسات مذهبی رفت و آمد داشته و از سن ۱۵ سالگی به مدیحه سرایی اهل بیت پرداخته و با حضور در جلسه‌ها و انجمنهای ادبی، ذوق خود را به رشد و تعالی رسانده است. او اشعاری دارد که هنوز منتشر نشده و در حال حاضر کارمند آستان قدس رضوی است.

شوق دیدار

آرزوی کاظمین و کربلا داریم ما

شوق دیدار جواد بن الرضا داریم ما

تا ببوسیم آن قبور با صفا از جان و دل

رو به سوی آن حریم با صفا داریم ما

مرقد موسی بن جعفر عقده از دل وا کند

آرزوی مرقد آن مقتدا داریم ما

گر چه دوریم از حریم با صفای کاظمین

افتخار همجواری رضا داریم ما

چون جوادش را عدو از راه کین مسموم کرد

زین مصیبت اشک غم از دیده‌ها داریم ما

در میان حُجره در بسته تنها جان سپرد

این چنین مظلوم در عالم کجا داریم ما

منبع جود و سخا باب عطا باشد جواد

چون گدایانِ درش چشم عطا داریم ما

مُرشد دلخسته گفتا با محبان الجواد

آرزوی کاظمین و کربلا داریم ما

از مجموعه شخصی اهداء فرمودند

ص: ۴۷

شریف ثانی: محمد

از شرح زندگی ایشان، مطلبی به دست نیامد.

پُورِ بُوَالْحَسَنِ

باز از یاد بهاری کوه و صحرا و دمن

سبز و خرم گلشن و گلزار و بستان و چمن

بابی از جنت به روی خالق مفتوح آمده

کاین فضا را بوی خوش بگرفته با وجهی حسن

غرق اندر نور گردیده زمین و آسمان

امشب از نور جمال پاکِ پورِ بُوَالْحَسَنِ

دوستان را هر کجا افتد گذر با قلبِ شاد

نور باران است در هر محفل و هر انجمن

وَه چه نوری! کسب نور از وی نماید آفتاب

بلکه نور از نورِ او بالذ به نور خویشتن

ز آسمان هشتمین در عاشر ماه رجب

نهمین شمس ولایت گشت در عالمِ علن

یک جهان زیبایی مطلق به دنیا پا نهاد

مشکبوی و عنبرین مو، نازنین و سیمتن

چون محمد نور چشمان رضا مولود شد

تهنیت از سوی حق آمد به سوی بُوَالْحَسَنِ

کان جود و باب احسان مرکز تقوا، جواد

مخزن دریای علم کردگار ذوالمنن

مظهر احکام خالق بر جمیع انس و جان

رهنمای آفرینش جمله از خرد و کلن

ص: ۴۸

دشمنان را بسته می شد در حضور او دهان

چون لب دُربار بگشادی به آرای سخن

در جواب دشمنان در محفلی حلّ می کند

سی هزار از مشکلاتِ غامضِ فرض و سُنَن

بوالحسن بابش سفارش کرد کای نور بصر

هر که بر تو خواست وارد آید از احباب من

از درِ اکبر پذیرایی نما از دوستان

بدل و بخشش بیشتر بنما ز جود خویشان

ثانوی از باب اکبر وارد آید بر جواد

تا شفاعت را صله بستاند از آن ممتحن

گلزار رضوی، ص ۳۷

ص: ۴۹

حاج عبدالحسین، فرزند محمّد، متخلص به شریفی، متولد ۱۲۹۴ هـ. ش از کسبه خوشنام و از شاعران فاضل و شریف شهر مشهد است. ایشان را رسمی است که همه ساله در اواخر اسفند منظومه بهاریه مشتمل بر تبریک عید نوروز سروده، آن را برای دوستان می فرستد. آثار ایشان بیشتر در مناقب اهل بیت عصمت و طهارت است.

مِصْدَاقِ سَخَا وَ جُودِ

محبوب بر حضرت معبود جواد است

محمود بر احمد محمود جواد است

بخشنده انعام به هر سایل و محتاج

مصدقِ سخا و کرم و جود، جواد است

آن کس که به غمخواری مردم همه عمر

یک ساعت و یک لحظه نیاسود، جواد است

آن کس که پس از قبله هفتم شه هشتم

انوار هدی زو شده مشهود، جواد است

آن کس که به هنگام غم و محنت بسیار

غمخوار تو اندر همه جا بود، جواد است

هر جا که سخن می رود از جود و کرامت

زان جود و کرم، مقصد و مقصود جواد است

پرورده دامانِ رضا، پادشه توس

زان بحر امامت دُرِ منضود ۱ جواد است

یزدان صفتی که همه انوار هدایت

از ناصیه ۲ او شده مشهود جواد است

آن شاه که بگشود به نیروی ولایت

هر مشکل سختی که تو را بود، جواد است

عیسی نَفَسی کاو به نگاهی ز ره مهر

بخشید به بیمار تو بهبود جواد است

آن کس که تو را می شود از روی عنایت

شافع به بر حضرت معبود جواد است

آن کس که به زندان اباصلت بیامد

از گردن او سلسله بگشود جواد است

در بستر بیماری و آن درد روانگاه

آن کس که ز دل آه تو بشنود جواد است

آن کس که به انعام شریفی ز ره لطف

هر لحظه و هر ثانیه بفزود، جواد است

یا جوادُ الائمه علیه السلام

من و عشق روی جواد الائمه

من و گفت و گوی جوادالائمه

کُلِّ باغِ رضوان نبویم، نبویم

مگر خاک کوی جوادالائمه

چو خواهی بینی جمال خدا را

نظر کن بروی جوادالائمه

بود بسته دل‌های اهل توّلّا

به یک تار موی جوادالائمه

شراب طهوری که خواندی به قرآن

بود در سبوی جوادالائمه

به یاد آورم خُلق و خوی محمّد

ز خُلق و ز خوی جوادالائمه

مشام همه حوریان بهشتی

معطر ز بوی جوادالائمه

ص: ۵۱

چو خواهی به سوی خدا رو نمایی

بکن رو به سوی جوادالائمه

شریفی ببخشد مرا ذات بیچون

مرا آبروی جوادالائمه

مولود جوادالائمه علیه السلام

شد جهان رشک جنان امشب ز مولود جواد

همچو گل خندان شد از مولود مسعود جواد

ای امام هشتمین، ای قبله هفتم رضا

بر شما شاهها مبارک باد، مولود جواد

ز آفتاب سوزناک روز محشر باک نیست

آن که را بر سر بیفتد، ظلّ ممدود جواد

بر فراز بام گردون طبل استغنا زند

آن که شد مشمول لطف و بخشش و جود جواد

جمله دریاهاى عالم هست همچون قطره ای

در قبال بحر جود غیر محدود جواد

می شود مردود درگاه خداوند ودود

تیره بختی کز شقاوت گشت مردود جواد

گر عبادات قبول درگه آن شاه شد

می شود مقبول در درگاه معبود جواد

ای شریفی بی نیازی از عطای این و آن

هست در دامن تو را چون دُرّ منضود جواد

قصیده مَوْلود

به گیتی عیان شد یکی مهر تابان

ز برج امامت چو مهر درخشان

فروزان چه ماهی که مهر فروزان

ز شرم رُخش گشت در ابر پنهان

ص: ۵۲

چه ماهی که از یک تجلی نورش

بیفتاد مدهوش موسی بن عمران

چه ماهی که از تابش چهره او

عیان گشت بی پرده انوار یزدان

چه ماهی، مه آسمان رسالت

که روشن شد از پرتوش عرش رحمان

بگویم که بود آن گل گلشن دین

بگویم که بود آن شه مُلکِ امکان

ولیّ خدا و وصیّ پیمبر

به خلق جهان، حجّتِ حیّ سبحان

مُسمّی ز حقّ شد به نام محمد

چو مانند وی بود در عزّت و شأن

از آن حضرتش بر تقی شد ملقب

که می بود بر آفرینش نگهبان

وصیّ و ولیعهد سلطان هشتم

امام نُهم، پور شاه خراسان

جواد الائمه که در پیش جودش

بود کمتر از قطره ای بحر عمّان

جوادالائمه که صد حاتم طیّ

گدای درش در گه جود و احسان

جوادالائمه که شرمنده سازد

به هنگام بخشش کفش ابر نیشان

جوادالائمه که بخشد به سایل

چو ریگ بیابان دُر و لعل و مرجان

تو گر تشنه برگشتی از نزد دریا

نه از نقص دریاست، در توست نقصان

ثبات قدم همچو حضرت بیاید

بنوشی از آن چشمه تا آب حیوان

ص: ۵۳

دَهْم از رجب گشت چون صبح صادق

هویدا رخس همچو مهر فروزان

به قصر جلالش قضا همچو حاجب

به ایوان قدرش قدر، همچو دربان

شب و روز خورشید و ماهش مسخر

مه و سال و صیف و شتایش به فرمان

نخوانم اگر واجبش لیک گویم

که ذاتش بود آخرین حدّ امکان

به حسن و صفا و بها همچو یوسف

به عزّ و به جاه و به حشمت، سلیمان

نگویم به حکمت بمانند لقمان

چو لقمان بر اوست طفل دبستان

که جز او نموده هزاران مسائل

به یک مجلس اندر بر خصم عنوان

امامی که بر علم و فضل و کمالش

نموده ز جان دشمن جانش اذعان

چو از صید باز آگهی یافت مأمون

سر انگشت حیرت گزیدی به دندان

ندانست گویا که در نزد آن شه

بود آشکارا و پوشیده یکسان

بلی، چشم خفّاش هرگز نبیند

فروغی که پیداست از مهر تابان

نگشت آن که تسلیم فرمان آن شه

اگر هست سلمان نخوانش مسلمان

به جز دشمنی و به جُز دوستی اش

نباشد دگر معنی کفر و ایمان

شریفی ز جان مدح شاهی سرآید

که در وصف او هست آیات قرآن

ص: ۵۴

محمد جواد غفورزاده، فرزند مرحوم محمد حسن متخلص به شفق در سال ۱۳۲۲ در مشهد متولد شد و پس از پایان خدمت سپاه دانش در سال ۱۳۴۶ به استخدام دادگستری درآمد و از سال ۱۳۶۰ به اداره کل ارشاد اسلامی منتقل شد و تا بازنشستگی در همین اداره به خدمت مشغول بوده است. او با احاطه ای که به ادبیات ولایی و عاشورایی دارد تاکنون موفق به چاپ کتابهای از کعبه تا محراب - کتیبه خورشید - ستایشگران خورشید - رستاخیز لاله ها و سایه روشن شده است.

یا جواد الائمه علیه السلام

هر که راه اندر حریم خلوت اسرار داشت

دل برید از ماسوا، سر در کمند یار داشت

چند روزه نوبت هر کس به پایان می رسد

ای خوش آن رهرو که ره در خلوت اسرار داشت

در پناه همت و در پرتو آزادگی

راه حرّیت سپرد و شیوه احرار داشت

من غلام همت آنم که از روزنخست

افتخار دوستی با عترت اطهار داشت

جان گرفت از عشق سلطان سریر ارتضا

ور گرامی داشت جان را از پی ایثار داشت

پیرو هشت و چهار آمد نشد از واقفین

چون به قول خاتم پیغمبران اقرار داشت

مدفن پاکِ رضا را کعبه امید یافت

بر رضا و نسل پاکش التجا بسیار داشت

جز رضا عهدِ موَدّت با کسِ دیگر نیست
جز جواد از هر چه گویی بگذر و بگذار داشت
تاجمال شاهد ما در حجاب غیب بود
ادعای صدق ما را مدعی انکار داشت
کیست این مهر جهان آرا که چون آبای خویش
جلوه ها نور جمالش از در و دیوار داشت
کیست این سرو سَهی بالا کز استغناى طبع
لطف و احسان و کرم بود آنچه برگ و بارداشت
یک طرف خیر کثیر فاطمه میراث برد
یک طرف خُلق عظیم ۱ احمد مختار داشت
مظهر تقوا و قُدس و مطلع الله نور ۲
نور علم و معرفت از حیدر کزار داشت
آن تجلی ها که زین العابدین مجالش بود
در وجود اقدس ابن الرضا تکرار داشت
مطلع الفجر حقیقت آشکارا شد ازین
لیله القدری که مخفی ماند و بس مقدار داشت
ناز پروردی که شبها تا سحر شمس الشموس
در کنار مهد نازش دیده بیدار داشت
تا در آغوش پدر بود این پسر پنداشتی
«بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت»

جلوه حسن خدا دادش تجلی تا نمود

بُرد از آینه دلها اگر زنگار داشت

خود خداوند فضیلت بود و بهر کسب فضل

در حریم قدس او فضل ابن شاذان ۳ بار داشت

خوشه چین خرمن فیضش «ابو تمام» ۴ هم

این حقیقت را به امداد سخن اشعار داشت

چشمه فیاض عرفان بود و «ابن مهزیار» ۵

ره به دارالعلم آن مولی «بزنطی» ۶ وار داشت

ص: ۵۶

آن دل آگاهی که با ظلم و ستم پیکار کرد

دشمن از بی دانشی با او سر پیکار داشت

آزمون حضرتش را کرد دستاویز خویش

آزمونگر «پوراکثم» تا چه در پندار داشت

شور بختی بین که کرد از تیره رایان محفلی

قصد شوم خویش را هم مخفی از انظار داشت

بود آن دانای راز آگه که قاضی القضاة

با نهاد و نیتی ناپاک استفسار داشت

چیست حکم آن که مُحرم بود و قتل صید کرد

لعل لب بگشود و در پاسخ چنین اظهار داشت

کشت از راه خطایا عمد در حل یا حرم

بنده یا مولی پشیمان بود یا اصرار داشت

بسته بود احرام حج یا عمره شب یا روز بود

جهل بر او چیره شد یا علم بر این کار داشت

خردسالی بود وین صید نخستش بود یا

سالخوردی بود و زین پرونده ها بسیار داشت

از همه بگذشته کوچک یا بزرگ از وحش و طیر

با کدامین صید آن صیاد مُحرم کار داشت

چون رسید این جا سخن یحیی بن اکثم شرمگین

با چنان فضل و کمال از دانش خود، عار داشت

«خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم»

«کاین همه نقش عَجَب در گردش پرگار داشت»

ماند یک گل یادگار از بضعه پاکِ رسول

خوب می شد از بدِ ایام اگر زنهار داشت

آن امام راستین شد همزمان با معتصم

نور الله الصمد کی نسبتی با نار داشت

قبله دلها کجا و آن کس که در آیین او

زان مقام کعبه و دین ارزش دینار داشت

ص: ۵۷

چشمه چشمش ز خوناب جگر لبریز بود
ای دریغا قلبی از اندوه و غم سرشار داشت
نور چشم مرتضی، فرزند دل‌بند رضا
نوگل باغ نبوت، همدمی با خار داشت
لوحشی الله کاظمین و چشم گریان فرات
«جلوه جنات تجری تحته الانهار داشت»
بر در این روزه رضوان مژده طوبی لکم ۷
از پی عرض ارادت عرضه با زوار داشت
ای گرفتار غم و محکوم زندان گناه
باید این جا اشک و آه و ناله های زار داشت
باید این جا با کمال معرفت شد عذر خواه
هم سرشک توبه هم تسبیح و استغفار داشت
باید این جا حلقه باب شفاعت را گرفت
سر به زیر از شرمساری روی دل یا یار داشت
باید این جا چون اباصلت از سویدای ضمیر
گاه ذکر یا جواد و گاه یا غفار داشت
باید این جا چنگ زد بر دامن امن یجیب ۸
منتظر بود به مضطرّ حقیقی کار داشت
گر چه ما امروز محروم آمدیم اما شفق
ای خوشا آن کس که فردا وعده دیدار داشت

آبشار وحی

دوش با عشق همسفر بودم

دم دروازه سحر بودم

گاه چون موجهای سرگردان

خانه بر دوش در به در بودم

گاه چون شمع گریه می کردم

گه چو پروانه شعله ور بودم

گاه می آمدم به خود، اما

گاه از خویش بی خبر بودم

گاه مثل شکوفه ها خندان

گاه چون لاله خونجگر بودم

پی دیدار یوسف زهرا

دیده آرزو به در بودم

یا جوادالائمه می گفتم

وز همه دلشکسته تر بودم

بیت زیبا و دلنشین فؤاد

بر لبم بود و نغمه گر بودم

عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ۹

با تو دل آشناست می دانم

دیده محو شماس است می دانم

ای جمال تو همچو بدر منیر

آسمان رضاست می دانم

روی زیبایت ای بهشت آیین

آینه ی حق نماست می دانم

گر نبردیم بهره از حُسن

عیب از چشم ماست، می دانم

گر چه قسمت نشد زیارت تو

حَرَمَتِ بَاصْفَاسْتِ مِی دَانِم

با ولایت چه غم ز موج بلا

البلا لِلْوِلاست ۱۰ می دانم

در مدیح تو هر چه گویم من

سخنم نارساست می دانم

ای مقام تو برتر از شب قدر
وصف تو با خداست می دانم
عجز الواصفون عن صفتك
ما عرفناك حق معرفتك
همچو گل از گلاب گفتی تو
سخن از عطر ناب گفتی تو
سخن از روشنایی و پاکی
به سپیده، به آب گفتی تو
آسمان دید با پرستوها
عشق را بی حجاب گفتی تو
از کلام تو نور می بارید
مگر از آفتاب گفتی تو
راستی سی هزار مسأله را
به درستی جواب گفتی تو
ای تو معنای علم الاسما ۱۱
وصف علم الكتاب گفتی تو
ای لب آبخار وحی خدا
هرچه گفتی صواب گفتی تو
تا در آینه خویش را دیدی
با دو صد آب و تاب گفتی تو

عجز الواصفون عن صفتك

ما عرفناك حق معرفتك

مژده وصل تا شنیدم من

گل ز باغ مراد چیدم من

بس که شوق وصال شیرین بود

شوری از عشق آفریدم من

ای نهم حجت خدا، به خدا

با ولای تو رو سپیدم من

جانم از غصه می رسید به لب

گر به وصلت نمی رسیدم من

با هزار آرزو به درگاہت

ایستاده به صد امیدم من

می شدم کاش قطره اشکی

که به پای تو می چکیدم من

ص: ۵۹

آخر این غم کجا برم که هنوز

کاظمین تو را ندیدم من

از تمام ستارگان دیشب

تا سحرگاه می شنیدم من

عجز الواصفون عن صفتك

ما عرفناك حقَّ معرفتك

حالِ ابر بهار دارم من

دیده ای اشکبار دارم من

ای جواد ای کریم اهل البیت

باغ بی برگ و بار دارم من

نام من، نام توست شکر خدای

از تو یک یادگار دارم من

از طفیل تو و محبت تو

عزت و اعتبار دارم من

کمتر از ذره ام، ولی از مهر

بیش ازین انتظار دارم من

ذوق با آشنا سخن گفتن

شوق دیدار یار دارم من

قطع امید کردم از همه کس

از جهان با تو کار دارم من

در اقالیم ۱۲ وصف تو هر چند

گاه گاهی گذار دارم من

عجز الواصفون عن صفتك

ما عرفناك حق معرفتك

باز این جان خسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

دل در خون نشسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

بلبل پر شکسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

نرگس چشم بسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

صید از دام رسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

هر که دل بر تو بسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

شب عید خجسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

شفق دلشکسته می گوید:

یا جواد الائمه ادر کنی

عجز الواصفون عن صِفَتِكَ

ما عرفناك حقَّ معرفتِكَ (۱)

اهدایی جناب شفق از مجموعه شخصی

ص: ۶۰

۱- - بیت ترجیع از فؤاد کرمانی

شفیعی شیرازی متخلص به اثر و مشهور به نامهای: شفیعای اعمی شیرازی - شفیعای اثر شیرازی، میرزا شفیعای شیرازی، اثر لاری، آخوند شفیع و مولانا اثر شیرازی از شعرای معاصر با شیخ محمد علی حزین لاهیجی است. اصلش از قریه پراشگفت از دهات کوه مره شگفت شیراز است. در نه سالگی بر اثر بیماری آبله کور شد اما چراغ بصیرتش روشنی کامل داشت. در تذکره سرو آزاد آمده که او بسیار

کریه المنظر بوده اما هر گاه لب به سخن می گشود مجلسیان را شیفته حُسن کلام خود می ساخت. او شاگرد میرزا محمد هادی قلندر متخلص به شرر از افاضل و حکماء شیراز بود و در ساختن ماده تاریخ و ارسال مثل ید طولایی داشت. وفاتش را در ۱۱۱۳ و بعضی تذکره ها ۱۱۲۱ ذکر کرده اند. دیوان کامل اشعارش که متضمن اندیشه های عرفانی و اجتماعی است و از نظر سبک و سیاق به شعر عصر صفوی نزدیک است، به چاپ رسیده است و در دسترس علاقه مندان قرار دارد.

قصیده مدح امام جواد علیه السلام

در جهان هر کس به سان ریش گردد روشناس

باشد از اصلاح کار خود مدامش در دسر

خامه فکرم به این مطلع غزل پرداز شد

تا سخن را بخشد از مشاطگی نور دگر

در بر رندان نکرد از بد قماشها گذر

داشت رو در کار زاهد از قماش آستر

بی فروغ دل کس از سوز دلم آگه نشد

روز می آید چراغ لاله روشن در نظر

گاه با من می کند یاری دلش گاهی جفا

بیضه فولاد هم شمشیر گردد، هم سپر

همچو او مومی که بیند آب در روز وصال

شد دل بی رحم او از گریه من سخت تر

ساغر می همدم آن لعل لب تا گشته ام
عاشقان را جام زر باشد چو نرگس تاج زر
در گداز دل عجب دستی است مژگان تو را
آب از آتش برون آرد به سان شیشه گر
نازش از کف داد هر سرمایه ای کز حُسن داشت
ماند خط در دست او باقی به سان رنگ زر
در نظر جسمم نماید بس که گشتم ناتوان
هستی ام دایم اثر باشد زبانی چون خبر

گردد افزون اعتبار پاک طینت از وقار
هست کامل را ز تمکین قیمت و قدر دگر
می تراود باز شهد گفت و گو از خامه ام
مانع حرفم نشد بند زبان چون شکر
نیست از رهن مرا در وادی حیرت خبر
چون حباب از ترک هستی بسته ام بار سفر
همت من تا به اسباب جهان زد پشت پا
همچو فرش آستان افتاده دولت در به در
با وجود تنگدستی چون نهال ارغوان
خویشتن را تازه دارم رو به صد خون جگر
در وطن گردیده دامن گیری ام دست تهی
گر چه یک دم نیستم آسوده از فکر سفر
قُدرتِ گردش چو کوه از جای خود هرگز نداشت
آسمان را گرن بود از کهکشان زر در کمر
چون صدف دل را به هر دو دست می دارم نگاه
تا مباد از یاد دستی آید از دستم به در
در وطن نظم ندارد قرب چون دُرّ نجف
از کسادی می برم این تحفه را جای دگر
شد چراغش روشن آن کس غوطه زد در بحر فکر
نان خود آرد برون از آب غواص دگر

باشد از کوتاهی اقبال، نظم ناروا
رونق آن چون نماز قصر باشد در سفر
از شکفتن می شود چون لاله رسوا داغ دل
بسته ام لب تا کس از حالم نگردد با خبر
زادراهم شد اثر آماده بر در می زخم
پخته شد از آتش شوقی مرانان سفر
می روم تا در گه خورشید اوج معدلت
رهنمای مقصد گمگشتگان بحر و بر
نقد سلطان خراسان سرور عالم جواد
پیشوای اتقیا، نخل نبوت را ثمر
گر نگیرد سرمه از دود چراغ روضه اش
می شود خالی دوات دیده از مد بصر
هر دلی کز بهر او باشد منور قدسیان
پاس او چون بیضه اسلام دارند از خطر
پا ز حد خویشتن نگذاشت بیرون زان که داشت
بالش نرمی ز حلمش مدعی در زیر سر
چون شد آخر حکمتش در دفع آن معجز نما
شیر دنیا همچو کرباسش درید از یکدگر
گر نگیرد از چراغ روضه اش نور آفتاب
روزگار از گور ظالم می شود تاریک تر

گر غریبان را نیارد همتش سوی وطن
بر تن سالک بپوشد چون کفن رخت سفر
از شفاعت نامه ها را می کند لطفش سفید
ظلمت از رخسار شب شوید سفید آسا به بحر
مایه ابر کفش از فیض بخشی کم نشد
آب این سرچشمه می گردد ز خوردن بیشتر
خاکساران بس که فیض از ابر جودش می برند
نیست دور، ار سبجه گردد در کفش عقد گهر
گر وقارش بر فراز کوه چون شین شکوه
لنگر اندازد بریزد چون غبار از یکدگر
آنچه سالی زان برون آید به روزی بذل اوست
ابر دستش کرده دریا را ز فیض جود، تر
جرأتم کرد از ادای مطلعی بزم حضور
تا برای نکته سنج او کنم عرض گهر
پای از بیم تو نگذارد ز حدّ خود برون
همچو کوه آن کس که باشد صاحب تیغ و کمر

نیست غیر از آفتابِ تیغِ تو در روزگار
شامِ بختِ تیره بدخواه را از پی سحر
خشک گردد قبضه در دستش چو تیغ کوهسار
جرأت هر جا کند بر خاطر دشمن گذر
بی نصیب از زندگی شد هر که از چشمت فتاد
نیست فرق از قطع شمشیرِ تو با قطع نظر
موجه خون بر جبینش صندلِ آسودگی ست
بس که دارد ظالم از خورشید تیغِ دردسر
تا بکی گردد ز شمشیرِ سنانِ خصم را
دست را بر تنِ شدی زه جامه مرگ از خطر
هر کجا با هم دو تن مقراض سان یکدل شوند
تیغ بر هر کس که خوبان اند گردد کارگر
با کمانِ زرنگارت بگذرد از سنگِ تیر
کارِ سخت آسان شود هر گاه باشد زور و زر
در کمانِ آسمان کینه جو تیر قضا
بسته بر خونِ عدویت نیزه سان ده جا کمر
از دو عالم دشمنِ جاه تو باشد ناامید
چون کمان حلقه بر گردیده بختش از دو سر
از قرار بوته خاری که گردد تازه سبز
می شود هر روز بدخواهت به عالم خوارتر

دوستانش را اثر باید دعای خیر گفت

وز برای دشمنانش کردن استدعای شر

تا پریشان گردد از باد خزان وضع چمن

تا ز فیض رشته باشد منتظم عقد گهر

جمع باد از مدّ احسانش خواص دوستان

بزم عیش دشمنش پاشیده باد از یکدگر

دیوان شفیعا شیرازی، رضا عبداللهی، ص ۲۱۶

ص: ۶۳

محمدعلی صاعدی، فرزند اسدالله و متخلص به صاعد، متولد ۱۳۰۶ شمسی در اصفهان چندی در مدارس جدید و در مدارس علمیه به کسب علم پرداخته و با ذوق سرشاری که در شعر و ادبیات داشته به تأسیس انجمن ادبی صائب در اصفهان با کمک مرحوم بی ریای گیلانی و استاد صغیر اصفهانی موفق شده است. بیش از این در شرح حالش چیزی دیده نشد.

نخل امامت

بُرونِ در بنه این جا هوای دنیا را

در آ به محفل و برگیر زاد عقبی را

بگیر ساغر پُر از می ولایت را

گذار بر دگران خوان من و سلوی ۱ را

به زیر سایه نخلی نشین که پرتو آن

به زیر سایه گرفته است نخل طوبی را

بنوش سر خط آن را که رشحه قلمش

توان مُعجزه بخشد عصای ۲ موسی را

سخن نبوش از آن لب که جانفزا سخنش

دهد ز لطف، دمِ روحبخش عیسی را

در آ به وادی ایمن ۳ که نخل طور این جاست

بیار دیده پاک و نگر تجلی را

بیا در آینه طلعتِ امام جواد

بین معاینه، انوار حق تعالی را

بخواه هر چه که خواهی مراد خود ز جواد

که پُر کند ز کرم دامن تمنی را

شفا طلب که به هر درد بی دواست، دوا

از این مقام طلب کن شفای اعمی را

ندیده ایم کسی نامراد برگردد

بخواه حاجت و بشنو ندای بُشری را

شفیع ساز به درگاه حق، امام نُهم

جواد نوگل باغ علی موسی را

تقی که دوخته خیاط لم یزل از لطف

به قد سرو رسایش لباس تقوی را

خدای، خلق جهان کرد فی المثل چون لفظ

که جلوه گاه شود آن جهان معنی را

بغیر نخل امامت به بوستان وجود

نیاورد بر آرامش و تسلی را

بخواه حاجت از او با خلوص دل صاعد

که مدعی نگرد خویش صدق دعوی را

ارسالی توسط خود ایشان از اصفهان

صامت بروجردی

محمد باقر، فرزند پنجشنبه، متخلص به صامت در سال ۱۲۶۳ ه. در بروجرد متولد شد و در آن جا نشو و نما یافته، به کسب مشغول گردید و هم در این شهرستان درگذشت. به موجب مادّه تاریخی که صاحب بروجردی در وفات وی سروده (جنان گردیده مأوای محمد باقر صامت) در سال ۱۳۳۱ ق. در گذشته است.

دیوانش مکرر در تهران به طبع رسیده است.

جود الهی

ز سُست عهدی بی جا جهان کون و فساد

بود همیشه به طغیان و ابتلا معتاد

پی خرابی ارکانِ زندگی شب و روز

کُنْد تلاش به سختی جهانِ کون و فساد

ز ساده لوحیِ اهلِ جهانِ عَجَب دارم

که بسته اند به زالِ زمانه عقد و داد

دلا بفکر شب گور باش و یوم نشور

تو را چه کار به مشروطه یا به استبداد

کس از محبت دنیایِ دون نخواهد برد

به غیر حسرت و حرمان به موقف میعاد

کشیده پرده غفلت به پیش مردم چشم

غم تعلق فرزند و خانه و اولاد

مکن به غیر خدا دست حرص و آرز دراز

که ذات اوست غنی از شراکت انداد

همه ذخیره ما از ذخارف دنیاست

نه فکر یوم ورود و نه یاد زادِ معاد
بین که راهروان از چه ره کجا رفتند
که تا به دست تو آید طریقه ارشاد
اگر بملک هدایت بود تو را آهنگ
نمای رو به سوی مسلک و سیل رشاد
نُهَم سلاله نسل محمد عربی
محمد ابن علی التقی امام جواد
کلام ناطق لاریب فیه ۲ ربّ جلیل
بیان فارق معبود و مقتدای عباد
اراده ازلی را جناب اوست غرض
مشیت ابدی را وجود اوست مراد
مفاد معنی من جاد ساد ۳ از او موجود
شده ز رفعت آباء و همّت اجداد
چه خواست جود الهی کند ظهور و بروز
برای جلوه وی ساخت مظهر ایجاد
شود ز هندسه مدح او قلم عاجز
هزار بار کند گر الوف را آحاد

ولی چه چاره که فرض است بایش کوشد

به قدر طاعت و فهم و ذکا و استعداد

همه صفات خدایی به ذات اوست نهان

بلی صفات خدا را کجا توان تعداد

خداست مادح ۴ وی هر که منکر است بخوان

تو آیه آیه ز قرآن برای استشهاد

به حق دوستی اش کز برای دشمن اوست

اساس دوزخ و هنگامه غلاظ و شداد

کند محبت او رستگار ورنه چه سود

ز رستگاری سلمان و بوذر و مقداد

به پیش گفته او دم زدن ز چون و چرا

بود مقدمه بر کفر و اول الحاد

کسی که سر کشد از قید حکم نافذ او

برای اوست عیان رَبُّكَ لِبِ الْمَرصَادِ ۵

چنان شده است حدوثنش قرین وجه قدم

که کس به وحدت ذاتش ندارد استبعاد

ز عرش و کرسی وهفت آسمان و لوح و قلم

تمام خلق ز حیوانی و نبات و جماد

همه اوامر او را ز روی طوع مطیع

همه نواهی او را به بندگی منقاد ۶

گر آسمان و زمین سر به سر ورق گردد

شوند جمله اشیا اگر به جای مداد

کنند جنّ و بشر مدحتش تمام رقم

ز صبحگاه ازل تا به شام یوم تناد

به عجز خویش کند اعتراف هر نفسی

اگر کنند دو صد چون بیاض دهر سواد

دریغ و درد که کج باخت طاس بوقلمون

ز راستی بشدند این کواکب نژاد

چه دید غیر نکویی از او که أمّ الفضل

کمر بکشتن وی بست از طریق عناد۷

مگر به غیر هدایت چه کرده بود که زهر

شد از عناد به جان عزیز وی جلاد

فتاد بی کفن و غسل و بی پناه و غریب

سه روز جسم لطیفش به خاک در بغداد

پس از سه روز به امداد شیعیان گردید

تن مطهر او را مغاکِ خاک مهاده۸

ز فیض تربت او کاظمین مثل نجف

شریف امکنه۹ گردید و خوشترین بلاد

غریب تر ز امام جواد اگر خواهی

بود حسین، قتیل سپاه ابن زیاد

در آن زمان که جگر خون برای رفتن شام

به قتلگاه گذر کرد سید سجّاد

بداد قافیه صبر و تاب را از دست

چو چشم وی به تنّ بی سر پدر افتاد

چنان نمود فغان از دل شکسته خویش

چنان ز غصه بر آورد از جگر فریاد

که شد ز زلزله چون خاک مضطرب افلاک

فتاد رخنه بر ارکان آب و آتش و باد

پی تسلی وی گفت زینب دلخون

به گریه کای ثمر قلب وای شفیق فؤاد

بین که عالم ایجاد را ز گریه تو

فتاده است به یکباره رخنه در بنیاد

تو حاجتی ز خدا بر تمام خلق و بُود

ز دودمان رسالت تو را نشان و نژاد

بود ز اشک تو در اضطراب مُلک و مُلک

نمای صبر

مزن شعله دهر را بنیاد

ص: ۶۶

کشیده آه جهانسوز از دل غمگین

جواب داد به زینب به گریه زین العباد

که ای دُرِ صدف عصمت و حریم رسول

چگونه صبر کنم بر نیارم از دل داد

بین به پیکر صد پاره علی اکبر

بین به قامت چون سرو قاسم داماد

که گشته چون گلِ صد برگ پاره پاره ز تیغ

که مانده پیکر بی سر چو شاخه شمشاد

بین به قامت پرورده رسول انام

که از قفا شده بی سر ز خنجر فولاد

به جای غسل و کفن زیر سُمّ اسب ستم

فتاده هیچ بدن کس چنین ندارد یاد

مگر امام زمان نیست این غریب شهید

به کافری نکند، هیچ کس چنین بی داد

بزرگوار خدایا ببخش صامت را

به حقّ جاه نبی و آله الامجاد

دیوان صامت بروجردی، ص ۶۵

عباسعلی اسدی خدابخش پور، فرزند مرحوم حسینعلی متخلص به صبا متولد بهمن ۱۳۲۱ شمسی در مشهد. در کودکی قرآن و کتاب حافظ را نزد خاله مرحومه خود که زنی فاضله بوده، خوانده و برای کسب و فراگیری خط به مکتب خانه ای که مکتبدار آن مرحوم ملا علی بود، رفته است. روزی که پای به دبستان می گذارد از نعمت خواندن و نوشتن آن هم به سبک و سیاق خطاطی بهره مند بوده و پس از پایان دوره دبستان؛ به اجبار وارد بازار کار شده با اکراه به شغل خیاطی پرداخته است، در حالی که شب و روز را در مطالعه و با رؤیای شعر و ادبیات دل خوش می داشته و روی همین علاقه گاه گاهی شعری می سروده و به انجمنهای ادبی پای می گذاشته است. او در جوانی موفق به اخذ سیکل اول متوسطه می گردد و در مؤسسه ای استخدام و وارد کار حسابداری می شود. بعد از پیروزی انقلاب یک سال در اوقاف خراسان با سمت بازرس و مشاور به کار مشغول می شود و پس از پایان مأموریت به شغل خود یعنی حسابداری بر می گردد و با همین شغل در سمت رئیس حسابداری یکی از کارخانجات بنیاد شهید به بازنشستگی نایل و اکنون دوران بازنشستگی را می گذراند و گاه گاهی شعری می سراید و با همه کسالتهایی که به او عارض گردیده است در محافل ادبی حاضر می شود. به صایب عشق می ورزد و تضمین غزلیات صایب را در دست تهیه دارد و آرزو می کند عمری باشد و این کار و دیگر کارهای ادبی ناتمامش را به پایان برد، تا خدا چه خواهد!

مبدأ کرامت

ای نام دلربای تو سر لوحه وجود

ای مبدأ کرامت و ای منتهای جود

ای جلوه کرامت و احسان حق جواد

وای پرتو عنایتی از قادر ودود

تسبیح گوی حضرت تو جمله کاینات

دارند بر تو جمله خلایق ز جان درود

در گلشن حیات به گلبانگ، مرغ عشق

درو صفت ای همای سعادت چنین سرود

کای یادگار احمد مرسل به روزگار

هستی شعاع روشنی از واجب الوجود

حلال مشکلات همه شیعیان تویی

نام تو غم ز جان و دل دوستان زدود

تو معدن سخاوت و جودی که آورد

حاتم سر خجالت بر درگهت فرود

جان را حلاوتی که تو خود جان عالمی

دل را دلالتی که تویی شاهد و شهود

پور رضا تویی و رضا بر رضای حق

حق جلوه گر بود ز تو در عرصه وجود

ای آن که در سنین جوانی به علم و فضل

دشمن همواره همچو محبان تو را ستود

نامت تقی و جلوه تقوا ز تو عیان

مثل تو در طهارت و تقوا کسی نبود

علم از تو یافت فرّ و شکوهی و تا ابد

علم تو گوی سبقت از عالمی ربود

در مدحتت صبا چه تواند به عجز گفت

جایی که حیّ قادر سبحان تو را ستود

منجی مکتب اسلام

مظهر لطف خداوند ودود است جواد

محور هستی و ایجاد وجود است جواد

چرخ دارد سر تعظیم به خاک در او

که وجودش همه بود و نبود است جواد

خاکبوس در او را چه غم از بیش و کم است

تا که کانِ کرم و منبعِ جود است جواد

بر محبان، همه جا چشمِ عنایت دارد

که ز الطافِ خداوند نمود است جواد

منجی مکتب اسلام و کمالات رسول

شارح شرع و بر اسلام حدود است جواد

معنی کامل دین است و بود مظهر حق

شرح تفسیر نماز است و عمود است جواد

مظهر بندگی و پاکی و تقوا و عفاف

روح قرآن و قیام است و قعود است جواد

جبهه بر خاک درش از سر تعظیم بنه

که سزاوار به اکرام و سجود است جواد

در صف حشر صبا را نبود بیم عقاب

که شفیع همه بود و نبود است جواد

یا جواد الائمه علیه السلام ادر کنی

مظهر لطفِ خداوند کریم است جواد

بر محبان درش فیض عظیم است جواد

ریزه خوار در او جبهه نساید به دری

تا به اربابِ نظر، بابِ نعیم است جواد

حاجت از کس مَطَلَبِ غیر خداوند کریم

تا تو را در همه احوال ندیم است جواد

دست بر حلقه هر در نتوان زد تا اوست

که سخی همچو خداوند کریم است جواد

ص: ۶۹

اهل دانش همه در مکتبِ او ابجد خوان

کاو خداوندِ علوم است و حکیم است جواد

بابِ رحمت به رخ اهل ولا باز کند

که بر احباب، رثوف است و رحیم است جواد

آستانش حرم و قبله اربابِ نیاز

سینه ها سینه سینا و کلیم است جواد

تا تولای وی اندر دل ما موج زند

از جنان جلوه و زان روضه شمیم است جواد

آستانبوس درش تکیه به جایی نزند

که بر او تکیه گه و لطف عمیم است جواد

شیعه را نیست صبا خوف و رجایی ز گناه

که شفیع همه در روز عظیم است جواد

میرزا نصرالله خان کسروی متخلص به صبوری اصفهانی از شعرای قرن ۱۴ هجری است. او فرزند ابو طالب عادل اصفهانی و متولد ۱۲۷۹ هجری است که پس از تکمیل تحصیلات در اصفهان و تهران به کارهای دولتی پرداخت و ضمناً با بزرگان و شعرا از جمله فصیح الملک شوریده شیرازی مناظراتی داشته دیوان شعرش متجاوز از پنجاه هزار بیت است. او در سال ۱۳۱۳ خورشیدی دار فانی را ترک گفت.

ولایت حق

بسیار پشتِ طاعت باید دو تا کند
تا خویش را کسی به کسی آشنا کند
هرگز به رو گشادگی شام وصل نیست
چندان که صُبح، خنده دندان نما کند
جانبخش چون هوای سر کوی دوست نیست
گر معجز مسیح نسیم صبا کند
یارب چه عزتی ست که خوبان شهر را
نزدیک و دور هر که ببیند، دعا کند
ما دوست را برای دل خود نخواستیم
کار آن بود که کس به رضای خدا کند
ما درد عشق را به صبوری دوا کنیم
اما به شرط آن که صبوری وفا کند
از شاهدان شهر کسی گر کند حدیث
باری، حدیثِ شاهدِ دلبنده ما کند
ور مدح می کند ز بزرگان روزگار

مدح محمد بن علی الرضا کند

شاهی که خنک تن چو کشد زیر ران جان

یثرب ۱ کند صباح ۲ و خراسان مسا ۳ کند

شاهی که پای منبر احمد به محفلش

جبریل بر صوامع هستی ندا کند

رویش شهادت شهد الله ۴ را دو لب

در حیرتم که دعوی قل انما ۵ کند

چون ناشناس در ره مأمون بایستند

خود را به بندگان چو خدا آشنا کند

گیرد به مشتم ماهی دریای اوج را

تا امتحان حضرتش از ماجرا کند

حجت چو عرض هندسه آسمان دهد

ماند خلیفه را خجل و مشتم وا کند

طاعت که بی ولایت او شد قبول نیست

آن لقمه خوار، لقمه اکل از قفا کند

ادراک را چه قوه که از چند دم زند
یا عقل را چه زهره که چون و چرا کند
هر کس که با رضای خدا کرد هر چه کرد
در بندگی هر آینه کار خدا کند
باور مکن ز ساحل و طوفان و فلک ۶ و بحر
کاری که تا خدا نکند، ناخدا کند
علم و حیات و قدرت سمع و بصر دهد
تا پشت خاک را به عبادت دوتا کند
پرسیدمش که جز تو خدا هست، گفت هست
اما چنان که کوه، جواب صدا کند
میکال ۷ را کفالت ارزاق جن و انس
جبریل را ملازم دولت سرا کند
آن دم که از دو سوی گنهکار و رستگار
در نامه چشم از سر خوف و رجا کند
من در میانه گیرم طومار مدح او...
در دست تا بخوانم و او مرحبا کند
او داند و مروّت آل محمدی
آن روز هر چه او به صبوری عطا کند
به وسیله دوستی از شیراز طی نامه پستی ارسال شد

علی سهرابی، فرزند محمد ربیع، متخلص به صفا، متولد ۱۲۹۹ شمسی در تویسرکان پس از تحصیلات مقدماتی ضمن ادامه تحصیل در تهران به شغل عطر فروشی مشغول شد و در محافل ادبی حضور داشت و به قدر استعداد از محضر ادبا بهره مند می گردید. او بنا به ارادتی که به خاندان عصمت و طهارت داشته دفتری گرد آورده به نام اشک شمع یا دیوان صفا تویسرکانی که به چاپ رسیده و مورد استفاده دوستداران اهل بیت است.

پور هشتم

مظهرِ ذاتِ خالقِ بی چون

آن که ذاتش به حق بود مقرون

پور هشتم امام، امام نُهم

مظهرِ ذاتِ خالقِ بی چون

مثلِ جودِ حاتم و جودش

مثلِ قطره است با جیحون

به گدایی به درگه آن شاه

رخ نهاده هزار چون قارون

معدن علم و مصدر تقوا

علم و حلمش ا بود ز حد بیرون

تا مگر علمش آزمون گردد

بزمی آراست زاده هارون

علما را تمام گرد آورد

جمله پر مکر و عذر و حقد و فسون

در جواب سؤالشان حضرت

ریخت از لعل لب دُر مکنون

گفت پاسخ هر آنچه پرسیدند

که شدندش به جان و دل مفتون

بالاخص پور اکثم آن کز علم

بود مشهور همچو افلاطون

ماند عاجز از آن سؤال و جواب

گشت خوار و خفیف و زار و زبون

عاقبت گشت آن ولیّ خدا

گشته از جور دختر مأمون

ز آتش زهر کین دل پاکش

شعله ور گشت همچنان کانون

اشک شمع، اشعار صفا تویسرکانی، ص ۱۰۸

ص: ۷۳

غیر از کتاب گلستان توحید، جایی دیگر از ایشان و شرح حال او چیزی مشاهده نشد.

فرزند پاک

حُجَّت هشتم

گُلّی از گلشن ایجاد حق نامش جواد آمد

که از دیدار وی دل‌های عالم، جمله، شاد آمد

گلستان وفارا در وفاداری ثباتی داشت

خصیم ظلم و جور دشمن کفر و عناد آمد

یگانه گوهر تقوا، تقی متقی نامش

امام و رهبر و مولای دین خیرالعباد آمد

نُهَم نور مبین فرزند پاک حجت هشتم

رسول هاشمی را در نسب، اصل و نژاد آمد

خداوند کمال و جود و بخشش مظهر تقوا

جهان فضل و دانش، مَطَّلِع مهر و وداد آمد

به عهد ظلم و جور معتصم، می زیست آن حضرت

کسی کو خود به فرمانش جهان عدل و داد آمد

به کسب علم و دانش خَلق را ارشاد می فرمود

چو آبای گرامش شهره در زُهد و زهاد آمد

هزار افسوس اندر نوجوانی رفت از این دنیا

جهانی در غمش غرق غم و اندوه و داد آمد

شهید راه حق شد همچو جدش جان به قربانش

که بُد حامی دین و حافظ امر جهاد آمد

گنهکاران امت را چه غم در روز رستاخیز

که او با اذن حقّ، خود، شافع یوم المعاد آمد

شفاعت را امید از در گهش دارم، ندارم غم

به دربار شریفش جعفری چون خانه زاد آمد

گلستان توحید، ص ۱۹۶

ص: ۷۴

محمد کاظم فرزند محمدحسین توسلی از روحانیون بنام بوده آن طور که خود، در مقدمه کتابش - پرتوی از حیات که در سال ۱۳۶۵ منتشر شده - می گوید در آستانه

هفتاد و هشتمین سال عمر می باشد و باید متولد ۱۲۸۷ باشد. او از دوران جوانی به سرودن شعر علاقه داشته و با مطالعاتی که در این زمینه داشته سروده های خود را انتشار داده که در پنج بخش است بیش از این از شرح حال ایشان چیزی مشاهده نشد.

مظهر جود الهی

ای آیه محکم الهی

ای حُبِّ تو ماحی مناهی ۱

ای شاه نُهْم سلیل ۲ احمد

و ای مظهر عدل و خیر خواهی

وارث به علوم جدّ و بابی

ای جد و پدر به تو مباهی

و ای جنّ و ملک تو را به فرمان

و ای خسرو دین ملک سپاهی

محتاج تواند ما سوی الله

از ماه گرفته تا به ماهی

ای حُبِّ تو موجب سعادت

و ای بغض تو علت تباهی

این بنده بی نوا ندارد

جز زشتی و نامه سیاهی

اما به محبت تو شیدا است

گفتار من است خود، گواهی

بنمای نظر مرا ز احسان

تو شاهی و من گدای راهی

یک نکته ز مدحتش نگفتم

طوسی ز فضایلش کماهی ۳

پرتوی از حیات اشعار محمد کاظم طوسی، ص ۳۵۲

ص: ۷۵

عبرت سبزواری

سید عبدالرحیم سبزواری، فرزند شاهزاده جناب متخلص به عبرت سبزواری در نیمه دوم قرن سیزدهم در سبزواری می زیسته و حاج ملاهادی اسرار سبزواری حکیم معروف خواهر زاده عبرت سبزواری بوده و در بالای منبر و حوزه درس اغلب به اشعار عبرت استناد و استشهاد می فرموده است. عبرت، شاعری قادر و در نظم سخن ماهر بوده است.

به نام جوادالائمه علیه السلام

دَم بهار اگر کرد باغ را خرم

ز تندباد خزان هم فسرده گشت و دژم

شد از تطاول وی زرد و پژمریده و خشک

همان درخت که تر بود و تازه و خرم

هر آنچه زینت و زیور بهار داد به باغ

خزان گرفت از او جمله را به جور و ستم

به دشت و صحرا گسترده فرس کافوری

ز باغ و بستان بنوشت زمردین بیرم

به هیچ خاطر من در جهان نگرده شاد

مگر به مدح مهین خسرو فرشته حشم

نُهَم تجلی یزدان محمد بن علی (ع)

که هست شخصش کان سخا و بحر کرم

به قدر و مرتبه کم ز ایزد است و بیش از خلق

سخن نشاید گفتن جز این ز بیش و ز کم

خدای عزوجل آفرید چون تن و جان

به روی نفس و خرد از قضا کشید رقم

میانہ تن و جان مر تو را نمود سفیر

میان نفس و خرد مر تو را نمود حکم

کف جواد تو باشد سحاب رحمت و هست

جهان به جود تو محتاج همچو کشت به نم

بر آفتاب سلامی، جواد نعیمی، ص ۱۴۶

ص: ۷۶

میرزا محمد علی مصاحبی، فرزند میرزا عبدالخالق، متخلص به عبرت نائینی نسب وی به مرحوم مصاحب نائینی که شاعری خوش طبع و ظریف و خوش سخن بوده، می رسد ایشان در رمضان ۱۲۸۳ ه. ق در اصفهان متولد شد و چون به حد رشد و تمیز رسید، فارسی را نزد عمه فاضله خویش خواند. آن گاه در محضر شیخ مهدی اعمی به قوانین صرف و نحو به نحو کامل بصیر گشت و قواعد خط نسخ را در خدمت میرزا محمدعلی معروف به نائینی فرا گرفت سپس از حضرت فاضل علامه ملا محمد کاشانی معانی - بیان بدیع - منطق و مبادی فلسفه آموخت و چون پدرش در سال ۱۳۰۳ ه. ق داعی حق را لیبیک گفت، به سیر و سلوک در آفاق و انفس روی نهاد و هفده سال طی طریق کرد و در این مدت بسیاری از مشایخ و رهبران صوفیه را ملاقات کرد و به خدمتشان رسید و آنچه می خواست، یافت. سپس در سال ۱۳۲۲ ه. ق به اصفهان آمد و با کریمه پسر عمه خویش مزاجت و به تهران آمد و تا پایان عمر با کتابت عمر می گذرانند و در ۱۹ دیماه ۱۳۲۱ شمسی دار فانی را وداع گفت و در امامزاده عبدالله تهران به خاک سپرده شد.

در صفت خزان مختوم به نام حضرت جوادالائمه علیه السلام

از طبیعت زرگری آموخت باد آذری

تا نماید در فضای باغ و بستان، زرگری

پُر ز سیمِ خام و زرّ پخته شد صحرا و باغ

شد توانگر باغ و صحرا ز ابر و باد آذری

ابر در صحن چمن گسترده دیبای سپید

باد تا از بوستان بنوشت فرش عبقری ۱

زاغ تا بگشود نای بسته و آمد در نعیب ۲

فاخته بر بست بگشوده دم از خنیاگری

نه دگر آید به گوش دل نوای عندلیب

نه دگر آید به مغز جان شمیم عنبری

نشوی دیگر ز بلبل نغمه های دلپذیر

ننگری دیگر به گلبن روی گلبرگ طری ۳

همچو آن عاشق که از معشوق خود ماند جدا

گشته هر شاخ شجر زار و نزار و چنبری

نار را راز درون پرده گردید آشکار

زرد شد رخسار به تادید آن پرده دری

ص: ۷۷

سیب در بستان گل دوروی را ماند همی

نیمی از رخ احمری ۴ کرده است و نیمی اصفری ۵

گر که خون رز کند تن فر بی و رخساره سرخ

چیست اندر شاخ رز این زردی و این لاغری

خون رز خورده است مانا نار ورنه از چه روی

این چنین کرده است پیکر فر بی و رخ احمری

دلبرها داشت باغ و بوستان اندر بهار

بوستان و باغرا بر جا نماند آن دلبری

آن بتان آذری کارایش بستان بُدند

بر گرفت آرایش آذر زان بتان آذری

تا چه کیفر دید خواهد آذر از وی گر برند

آن بتان آذری پیش شهنشه داوری

داور دنیا و دین فخر امم یعنی جواد

آن که جود او کند بر خلق عالم یاوری

هر که او را چاکری کرد آسمانش چاکر است

حَبْذا آن کو نماید آسمانش چاکری

هر که کردش کھتری گیتی مر او را کھتر است

حُزْما آن کو کند گیتی مر او را کھتری

وان که او را می کند فرمانبری از جان و دل

از بُن گوش اختر او را می کند فرمانبری

فیض یزدان است و رهبر سوی یزدان خلق را

رستگار آن، کس نماید فیض یزدان رهبری

هر که مضطر شد ز رنج فقر و درد مسکنت

گر ورا خواند رها گردد ز رنج مضطری

گر ز مدح دیگران می باید استغفار کرد

هست مدح ذات پاکش مایه مستغفری

دیوان عبرت نائینی، ص ۳۲۱

ص: ۷۸

محمد علی علامه، مدّاح اهل بیت که با طبع موزونی که دارد، شعر نیز می سراید و اشعارش در کتابی با عنوان هدیه مور به چاپ رسیده، از شعرا و مداحان معاصر است. بیش از این از حالات ایشان مطلع نشدم.

به پیشگاه امام جواد علیه السلام

مباش غرّه ۱ دلا بر جهانِ بی بنیاد

مبند دل که نداده است کامِ کس ز وداد

ازین عجزه داماد کُش نمای حذر

که خاک کرده هزاران هزارها داماد

عروس عشوه گر دهر می برد دل خَلق

ولی نداده دل خویش را به کس به مراد

مباد آن که فریبد تو را به غنچ ۲ و دلال

ضیاء دیده من، این جهان بی بنیاد

جهان ندارد عزم و ثبات بهر کسی

بین چگونه ز غفلت به خواب رفته عباد

چنان شدم ز تعدی خلق من مبهوت

که یاد رفته مرا ظلم و کینه شداد

ز بس که واعظ نامتعظ ۳ بدادم پند

بر آن شدم که دگر پند را نگیرم یاد

ز مردمان ریایی وعده ای سالوس ۴

شده است بی حد و مرفسق و جور نزد عباد

ز بس که جاهلِ عالمِ نما شده است کثیر

متاعِ جهلِ رواج است و سوقِ علمِ کساد

بس اوستاد سخنِ سعدی زمانِ مشهور

بود که فرق می ندهد صاد را از ضاد

زمان، زمانِ تجدد شده است و آزادی

دگر چرا شنود پند باب را اولاد

حجاب رفته ز نسوان و پرده عصمت

دریده گشته و هستند جملگی آزاد

چنان رواج شده شربِ خمر در برِ خلق

که نهی خوردن او گویا خدای نداد

تمامی اند مسلمان و شیعه لیکِ افسوس

که حکم شیعه و اسلامشان برفت از یاد

کسی به حکم الهی دگر ندارد گوش

کسی گمان نکند آن که هست روز معاد

شده است امر به معروف و نهی از منکر

به نزد مردم و اهل زمانه استبعاد

هر آن که بی خرد و جاهل است در برِ خلق

به هر علوم بود او یگانه و استاد

ولیک عالمِ فاضل، ادیب و دانشمند

زبُون و مضطر و بی قیمت است نزد عباد

زمانه دشمن علم و ادب بود بنگر
که طعن و سرزنش خلق بشنوند او تاد
لباس علم هر آن کس به بر کند گیرند
گروه بی خردان از لباس او ایراد
زمانه در خور ما چون که نیست علامه
تو عرض شکوه بیر آستان خسرو راد
امام مشرق و مغرب، محمّد بن علی
عزیز حضرت خیرالنساء تقیّ جواد
امین سرّ خدای مهیمن ۵ معبود
معین دین خداوند و سرور زهاد
شهنشهی که به یمن وجود ذی جودش
تمام کون و مکان را خدای بنای نهاد
شهی که موسم جود و سخاوت و بخشش
هزار حاتم طایی برون کند از یاد
به روز عاشر ماه رجب نهاد قدم
ز درج عصمت و عفت بدین جهان فساد
ز بهر عرضه تبریک مولدش از عرش
بلند گشت ندا آفرین برین میلاد
به گوش اهل دل آمد ندا ز مصدر حق
که این ولادت مسعود را مبارک باد

بلی، به وجد و سرورند جنّ و انس و ملک

که باب رحمت خود، حق به روی خلق گشاد

به عمر خویش به ترویج دین حق کوشید

به سوی حضرت او خلق را نمود ارشاد

رموز دین خدا گشت از لبش تبیین

به بزم معتصم آن شاه، حکم حق را داد

چو دید در حق سارق خلاف حکم خدا

بیان نمود وز قرآن بکرد استشهاد

ولی هزار فغان کز جفای امّ الفضل

به روزگار جوانی شهید شد ز عناد

به روز آخر ذیقعه آن عزیز ودود

به سوی دار بقا رفت با دلی ناشاد

میان حجره در بسته آن عزیز بتول

ز ظلم دختر مأمون کینه جو افتاد

چو شخص مار گزیده به خود همی پیچید

از آن لعینه عالم نمود استمداد

بگفت رحم نکردی به نو جوانی من

ز زهر کینه شهیدم نمودی از بیداد

خدا دهد مرضی بر تو ای ستم کردار

که هیچ عافیتش در جهان کون مباد

کنون به جرعه آبی نمای مهمانم
کند عذاب تو را در جزا خدای زیاد
طلب نمود چو جدش حسین آب ولی
ز جور آن سگ ملعونه تشنه لب جان داد
ز بعد قتل شه از پشت بام، آن مردود
فکند جسم شریفش به کوچه بغداد
پس از سه روز نمودند شیعیانش دفن
کنار موسی جعفر ز روی مهر و وداد
ولی برای حسین غریب کس نامد
به غیر مردم صحرائشین و زین العباد
ز حال زاده زهرا مگوی علامه
که بی کفن به زمین ماند جسم فخر عباد

هدیه مور، ص ۵۳

ص: ۸۰

جلال الدین ابوالفضل عنقای طالقانی فرزند ملاعلی متخلص به عنقا متولد ۱۲۶۶ هجری قمری صاحب آثار: عقاید حقه در اصول دین و مذهب - رساله اثبات نبوت و ولایت - رساله در بیان اسرار حروف - رساله صحو در احادیث قدسی - دیوان شعر و شش کتاب منظوم.

او در سال ۱۳۳۳ه قات یافت و در ابن بابویه در تهران به خاک سپرده شد.

آینه حُسن

ای آینه حُسن تو خوبان زمانه

منظور بُود حُسنِ تو، آینه بهانه

صاحبنظران روی تو بی پرده چو دیدند

مات اند در این پرده از آن نقش یگانه

بر تیر کمانخانه ابروی تو پیوست

جان و دل عشاق یگانه است نشانه

خونین دل عشاق پسندی که به هر دم

بر چینِ سر زلف بری دست به شانه

امروز گر آفاق پر از مشک تثار است

شاید که گشادی گره از زلف شبانه

کاشانه دل جلوه گه حضرت یار است

کاغیاز ندارند در این زاویه، لانه

دیارِ در این خانه به جز یار کسی نیست

میزن درِ دل چند شوی خانه به خانه

گر صومعه بستند، درِ میکده باز است

بر طالع مسعود شهنشاہ یگانہ

نور ازلی، پور علی، شخص محمد

کہ مظهر جود است و تقی سرّ امانہ

شمس و قمر از درگہ او یافتہ انوار

تا تاختہ از گنبد مینا بہ کرانہ

سرمست ز میخانہ برونِ تاختہ عنقا

امروز بامید عنایات شہانہ

ص: ۸۱

عبدالرزاق لاهیجی فرزند علی از مشهورترین علمای عصر صفویه است. اصل آن جناب از لاهیجان بوده ولی چون در اوایل عمر به قم آمده، در آن دیار سکنی گزید، به قمی هم مشهور است. در فلسفه و حکمت شاگرد صدرالمآلهین ملاصدرای شیرازی است که همچون فیض کاشانی به افتخار دامادی او نایل آمده و لقب فیاض را هم استاد به او عطا نموده که تخلص ایشان در شعر قرار گرفته و مشهور به فیاض لاهیجی شده است. تاریخ وفاتش را دقیق ننوشته اند. شمس التواریخ ۱۰۵۱ و ریحانه الادب ۱۰۷۲ هـ. ق ذکر کرده اند که در قم اتفاق افتاده. دیوان شعرش به چاپ رسیده است.

یا جوادالائمہ علیہ السلام

بی تو به زندان غم هیچ نجنبم ز جا

زلف تو زنجیر کرد موی به موی مرا

کس به کدامین امید از تو دلی خوش کند

عهد ندارد ثبات، وعده ندارد وفا

سایه سودای او از سر ما کم مباد

زلف پریشان که هست، سلسله جنبان ما

او همه تن کبر و ناز، ما همه عجز و نیاز

ای دل خام آرزو، ما ز کجا، او کجا

روز وصالش بهشت شرم که بینم رخس

دل همه تن داغ من، من همه داغ حیا

من به چه طالع دگر در دل او جا کنم

گریه من بی اثر، ناله من نارسا

عمر نمائند به کف، یار نیاید به چنگ

دل نشود ناامید، کام نگردد روا

یار ز ما در گریز، چرخ به ما در ستیز

وین دل پُر رستخیز، خود ننشیند ز پا
از پی ما می کشد عشوه کمان ستم
بر دل ما می زند غمزه خدنگک ا جفا
بس که غم هجر او تفرقه در من فکند
در بر من دل جدا سوزد و داغش جدا
گریه من همچو آب، سروقش را ضرور
خنده او چون نمک، داغ دلم را سزا
خنده صبح مراست گریه گره در گلو
گریه شام مراست خنده غم در قفا
می روم از خویشتن بسته مگر بهر من
بوی سر زلف یار نامه به بال صبا

بوی کباب دلم مغز جگر می خورد
هان بحدیثم مباد گوش کسی آشنا
رفت ز عیشم شگون کرده ام این آزمون
رنگ ندارد کنون در کف من این حنا
کس به کدام اعتماد دل به جهان خوش کند
عمر چنین بی درنگ، یار چنین بی وفا
کرد ز تاب ستم، طاقت من پشت خم
گشت ز بس بار غم، قامت صبرم دوتا
همچو کباب ضعیف گریه من بی سرشک
چون نفس صبحدم ناله من بی صدا
نعمت الوان غم می رسدم دم به دم
گه ز نوال ۲ ستم، گه ز عطای بلا
گرد ره انتظار، بوی سر زلف یار
آن تن ما را لباس، این دل ما را غذا
حاصلم از خشک و تراشکی و لخت جگر
بر سر این ماحضر، هر دو جهان را صلا
گر به تلاطم هنر ناله تورا کم اثر
دیده از آن در تعب، سینه ازین در عنا
زورق هستی شکست بس که در این بحر خورد
لطمه باد عدم، سیلی موج فنا

عشق وجود مرا رونق دیگر فزود
خورد مسِ هستیم غوطه در این کیمیا
چشم عدم روشن از گرد وجود من است
عشق به تدریج کرد خاکِ مرا توتیا
گو بشکن درد عشق یک به یکم استخوان
چند کند مغز من، ناله نهران در عصا
یک سر مویی نماند در دل من جای عیش
چند کند کاوشم ناوک او جا به جا
ریشه امید من حسرت جاوید من
آن یک ازل ابتدا، این یک ابد انتها
حسرت من جاودان، طاقت من ناتوان
بار ستم بی حساب، تاب و توان بی نوا
ای به هلاک دلم بسته کمر بر میان
و ای به فریب دلم ریخته دامان به پا
از پی آزار جان دست جفا بر عنان
در ره امید دل، پای وفا در حنا
بهر گریبان دل دست تطاول دراز
وز پی دامان وصل طول امل ۳ نارسا
بی غمت اوقات من جمله به باطل گذشت
درغم بود و نبود در سر چون و چرا

تخم محبت ز تو در ته خاک عدم

خرمن مهر و وفا از تو به باد فنا

قاعده دوستی، ضابطه دشمنی

آن ز تو ناقص اساس وین ز تو محکم بنا

هم ز تو کامل عیار نقد دغا و دغل

هم ز تو بی اعتبار سکه مهر و وفا

دور نگردی به سهو یک نَفَس از خاطر

با همه بیگانگی، چون سخن آشنا

تاب و توانم دگر در غم حسرت نماند

به که برم زین الم بر در شاه التجا

شاه زمین و زمن، سرو بهار و چمن

رنگ گل و یاسمن، بوی شمال و صبا

قره عین رسول، چشم و چراغ بتول

فخر نفوس و عقول، نقد علی رضا

هم شرف بوتراب، هم خلف بوالحسن

هم لقب او را تقی، هم صفت او را تقا

گلشن امید را خار رهش شاخ گل
دیده خورشید را خاک درش توتیا
تا که نهاد آشیان بر سر دیوار او
شد به سعادت مثل سایه بال هما
دامن خود را فلک گرد از آن کرده است
تا کف فیاض او پُر کندش از عطا
درگه او را به خواب بیند اگر آفتاب
هست دگر تا ابد این سرو آن متکا
دامن اگر بر زند خیمه اجلال او
هشت بهشت برین دیده شود بر ملا
روضه پر نور او بین که بینی عیان
هر طرفش آفتاب جلوه کند چون سها
درگه آن ارجمند، قبه آن سربلند
منظر آن دلنشین، عرصه آن دلگشا
خاک درش را اگر سرمه کند آفتاب
شب نشود بعد از این، پرده روی ضیا
سایه دیوار وی همچو بهشت برین
کم نکند چار فصل، جلوه فیض هوا
عرصه صحنش بحسن به ز بهار و چمن
جلوه گردش ز فیض به ز شمال و صبا

بر در او گر نهد چهره زرد آفتاب
بر رخ گلشن زند، سیلی موج صفا
گر کند از خشت وی ماه فلک کسب نور
شب پس ازین نشنود طعنه روز از قفا
عرصه آن بس وسیع قبه آن بس رفیع
آن ز ازل تا ابد این ز سمک ۷ تا سما ۸
تا ابد ایمن شدی از سَبَل انخساف ۹
وز ازل ایمن بدی از رَمَدِ انمحا ۱۰
گر ز قضا و قدر بهر جلای بصر
گردی از آن خاک در سرمه مه تیره را
دانه شبنم اگر بسپردش حفظ تو
گوهر دندان شود در دهن آسیا
عرصه جاه تو را وهم بگشت و نیافت
نه اثر از ابتدا، نه خیر از انتها
شوق زمین بوس تو قد فلک ساخت خم
علت پیری نبود موجب این انحنا
خلق تو گر خاصیت فاش کند در چمن
بعد شکفتن گلش غنچه شود از حیا
شبنم لطف تو گر یاد گلستان کند
کم نشود چار فصل جلوه نشو و نما

بحر کفّت گر دهد مایه به ابر بهار
خوشه پروین شود حاصل برگ گیا
در صدف گل شود قطره باران گهر
دست تورا گر سحاب یاد کند در سخا
زود تواند گذشت در هنر از آفتاب
گر نظر تربیت کم نکنی از سها
بیضه بیضا ۱۱ نهد شب پره در آشیان
گر اثر تربیت عام کنی چون هما
کفر اگر رخ نهد بر درت ایمان شود
در دو جهان کس ندید بهتر ازین کیمیا
دفتر علم تورا هفت فلک یک ورق
گلشن خلق تورا هشت چمن یک گیا
ای به کمال و شرف گوهر یکتای دین
وی به جمال خرد لمعه ۱۲ نور خدا
عقل نخستین ترا دایه علم و ادب
علم لدنی ۱۳ تورا مایه فهم و ذکا

پرتو رای تو گر پرده گشاید ز روی

نور تجلی شود ظلمت جهل و شقا

گر ز ضمیرت کند مهر فلک کسب نور

ماه دهد، همچو روز، دیده شب را جلا

پیش ضمیر تو گر سجده کند آفتاب

افکند از نور روز بر کتف شب ردا

بوسه روح الامین وقف کف پای توست

در خور هر دست نیست نازکی این حنا

خنده صبح شرف از نفس پاک توست

غنچه تبسم نکرد جز ز نسیم صبا

غنچه پژمرده ایست خاطر «فیاض» لیک

از نفس پاک تو دارد امید نما

تیره ز افعال من، نامه اعمال من

عاقبت حال من، نیست به غیر از رجا

پر ز گنه دفترم، تیره رخ اخترم

خاک عدم بر سرم، گر ز تو نبود رضا

مهر تو در جان و دل، تخم تو در آب و گل

نیستم از خود خجل، در ره مهر و وفا

من سگ کوی توام، واله روی توام

زنده به بوی توام همچو فنا در بقا

گر چه گنه کرده ام نامه سیه کرده ام

مدح توشه کرده ام، مایه روز جزا

از گنه بی حساب، مهر تو دارم جواب

بس بُودم این صواب، معذرت هر خطا

گر چه ندارم هنر، مهر تو دارم اثر

هیچ نخواهم دگر، مایه همین بس مرا

تا به قضا و قدر، هست ره خیر و شر

باد به کامت قدر، باد به حکمت قضا

دیوان فیاض لاهیجی، به کوشش ابوالحسن پریشانزاده، ص ۸۰

ص: ۸۵

مهدی قانع، فرزند قاسم، متولد ۱۳۳۸ دارای تحصیلاتی در سطح دیپلم که پس از خدمت سربازی با صوت دلنشینی که داشت، به گروه مداحان اهل البیت پیوست. ضمن مداحی، سرودن شعر را نیز آغاز و به نام خود «قانع» تخلص می نمود که از اشعار و سروده های ایشان در مجموعه ها از آن استفاده شده است. ایشان در اسفند ۱۳۷۵ به علت بیماری، دار فانی را وداع گفت. یادش گرامی باد.

کتاب عشق رضا علیه السلام

الا که حجت پروردگار یکتایی

نهم سلاله پاک رسول بطحایی

تویی که خیر کثیر خدای بر خلقی

کتاب عشق رضا، یادگار زهرایی

خدای خواننده جوادت که جود پیشه تو است

تو بر تمام کریمان، امیر و مولایی

شود ز چشمه خورشید هم فروزانتر

به دیده ای که تو از مرحمت نهی پایی

همین نه عقده گشای خلایقی امروز

که دستگیر همه عاصیان به فردایی

قسم به آن لب خشکت که از عطش می سوخت

قسم به آن دل خونین به رنج تنهایی

به باغ عشق و وفا بعد مادرت زهرا

جوانترین گل پرپر میان گللهایی

درون آه تو سوز دل حسن پیداست

هر آن زمان که از آن کوچه یاد بنمایی

مراسم عقده دیدار کاظمین به دل

چه می شود اگر این عقده را تو بگشایی

به یک نگاه تو من قانعم چه خوش باشد

به سوی قانع خود یک نگاه بنمایی

پیام شادی، حسین علیزاده، ص ۲۰۲

ص: ۱۶

غلامرضا میرزا جانی، فرزند میرزا مهدی مشهدی و چون نسب به حاج محمد جان قدسی شاعر معروف چهار قرن قبل می‌رساند تخلص قدسی نموده است. وی متولد ۱۳۰۴ شمسی است و پس از طی مقدمات علوم قدیمه، فلسفه و کلام را از محضر ادیب نیشابوری و سایر استادان در مشهد فرا گرفته و از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جزو مبارزین سیاسی و مذهبی بوده و به همین سبب یکبار در سال ۱۳۴۲ و پس از آن در سال ۱۳۵۲ به مدت ۴ سال در زندان رژیم پهلوی بوده است. او پس از آزادی در سال ۱۳۵۵ در دفتر نشر و فرهنگ اسلامی به کار تصحیح و ترجمه پرداخت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی یک سال در سمت مدیر کلی اوقاف و یک سال در سمت مدیر کلی ارشاد اسلامی و پس از آن دیگر شغلی نپذیرفت ولی به لحاظ تسلطی که به زبان و ادبیات عرب داشت، در سالهای آخر عمر در دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت و سفری هم به هند داشت. ایشان در سال ۱۳۶۹ دار فانی را وداع گفته، در مقبره جودی علیه الرحمه و در جوار حضرت رضا(ع) به خاک سپرده شد. مقدار آثاری که از دستبرد ساواک در امان مانده بود، با عنوان نغمه های قدسی به همت اداره کل ارشاد اسلامی خراسان چاپ و منتشر گردید.

مظهر جود

گشوده دیده چو بر این جهان امام جواد

به روی خلق، درِ رحمت، خدای گشاد

شکفت تا گل رُویش ز بوستان رضا

بداد مژده به اهل نیاز پیک مراد

عیان تجلی حق شد ز روی این مولود

جهان پیر، جوان شد ز شوقِ این میلاد

نُهَم امام که روز دَهَم ز ماه رجب

ز دیدنِ رخِ او ثامن الحُجج شد شاد

ز آسمان برکات خدای نازل شد

ز یمن مَقدمِ او بر زمین چو گام نهاد

گرفت چنگ به چنگ و ز اشتیاق سرود

ملک ز بام فلک نغمه مبارک باد

خدای جود و کرم را به خلق کرد تمام

چو دیده مظهر جود خدا به دهر گشاد

ص: ۸۷

زهی مقام که جُسته است علم ازو یاری

زهی شرف که گرفته است عقل ازو ارشاد

امید بسته به الطاف او سیاه و سپید

پناه در کنفش جسته بنده و آزاد

ز فیض دانش او جان گرفت علم و خرد

ز نور بینش او جلوه یافت استعداد

به یمن لطف عمیمش کرم گرفت قوام

به دست همّت او شد جهان جود ایجاد

گدای بارگه جود اوست حاتم طی

غلام درگه فرّ و شکوه اوست قباد

بود ز پرتو اندیشه اش خرد روشن

کند ز فکرِت او عقل پیر، استمداد

فکنده سایه ز مهرش هماره بر سر عدل

زده است شعله ز قهرش به خرمن بی داد

زبان ناطقه لال است در مدیحت او

که با کمالش ما ناقصیم همچو جماد

اگر به آتش دوزخ نظر ز لطف کند

شراره از نگاهش سردتر شود ز رماد

اگر که نامه اعمالم از گنه سیه است

شفاعت تو مرا بس بود به روز معاد

همیشه تا به عدد کمتر است الف از با

هماره تا که فزونتر ز صاد باشد صاد

بُودِ عدوی تو دایم قرین محنت و غم

بُودِ مُحَبِّ تو پیوسته خَرَم و دلشاد

نغمه های قدسی، ص ۱۱۴

ص: ۸۸

ابوالقاسم علی مدد، فرزند شاطر اکبر متخلص به قطره، متولد ۱۲۸۰ شمسی در قریه کن اطراف تهران. پس از ازدواج به تهران آمد و همانند پدر، حرفه نانوائی را پیشه کرد. آن مرحوم خواندن و نوشتن را در سنّ سی سالگی فرا گرفت. شور ایمان و خلوص و ارادت به کربلا-یش کشاند و در سویدای دل از آن امام همام در خواست کرد طبع شعری به او عطا شود تا ارادت خود را به صورت شعر عرضه بدارد و وقتی از کربلا- بر می گشت، آن نظر کرده مورد محبت قرار گرفته، شاعری بود سخن پرداز بدون این که به طور معمول درسی خوانده و سوادى داشته باشد و حتى قادر به نوشتن اشعار خود نبود و تا پایان عمر گفته هایش را دیگران یادداشت می کردند که مقداری در حیات و مقداری نیز پس از مرگش به وسیله دوستان و خانواده اش به چاپ رسیده است. مرحوم قطره در سی ام اردیبهشت ۵۷ در حالی که سه دختر و دو پسر از خود به یادگار گذاشته بود، در مجلس عزای حضرت صدیقه طاهره سکنه مغزی کرده، درگذشت و در وادی السلام قم به خاک سپرده شد.

جود جواد

هزار جان گرامی فدای جود جواد

دل شکسته خود بسته ام به بود جواد

هماره می رسد از کاینات و مخلوقات

ندای ذکر و ثنا، مدحت و درود جواد

همه خلایق عالم غریق نعمت اوست

چرا که نیست حدودی برای جود جواد

وصیّ حجت هشتم سلاله زهرا

خدای حیّ توانا بود شهود جواد

شب تولد دریای جود واحسان است

رسد به گوش سماواتیان سرود جواد

در این ولایت چشم و چراغ بزم وصال

شده است شاد دل والی ودود جواد

از آن که سجده شکرش کتاب فضل خداست

قبول حضرت جانان شده سجود جواد

قدم به عرشه زین براق نور نهاد

به سوی حضرت سبحان بَوَد صعود جواد

ص: ۸۹

ز ذیل فضل و عنایات او ندارم دست

که زنده ام به عنایات وهم وجود جواد

به اشک دیده بشویم دفاتر گنهم

که متصل شده قطره به بحر جود جواد

جواد فیض

من جواد فیض هم بر اولین هم آخرینم

باء بسم الله خلقت روح رب العالمینم

در حضور حقتعالی بنده ای فرمانروایم

حکمفرمای عوالم رهبر روح الامینم

سینه من مخزن علم لدنی آمد از حق

قلزم فضل الهی رهنمای مؤمنینم

حجت بر حق حقم کاشف اسرار غیبم

من امام و نور چشم آسمان و هم زمینم

جلوه مصباح نور عرشه «عرش استوا» یم

گاه در سیر عوالم، گاه در عرش برینم

جد من ختم رسل پیغمبر آخر زمان است

شاخه طوبای زهرا و امیر المؤمنینم

من وصی مصطفی و مرتضی و مجتبیام

وارث شاه شهیدان زاده آن مه جبینم

برترین آیات حقم مصدر علم الهی

رهبر خلق جهانم شافع للمذنبینم

نه سپهر عدل و دادم در زمین و آسمانم

در لقب این رتبه دارم حافظ دین مبینم

قطره‌ام کز آن پدید آمد به دنیا هفت دریا

صاحب کون و مکان دریای گوهر آفرینم

زندگانی امام جواد(ع)، علامه سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۵۷

ص: ۹۰

آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، فرزند حاج محمد حسین، متخلص به کمپانی، متولد ۱۲۹۶ ه. ق در کاظمین است پس از تحصیلات مقدماتی در سنین بیست به نجف اشرف مهاجرت کرد و در درس مرحوم آخوند خراسانی حضور یافت و تا پایان عمر آخوند از محضرش استفاده کرد. در فلسفه نیز از محضر فیلسوف معروف میرزا محمد باقر اصطهباناتی استفاده نمود. از ایشان بیست و پنج اثر به صورت منظومه و رساله به چاپ رسیده که مورد استفاده اهل علم است. وی در تعلیم و تعلم اصول قصد داشت کتابی بنویسد و حتی یک سال هم وقت صرف آن نمود، ولی اجل مهلتش نداد و در ماه ذی الحجه ۱۳۶۱ دار فانی را وداع گفت.

در مدح امام جواد علیه السلام

باز طبعم را هوای باده گلگون بود

در سرم شور و نوا و نغمه موزون بود

نوبهار است و کنار یار، ساقی می بیار

طالع می با مبارک طلعتی میمون بود

باده گلرنگ و نگاری شوخ و شنگ و وقت تنگ

هر که را این سود و این سودا نشد، مغبون بود

صحبت از حوری سرشتی باغ و کشتی چون بهشت

هر که این عشرت بهشتی بخت او وارون بود

جز لب جوی و کنار یار، دلجویی مجو

جز حدیث می مگو کافسانه و افسون بود

ساقیا ده ساغری بر گردنم نه منتی

از خمی کش یک حباب او خم گردون بود

از خُم وحدت که لبریز محبت بود و عشق

از خُمی کاندر هوایش در خُم افلاطون بود

از خم مینای عشق حُسن لیلای ازل

کز صبو حش عقل تا شام ابد مجنون بود

باده گلگون اگر خواهی برون از چند و چون

از خُم عشق ولیّ حضرت بیچون بود

پادشاه کشور ایجاد ابو جعفر جواد

آن که در عین حدویش با قدم مقرون بود

مصحف آیات و عنوان حروف عالیات

غایه الغایات کاوصافش ز حد بیرون بود

مظهر غیب مصون و مُظهر مافی البطون

سرّ ذاتش سرّ اسم اعظم مخزون بود

گنج هستی را طلسم و با جهان چون جان و جسم

مخزن دُرّ ثمین و لؤلؤ مکنون بود

خالق صبح ازل، مصباح نور لم یزل

کز تجلیهای او اشراق گوناگون بود

طور سینای تجلی، مطلع نور جلی

کز فروغش پور عمران واله و مفتون بود

شد خلیل از شعله روی مهش آتش به جان

فُلکِکِ عُمَر نوح از سودای او مشحون بود

گر ذبیح اندر رهش صد بار قربانی شود

در منای عشق او از جان و دل ممنون بود

چشم یعقوب از فراق روی او بی نور شد

یوسف اندر سجن شوق کوی او مسجون بود

در کمند رنج او رنجور ایوب صبور

طعمه کام نهنگ عشق او ذالنون بود

بر سر راهش نخستین راهب راغب، مسیح

آخرین پروانه شمع رُخس شمعون بود

ص: ۹۲

قرنها بگذشت ذوالقرنین، با حرمان قرین
خضر از شوق لبش سرگشته هامون بود
غزه وجه محمد(ص) قره العین علی
زهره زهرا و دُرِّ دُرِّجِ آن خاتون بود
فرع میمون امام ثامن ضامن رضا
اصل مأمون تمام واجب و مسنون بود
عرش اعلی در برش مانند کرسی بر درش
امر عالی مصدرش مابین کاف و نون بود
لعلش اندر روح افزایی به از عین الحیوه
سروش از طوبی به رعنائی بسی افزون بود
گرد روی ماه او مهر فلک گردش کند
پیش گرد راه او خرگاه گردون دون بود
گاهی از غیرت، گهی از حسرت آن ماهرو
قرص خور چون شمع سوزان و چه تشت خون بود

دیوان کمپانی، ص ۱۸۸

ص: ۹۳

حیدر علی غاضری، فرزند مرحوم حسین متخلص به محفوظ متولد ۱۲۸۳ شمسی در اصفهان تعلیمات اولیه خود را در مکتبهای قدیمی نزد معلمان فاضل و با ایمان گذرانده و چند سالی را در عراق به کسب و کار شرافتمندانه و آموختن علوم فارسی و عربی پرداخته و از محضر علما و فضلا کسب فیض کرده است.

در میان آثار ادبا به حافظ عشق می ورزیده و به همین جهت غزلیاتش متأثر از رنگ و بوی غزلیات خواجه است. او دیوانش را به چاپ رسانیده و در سال ۱۳۶۴ دار فانی را وداع گفته است.

منبع احسان

هر که اندر وادی عشق اوفتاد

عقل دور اندیش را از دست داد

کار عشق گلرخان بازیچه نیست

شیر در این ره به زانو اوفتاد

فرق بسیار است در عشق و هوس

بر هوس رانان نباشد اعتماد

مابه آن جانانه بسپاریم جان

کز کف جودش فلک گیرد مراد

مظهر ذات خداوند کریم

منبع احسان و الطاف و وداد

یادگار مصطفی کز فیض او

بامدادان شب شود، شب بامداد

نور چشمان علی، شیرخدا

سرور و سر حلقه مردان راد

غنچه گلزار زهرای بتول

آن که چون او مادر گیتی نژاد

روی او همچون حسن، خویش حسین

در مقام زهد چون زین العباد

علم او چون باقر علم نبی

جعفر صادق به درس اجتهاد

ریزه خوار خوان جودش ماخلق

موسی کاظم به مهر و عدل و داد

نور چشمان علی موسی الرضا

منبع جود و عطای حق جواد

آن نُهم قطبی که کاخ نه سپهر

از وجود او معلق ایستاد

آن که مأمون بهر درس و بحث او

از بزرگان مجلسی ترتیب داد

قاضی القضاة را در بزم خواند

پیش او از بهر بحث و انتقاد

گفت پس یحیی بن اکثم کای امیر

من بدانشگاه دهرم اوستاد

چون منی را با جوانی خردسال

کی سزد بر علم و دانش لب گشاد

گفت مأمون بهر حل مشکلات

چون بنی هاشم ندارد کس بیاد

کن سؤال از او، اگر ماند از جواب

با تفاخر پیشه کن رسم عناد

مطلبی را کرد پس یحیی سؤال

کز سؤال مشکل خود بود شاد

شه جوابش گفت و در تشریح آن

پرسش از او کرد بهر امتداد

ص: ۹۵

نزد شه آن گونه در ماند از جواب

کز خجالت رفت بنیادش به باد

زان که غافل بود از کتر علوم

از رسول هاشمی دارد نژاد

در علوم اولین و آخرین

چون علی باشد به هنگام جهاد

عید مولود جواد العالمین

بر جمیع انس و جان فرخنده باد

بشکنند محفوظ قید دال و ذال

تا رهاند دیگرانرا ز انقیاد

دیوان محفوظ اصفهانی، ص ۱۰۰

ص: ۹۶

عباسعلی مهوری حبیب آبادی، فرزند غلامرضا عباس گله دار متخلص به محور اصفهانی متولد ۱۳۱۴ شمسی در اصفهان در سیزده سالگی پدر خود را از دست داده و از محضر علمایی همانند سید محمد مرتضوی و شیخ عباسعلی ادیب بهره مند بوده. با علاقه ای که به شعر داشته و مطالعاتی که انجام می داده دیوانی فراهم آورده که به چاپ رسیده است و در دسترس علاقه مندان می باشد.

در مدح حضرت جوادالائمه علیه السلام

عیان از مشرق عالم چو مهر زرنگار آمد

منور شد جهان تا حجّت پروردگار آمد

تولد شد دهم ماه رجب، فرزند سلطانی

که جنّ و انس، حاجتخواه آن والا تبار آمد

بود نام شریف او محمد، کنیه بوجعفر

دگر القاب آن حضرت بدان از این قرار آمد

جواد و منتجب مختار و عالم مرتضی قانع

تقی کو در دل او خوف از پایان کار آمد

در اول مام حضرت را سبیکه نام می خواندند

رضایش خیزران نامید و نزدش باوقار آمد

ز اهل ماریه بود و ز آل ماریه قبطیه

که ابراهیم فرزند نبی زان گلغذار آمد

ز دانش خیزران افضل بزندهای زمانش بود

بشارت از نبی بر اهل نوبه زا و هزار آمد

دو صد احسنت بر مامی که ابراهیم را آورد

که او از اهل نوبه بود و پاک و رستگار آمد

ص: ۹۷

و اما چون رضا در توس مسموم جفا گردید
تقی نُه ساله از بهر امامت استوار آمد
مخالفها ورا گفتند سنّش نیست قانونی
ندانستند در مهدش امامت افتخار آمد
به حج رفتند در آن سال حجّاج و پس از اعمال
ظهور از او بر آنان معجزات بی شمار آمد
امامت را بر آن حضرت همه تصدیق بنمودند
روایت از کلینی، آن فقیه هوشیار آمد
از آن سو خلق مأمون را فراوان سرزنش کردند
که از قتل رضا آخر تو را حاصل چه بار آمد
چو مأمون از خراسان جانب بغداد آمد باز
طلب کرد او جواد و بهر او در انتظار آمد
به حضرت چون رسیدی در مدینه نامه مأمون
به بغداد آن امام دین به عزّ و اقتدار آمد
چو مأمون خواست دخت خویش بر حضرت کند تزویج
بنی عباسیان را اعتراض مرگبار آمد
که این آقا صغیر است و بر او زود است دامادی
تأمل کن کنون تا هر زمان سنّش کبار آمد
ولی مأمون جواب آن گروه بی خرد را گفت
که اکنون مرغ بختم بر فراز شاخسار آمد

ندارد آل پیغمبر بزرگ و کوچکی هرگز
تقی از هر جهت افضل به خلق روزگار آمد
خلافت زو بود اجداد ما کردند غصب آخر
به شرط امتحانش با همه مأمون کنار آمد
پس آن گه از برای امتحانش مجلسی آراست
تقی در صدر مجلس با دو صد عزّ و وقار آمد
سپس یحیی بن اکثم را که عالمتر از آنان بود
خبر کردند تا در خدمت آن شهریار آمد

پس از کسب اجازت از محمد، زاده حیدر
به پرسش ابن اکثم در حضورش بنده وار آمد
بگفت آیا چه می گویی شما در حق آن صیاد
که مُحرم بود و قتل صیدی از او آشکار آمد
بگفتا صید را در حلّ یا او در حرم کشتش
به وقت صید عاقل بود یا دیوانه وار آمد
بعمدا کشت یا سهوا چه بود او بنده یا آزاد
پشیمان گشت یا نه، روز یا در شام تار آمد
بدش احرام بهر حج و یا احرام بر عُمره
پرنده بود صیدش یا که آهویش شکار آمد
بشد یحیی بن اکثم عاجز از فرمایش مولا
به مردم گشت روشن کز پیمبر یادگار آمد
سپس مأمون پس از حمد و ثنای حق به آنان گفت
که دانستید آخر دانش او استوار آمد
چو ام الفضل دخت خویش را تزویج حضرت کرد
بنی عباس در نزد محمّد خاکسار آمد
همانا قاتل حضرت شد امّ الفضل ملعونه
به هنگامی که محور معتصم بر روی کار آمد
دیوان محور اصفهانی، ص ۴۸

میرزاحمد، ملقب به شمس الفصحا و متخلص به محیط قمی، دوران کودکی و ایام جوانی را در قم و اصفهان به تحصیل علوم عقلی و نقلی و کسب معارف ادبی گذراند و آن گاه روانه تهران شد. پس از یک چند به جانشینی پدر و برادر خویش که زندگی را بدرود گفته بودند، در دستگاه دوست علی خان معیر الممالک که در شمار وزرا و مقرّبان حکومت بود، به کار تعلیم دوست محمدخان، فرزند وی گماشته شد، هر چند در شعر محیط نیز گاه تبعیت از سخن سعدی به چشم می خورد، ولی بر روی هم باید گفت که گفتار وی از شیوه حافظ مایه گرفته است. اشعار او را بعد مرگش میرزا حیدرعلی ثریا معروف به مجدالأدبا که پدر همسر محیط بود، تدوین و جمع آوری کرد. محیط در سوم صفر ۱۳۱۷ ه. ق دیده از جهان فرو بست و در مزار شیخان قم به خاک سپرده شد.

در مدح باب المراد امام جواد علیه السلام

کجاست زنده دلی، کاملی، مسیح دمی

که فیض صحبتش از دل بَرَد غبار غمی

خلیل بُت شکنی کو که نفس دون شکند

که نیست در حَرَم دل به غیر او صنمی

ز کید چرخ در آن دور گشت نوبت ما

که نیست ساقی ایام را سرِ کَرَمی

زمانه خرمن دانش نمی خرد به جوی

بهای گنج هنر را نمی دهد درمی

مباد آن که شود سفله خوی کامروا

که هر زمان کند آغاز فتنه و ستمی

گذشت عمر و دریغا نداد ما را دست

حضور نیم شبی و صفای صبحدمی

قسم به جان عزیزان به وصل دوست رسی

اگر ازین تنِ خاکی برون نهی قدمی

خلاف گوشه نشینان دلشکسته مجوی

که نیست جز دل این قوم دوست را حرمی

غم زمانه مخور ای رفیق، باده بنوش

که دور چرخ نه جامی گذاشته، نه جمی

ز بی نوایی و دولت غمین و شاد مباش

که در زمانه نمائد گدا و محتشمی

ز اشتیاق بلند آستان شه هر شب

فراز عرش فرازم ز آه خود علمی

به خلق آنچه رسد فیض ز آشکار و نهان

ز بحر جود شه دین جواد هست نمی

محمد بن علی تاسع الائمه تقی

که بحر همّت او هست بی کرانه یمی

بدان خدای که باشد ز کَلکِ قدرت او

نقوش دفتر هستی ماسوا رقمی

که با ولای شفیعان حشر، احمد و آل

محیط را نبود از گناه خویش غمی

شهان کشور نظم ما ثنا گویان

اساس سلطنت ماست دفتر و قلمی

دیوان محیط قمی، ص ۱۵۵

ص: ۱۰۱

محمد علی، متخلص به مردانی شغل خیاط متولد ۱۳۰۱ خمین. آثار: احتجاج بانوی بزرگ اسلام حضرت زهرا(س)، شکوه ایمان، طلوع خورشیدها، علی مظهر تقوا، گلزار شهیدان،

نوای رزمندگان، فروغ ایمان، یوسف دل، در معبر نور، لاله های جاویدان، مجموعه نور، جنگ

جنگ همراه با کاروان، آثار بهیگان، کاروان عاشورا ادبیات جنگ و چند اثر دیگر.

عید ظفر و میلاد حضرت جوادالائمه علیه السلام

گل آمد و زد خیمه به گلزار ببینید

شد ماه رخ یار پدیدار ببینید

گسترده به دامان چمن فرش زمرد

فراش صبا در قدم یار ببینید

از نفخه باد سحر و عطرریاحین

صحراست مگر کلبه عطار ببینید

خورشید و مه و مشتری و زهره و بهرام

مات اند ز نور رخ دلدار ببینید

این رشته جان در کف و آن تاج مرصع

بر یوسف عشق اند خریدار ببینید

قمری به نوا خوانی و بلبل به تغزل

در پنجه عشق اند گرفتار ببینید

سبزی خط عارض گلنار کلیم است

یا سر زده گل از شجر نار ببینید

خورشید برآورده سر از مشرق امید

یا آمده گُل بر سر بازار ببینید

ص: ۱۰۲

عید نو و عید ظفر و عید جواد است

ای خلوتیان حرم یار ببینید

بر دامن ریحانه ریحانه طاهر

ریحانه ای از عترت اطهار ببینید

رخسار جواد النقب چون گل خورشید

طالع شده از خیمه زر تار ببینید

میثم صفت از دار فنا چشم ببندید

تا طلعت حق را به سر دار ببینید

مهر نُهم از دایره مهر الهی

رخشان شده ای صاحب ابصار ببینید

شادان بود از دولت حق پیر جماران

لبخند بر آن چهره گلنار ببینید

بر سفره ایجاد ز نعمات خداوند

آن مائده را چون گل بی خار ببینید

زین معجزه قرن جهانی شده گلشن

با چشم دل این مخزن اسرار ببینید

در خون شهیدان ره عشق و حقیقت

قدر و شرف و عزّت و ایثار ببینید

تا چند اسیر زر و تزویر و غرورید

در لوح قضا گر شده یک بار ببینید

گر از شرر آه ستمدیده نترسید

پس عاقبت کار ستمکار ببینید

چون نیست شما را به جهان دیده حق بین

بر لوحه تقدیر به تکرار ببینید

در دایره امن خداوند پایید

جود و کرم و بخشش غفار ببینید

«مردانی» شیدا شده بیمار محبت

او را به غم عشق گرفتار ببینید

ص: ۱۰۳

چون مردمک دیده به چشم نگرانش

جای قدم یار وفادار ببینید

یک دم مژه بر هم نزنند بو که نشیند

بر دیده اش آن یار دل آزار ببینید

فروغ ایمان، محمدعلی مردانی، ص ۱۷۰

ص: ۱۰۴

شیخ اسمعیل، فرزند شیخ زین العابدین، متخلص به مصباح، متولد ۱۳۰۰ ه. ق تهران. چون در یک خانواده مذهبی و نجومی به دنیا آمد، دوران جوانی را به فرا گرفتن علوم مختلف گذراند، و پس از سالی چند به نام منجم رسمی ایران و با لقب نجم الممالک تجلی کرد. در سنّ سی سالگی به افتخار دامادی فیلسوف عارف و حکیم معروف مرحوم میرزا جهانبخش منجم باشی، رئیس و مدرّس مدرسه خان مروی نایل آمد، هم در آن مدرسه و مدرسه سید نصرالدین و دارالفنون به بحث و تدریس مشغول شد و در چهل سالگی سفری در معیت جمعی از علما به مکه معظمه نمود و این سفر یک سال به طول انجامید و پس از مراجعت در ترکیه که مرکز دنیای اسلام در آن روزگار بود، رحل اقامت افکند و هم در آن کشور بود که تقویم پنجاه ساله رقومی و مذهبی از خود به یادگار گذاشت. او تا پایان عمر در تلاش و آموختن علم بود، سری پر شور و روحی آزاده داشت و در شب عید قربان ۱۳۸۰ ه. ق درست در همان شبی که به دنیا آمده بود، جهان را بدرود گفت و در جوار حضرت معصومه در قم به خاک سپرده شد.

در تحسین شمایل امام محمد تقی علیه السلام

بر موی میان و قد دلجوی تو آوخ

بر عارض و آن طلعت نیکوی تو آوخ

روی تو باین شعشعه ی ۱ مهری ست درخشان

بر روی تو و شعشعه روی تو آوخ

مانند هلالی است تو را طاق دو ابرو

بر ابرو و بر طاق دو ابروی تو آوخ

با سلسله موی چه دلها که کنی صید

بر صید تو و سلسله موی تو آوخ

از طرّه خود عطر فشانی به گلستان
بر عطر فشان طرّه گیسوی تو آوخ
با نرگس جادوی گُنی، سحرِ جهانی
بر سحرِ تو و نرگسِ جادوی تو آوخ
وز غمزه هندو شده ای رهن عالم
بر ره زنی و غمزه هندوی تو آوخ
آن لعل سخنگوی تو شهد شکرستی
بر شهد شکر لعل سخنگوی تو آوخ
زان غنچه لب بوسه مرا مرهم و داروست
بر بوس لب و مرهم و داروی تو آوخ
از نورِ تو شد حیظه مشکوی تو فردوس
بر نورِ تو و حیظه مشکوی تو آوخ
بوی تو برد رونق گلهای گلستان
بر رونقِ بوی تو و بر بوی تو آوخ
تاچند تو را بانگ و هیاهوست به عشاق
بر عاشق و بر بانگ و هیاهوی تو آوخ
اندر سر کوی تو شهان خاک نشینند
بر خاک نشینانِ سر کوی تو آوخ
مجدوب شد از جاذبه خوی تو مصباح
بر جاذبه خوی تو و خوی تو آوخ

دیوان مصباح، ص ۱۱۹

وایضا در منقبت امام جواد علیه السلام

نگارا، دلبرا تا کی به تخیلات نفسانی

مرا با عشق و این دل بستگی از خویش می رانی

اسیر زلف خود کردی نهادی بند بر پایم

خدا را رحمی آخر بر اسیر و بند زندانی

ص: ۱۰۶

دلم را کرده ای مجروح بهر بوسه ای زان لب
ترحم کن، بنه مرهم بر آن زان لعل رمانی
حیات روح اگر جویی، کمالِ نَفْسِ اگر خواهی
بیفکن کبر و نخوت را، رها کن خوی حیوانی
برای دولت عقبی تو را طاعت به کار آید
نیرزد قدر یک ارزن جهان و لذت فانی
بقا خواهی ازین مطموره ۲ تن گام بیرون زن
سوی معموره ۳ جان رو ز ویرانی به عمرانی
بزن دست ولا بر دامن شاهی که نام او
محمد شد لقب، باشد جواد و نیستش ثانی
شهی کو مظهر حق گشت و مرآت صفات او
عیان شد از جمال او همه اوصاف یزدانی
ولی حق که اندر عالم ذر ۴ حضرت داور
گرفته زانیا یکسر به مهرش عهد و پیمانی
براند ناخدا کشتی به بحر علمش ار عمری
به ساحل کی رسد زیرا که آن را نیست پایانی
جمال خویش را بنماید ار در کشور خوبان
برای دیدنش آید هزاران ماه کنعانی
به دنیا کامد او از مام خود، شد آنچنان ظاهر
که گوهر از صدف ظاهر شود در بحر عمانی

جینش مشتری آسا قدش چون شاخه طوبی

خدش چون لؤلؤ لالا و صورت ماه تابانی

دهانش چون گُل خندان و خالش زُهره رخشان

دو چشمش نرگس شهلا لبش یاقوت رمانی

به غبغب سیب و تن سیم و زنخدانش چه زمزم

به عارض لاله حمرا، به دندان دُرّ غلطانی

به مویش بهتر از عنبر، به بو برتر ز مشکِ تر

به طلعت در سماء حسن چون مهر درخشانی

ص: ۱۰۷

به گفتار آن مه تابان بود کانِ شکر ریزی

به رفتار آن شه خوبان بود سرو خرامانی

عطا شد علم ما کان و یکون از حق بر آن سرور

میان سینه اش مملو شد از اسرار ربّانی

درون سینه اش علم لدنی موجزن باشد

به پیش علم او جبریل چون طفل دبستانی

شها، هستی تو اصل خلقت و عالم فروغ تو

تو علت از برای خلقت این چار ارکانی

طفیلی از برای خلقت شد خلقت عالم

تو نور چشم مخلوقات و تاج فرق شاهانی

تو غواص بحار رمز و سر و حکمت و علمی

که حاوی بر بطون و ناسخ و منسوخ قرآنی

به رفعت پایه قدرت فراز گنبد گردون

به رتبت برتر و بالاتر از موسی بن عمران

تولای تو و آبا و ابنایت در این عالم

شفا شد بهر امراض و بهر دردی است درمانی

منم مصباح مدّاح تو و آبا و ابنایت

که ارکان وجودم رو نمودستی به ویرانی

ز درگاه تو خواهانم شها کاند در صف محشر

مرا از پرسش و هول صراط و نار برهانی

ديوان مصباح، ص ١٢٤

ص: ١٠٨

مصطفی جلیلیان مصلحی محقق و شاعر معاصر متخلص به مُصلِح فرزند مرتضی (آزاده و جانباز جنگ تحمیلی) که در سال ۱۳۵۵ در خانواده مذهبی متولد گردیده است. تحصیلات خود را در دانشگاه مشهد در رشته حسابداری به پایان برد. حاصل علاقه ایشان به شعر و ادبیات، کتابهایی است که به نامهای گل‌های ولایت چهارده معصوم، ملکوت عشق، ندای ملکوت، میلاد نور، باب الحوائج لاله پرپر و گلستان ظهور

مهدی «عج» به چاپ رسیده و عموماً مذهبی است. شعر مورد علاقه ایشان بیشتر غزل و مثنویهای زیبایی است که در مجامع ادبی از ایشان شنیده شده است. او در حال حاضر در بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس اشتغال دارد.

مظهر جود

باز امشب پرتو افکن گشته مرآت خدا

چون حریم کبریا پر نور شد بیت رضا

از فروغ روی ماه زاده شمس الشموس

یافت مصداق خدایی آیه شمس الضحی

گل بیفشاند ملک از عرش بر فرش از شعف

دست افشان پای کوبد حور با شور و نوا

آسمان تکبیر می گوید زمین تسبیح خوان

زان که می روید به باغ دین حق نخل ولا

آن که باشد مظهر الطاف بی پایان حق

بحر جود عالمین است و خداوند سخا

می فرستندش تمام انبیا یکسر درود

این گل ریحانه دارد عطر و بوی مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

همچو حاتم بر در جودش بود صدها مقیم

هر زمانی چشم دارندش به احسان و عطا

از سر اخلاص و ایمان همچو زهرا روح عشق

او بر آرد از سر شب تا سحر دست دعا

باش مصلح شادمان چون قلب عالم شاد شد

در شب میلاد پُر فیض جواد ابن الرضا

گل‌های ولایت، ص ۱۸۵

کریم اهل بیت

جلوه گاه و مظهر انوار یزدان یا جواد

چشمه چشمت بود خورشید ایمان یا جواد

دیده ات روشنگر راه تمام مسلمین

سینه ات گنجینه آیات قرآن یا جواد

ای سخاوت مانده محو بخشش دستان تو

پای تا سر در تو جوشد، جود رحمان یا جواد

در گهت باشد پناه عاشقان و اهل دل

رحمت را منتظر چشم گدایان یا جواد

ای انیس حق اباصلت آن غلام در گهت

یافت با نامت نجات از کنج زندان یا جواد

ای گُل باغ بهشت ای روضه چشم رضا

شد پدر از دیدن روی تو شادان یا جواد

گرم در آغوش خود بگرفت او قنداقه ات

بوسه زد بر چشم تو گریان و خندان یا جواد

بود خندان زین سبب کز جود و لطف می شوی

بر تمام دردهای شیعه درمان یا جواد

گریه اش از این که مظلومانه در نه سالگی

می شوی ناگه یتیم از ظلم دوران یا جواد

ص: ۱۱۰

ای کریم اهل بیت از درگه جود شما

دست مصلح کی جدا گردد ز دامان یا جواد؟

گلهای ولایت، ص ۱۸۵

رباعی

از مشرق نور، ذکر یارب آمد

چون نغمه یا جواد بر لب آمد

ما را چه غم از آتش روز عرصات

سرچشمه جود و عفو امشب آمد

*

ص: ۱۱۱

حیدرعلی فرزند آقا میرزا احمد طبّاح، متخلص به معجزه، متولد ۱۲۹۱ هجری شمسی در تهران. ایشان سالها در قم و مشهد از محضر علمای بزرگ استفاده کرد و در اثر سالها رنج و مرارت در تهذیب و خلوصی که در توسل به حضرتش در قم داشت، به ایشان توجه خاصی شد و بعضی گفته اند ایشان از فقرای اویسی است و در دل ظلمت شب آب حیاتش دادند. او مردی پرکار بود و آثار بسیاری از خود به جای نهاد مانند: طریق مستقیم، معجزه حافظ، لمعات اشک، جلوه عرفان و آثار دیگری که هر کدام جای بحث و تفحص جداگانه دارد. آن مرحوم در سال ۱۳۸۰ به رحمت ایزدی پیوست.

یا جوادالائمه ادرکنی

جلوه نور خدا حضرت ابن الرضا

سوی خدا رهنما حضرت ابن الرضا

ز اوصیای رسول مجری ردّ و قبول

هست نُهْم پیشوا، حضرت ابن الرضا

حرز ۱ امام جواد، هست چو گنج مراد

کرده ز رحمت عطا حضرت ابن الرضا

چگونه و صفش توان که اوست فوق بیان

امام بر ما سوی حضرت ابن الرضا

بوذر فیض نهران، فروغ بخش جهان

ز طلعت حق نما حضرت ابن الرضا

خلق چو ذرات و او مشرق انوار هو

منبع نور و ضیا حضرت ابن الرضا

مظهر حی صمد، کعبه کویش بود

قبله اهل دعا حضرت ابن الرضا

معنی جبل المتین ۲، امام اهل یقین

نور دل اولیا، حضرت ابن الرضا

وجه خدا جلوه گر هست به پیش نظر

جلوه کند هر کجا حضرت ابن الرضا

در ره عشقش بکوش، باده مهرش بنوش

ساقی اهل ولا حضرت ابن الرضا

بر همه از خاص و عام معجزه با شد امام

شافع روز جزا حضرت ابن الرضا

ص: ۱۱۲

امام جواد علیه السلام

جان پاکان فدای جانت باد

که تویی روحِ عالمِ ایجاد

خَلقِ عالمِ بُوَد طفیلِ شما

شادمان آن که دل به مهرت داد

چون تو بعد از محمد محمود

از مشیتِ بزرگوار نژاد

پر کشد سوی تو کبوتر دل

هست بر پای تو سرِ اوتاد

به حقیقت که مهر حق ورزید

هر که با آلِ مصطفی دل داد

در غمت گر خراب شد دل ما

تا که ویرانه گشت، شد آباد

سر هر کس بیای ابنِ رضاست

تاج دارد به مسند ارشاد

غم عشقت به جان خرید دلم

کز غم دوست می رسد امداد

بوی جنّت گر آید از حرمت

تحت آن قبه است کوی مراد

جمله دلدادگانِ تو گویند

جان به قربانت ای امام جواد

معجزه گر سخن به وصفت گفت

از سروش این نشید شد انشاد

خدای رحمتش کناد، در زمان حیات مسوده ای اهدا فرمودند

ص: ۱۱۳

شیخ محمد علی در سال ۱۰۱۲ یا ۱۰۱۳ متولد شد. از آثار ایشان تحفه العباسی است که به نام شاه عباس نوشته شده و به جز دیوان اشعار، اسرار الصلوه شیخ زین الدین

(شهید ثانی) را نیز چاپ کرده است. و رساله ای در بیان واجبات عبادات دارد. وفات ایشان در سال ۱۰۵۷ در مشهد اتفاق افتاده و در حرم حضرت رضا(ع) مدفون گردیده است.

طالب کوی تقی

آن را که دل به عشق و محبت قوی بود

جانش همیشه طالب کوی تقی بود

دست ولا بدامن آل عبا زند

چون قبله اش به حق، مه روی تقی بود

وان را که بوی یار گرامی برد دست

دایم دلش ربوده بوی تقی بود

آن را که وجه حق بودش منظر نظر

چشم دلش مدام به سوی تقی بود

هر عاشقی که از خطر نفس وارهد

آراسته به زیور خوی تقی بود

خوش وقت مقبلی که زند چنگ اعتصام

در عروه ای که رشته موی تقی بود

در هر دو کون افسر شاهی به سر نهد

آن را که دل همیشه به سوی تقی بود

مردانه در تراک دو عالم کند ز صدق

همچون من آن که طالب کوی تقی بود

نقل از کتاب تحفه عباسی از مجموعه شخصی دوستی استفاده شد

ص: ۱۱۴

سید رضا فرزند مرحوم سید محمد، متخلص به مؤید متولد ۱۳۲۰ در مشهد که پس از تحصیلات مقدماتی به شغل آزاد روی آورده از آن جا که شیفته خاندان عصمت و طهارت بوده، در زندگی واقعا مؤید بوده و نتیجه آن تاکنون چهار کتاب با نامهای گلهای اشک، جلوه های رسالت، نغمه های ولایت و سفینه های نور بوده که با تجدید چاپهای متوالی در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

میلاذیه حضرت جواد علیه السلام

تا از حجاب غیب تجلی کند جواد

ملک شهود را متجلی کند جواد

تا در حریم زاده موسی قدم نهد

آفاق را چو وادی سینا کند جواد

امشب به رغم آن که رضا را عقیم خواند

جا در کنار زاده موسی کند جواد

دیگر زبان مدعیان بسته می شود

چون دیده بر جمال پدر وا کند جواد

ریحانه وار حجره ریحانه را عجب

از عطر بوی خویش مصفا کند جواد

چشم و چراغ عترت یاسین بود از آن

جا در بساط عترت طاها کند جواد

رازی شگفت بود خلافت پس از رضا

با نور خویش، حلّ معما کند جواد

زیبید که باز مطلع زیبا بیاورم

در دیده ام چو جلوه زیبا کند جواد

در هر اشاره معجز موسی کند جواد

با هر نگاه، کار مسیحا کند جواد

نی نی که برتر است از این ها مقام او

عبد است و کار ایزد یکتا کند جواد

بر ذره گر نگاه ولایت بیفکند

آن ذره را چو مهر دل آرا کند جواد

تقدیر امر خلقِ دو عالم به دست اوست

تقسیم رزق، بنده و مولا کند جواد

افتد به ساق عرش، فروغ نگاه او

هر گه نظر به عالم بالا کند جواد

خیزد ز قدسیان صلوات محمدی

هر گاه رو به سوی مصلی کند جواد

موسی نه و نبیره موسی بن جعفر است

کاری مهمتر از ید بیضا کند جواد

در آستان جود چو استند ز آستین

درّ و گهر بر آرد و اعطا کند جواد

مأمون سفله هم هوس آرد چو بنگرد

گوهر عطا به عالی و ادنی کند جواد

در مهد ناز دیده اعمی شفا دهد

طفل است لیک معجز عیسی کند جواد

هم سنگ را زخاتم خود نقش می زند

هم برگ را چو نقره سارا کند جواد

بندد گه شکار به مأمون ره عبور

کز قدرت خلیفه چه پروا کند جواد

هنگام بازگشت وی از راه کشف راز

با وی ز باز و ماهی و دریا کند جواد

آن جا که شرح کیفر سارق بیان کند

فرمان به شرع خواجه اسرا کند جواد

در حقّ آن خلیفه حق گفت معتصم

حکم خداست هر چه که اجرا کند جواد

یحیی ز طرح مسئله صید در حرم

می خواست تا که عجز هویدا کند جواد

اما جواب مسئله بین کز فروع آن
چندین سؤال باز ز یحیی کند جواد
او در جواب ماند و عذر آورد به عجز
مشت ورا به نزد همه وا کند جواد
با افتضاح زاده اکثم خلیفه را
هم اندرین مباحثه رسوا کند جواد
هرگز بعید نیست به یک روز و یک مکان
چندین هزار مسئله معنا کند جواد
دریای علم باشد و چون باب خود رضا
در مجلس مناظره، غوغا کند جواد
زهراست را عزیز دل و در سه سالگی
اندیشه بهر حضرت زهرا کند جواد
یأس از عطای اوست چو شیطان ز حق خجل
هرگز نشد که ردّ تمنا کند جواد
من خانه زاد نوکر و مدّاح اوستم
حاشا به روز حشر که حاشا کند جواد
گفتم ثنای او و امیدم بر این بود
تا حکم کربلای من امضا کند جواد
او را به جان فاطمه سوگند می دهم
تا عقده ها ز کار و دلم وا کند جواد

چشم دلم که تیره شد از معصیت خوش است

کز نور خویش، روشن و بینا کند جواد

بیمی دگر ز برزخ و محشر نمی کنم

امروز ار شفاعت فردا کند جواد

دردی مراست در تن رنجور جانگداز

دارم امید این که مداوا کند جواد

خواهم ز لطف تلخی جانکاه مرگ را

در کام من چو شهد گوارا کند جواد

ما را که هست همچو مؤید امید ازو

خوب است رحمتی به سوی ما کند جواد

جلوه های رسالت، ص ۱۶۶

ص: ۱۱۶

رباعی

شه مُلک و داد می آید

حامی عدل و داد می آید

ای گدایان به راه بنشینید

اینک از ره جواد می آید

مؤید

جواد آل محمّد علیه السلام

ای در تو ختم آیت جود و سخا جواد

بر تو سلام ای همه مهر و وفا جواد

آنسان که ختم شد به محمّد پیمبری

شد در تو ختم، رحمت و لطف و عطا جواد

تنها جواد آل محمّد تویی به نام

با آن که بوده اند همه اولیا جواد

چونان که آفتاب همه نور و روشنی است

پا تا به سر کریمی و سرتا به پا جواد

ما را به یاد توست به شام ولادت

گه ذکر یا کریم و گهی ذکر یا جواد

تو آفتابِ مشرقِ حُسن و ملاحظتی

کامشب جهان گرفت ز نورت ضیا جواد

چشم و چراغِ عالم هستی رضا بود

شد روشن از جمالِ تو چشمِ رضا جواد

ریحانه رضایی و ریحانه نام توست

ای گلشن وجود ز تو باصفا جواد

آیات جود جلوه گر اندر جمال تو

دید و گذاشت باب تو نام تو را جواد

امشب کنار مهد تو گرید پدر مگر

جشن ولادتت شده بزم عزا جواد

ای نام دلربای تو داروی دردها

هر دردمند با تو بود آشنا جواد

یادت قرار خاطر شب زنده دارها

حرزت مدال بازوی اهل دعا جواد

نورت دلیل توده گم کرده راه حق

لطفت کفیل مردم بی دست و پا جواد

در کودکی دو طفل رسیدند بر کمال

در انبیا مسیح و تو در اوصیا جواد

سیمرغ فضل وجود تو در اوج جاودان

گسترده سایه بر همه ماسوا جواد

از جمله «بِنَا عَرَفَ اللَّهُ» توان بگفت

ذاتت بود معرفِ ذاتِ خدا جواد

ای بر عدوی خویش کرم کرده بی شمار

از دوستان مگیر تو چشم عطا جواد

ص: ۱۱۷

ما را نه خدمتی که سزای کرم بود
پس دست ما بگیر برای خدا جواد
عیدی دهند اهل کرامت به بندگان
امشب مکن دریغ ز عیدی بما جواد
خواهم زیارت حرمت را به کاظمین
کز بعد کاظمین بود کربلا جواد
من بنده ام رضای مؤید گدای تو
از من مباد آن که شوی نارضا جواد

جلوه های رسالت، ص ۱۷۷

ص: ۱۱۸

محمد حسین نظیری نیشابوری از شعرای قرن دهم و یازدهم هجری است که از زادگاه خود به هندوستان رفت و در گجرات توطن اختیار کرد وی از راه مداحی شاهزادگان و امیران هند به چنان ثروتی دست یافت که یای تخلص نظیری مشهدی را به ده هزار روپیه خرید و شاعر مشهدی به تخلص نظیر قناعت کرد. نظیری در پایان عمر دست از مداحی امرا برداشت و به کسب علوم دینی پرداخت و در ۱۰۲۳ هجری در گجرات درگذشت.

نایب مناب

سلطان دین رضا چو تقی را لعاب ۱ داد

بر کونش اطلاع به یک فتح باب داد

در بر محمد بن علی تقی گشود...

سایل ز هر چه کرد سؤالش جواب داد

علمی که داده بود محمد به مرتضی

ایزد به این محمد نایب مناب داد

قطب رجای علم نبی گشت و خلق را

از فضل خویش توشه یوم الحساب داد

بر قطب صالحش دل کاشف فتاده بود

راهش به انکشاف جدار و حجاب داد

درخلوت مدینه شد و سیر توس کرد

از باب خود برون نشد و غسل باب داد

حاصل ستور نفس به ملک کسان چراند

وین نفس را ز روح غذا و شراب داد

آن کرد داغ اسود و احمر جمال قوم

این داغ جهل اسود و احمر به آب داد

گنجور ۲ غیب بود دل خلق پرورش

مکنون کن فکان به دم مستجاب داد

در علم و زهد وجود زانس و ملک گذشت

حق زان جهت تقی جوادش خطاب داد

درهای بسته بر رخ آفاق می گشود

چرخش عنان عمر به دست شتاب داد

وقت مساس ۳ دختر مأمون به دشمنی

دستار زهر کین به کف آن جناب داد

دیوان نظیری نیشابوری، ص ۵۵۷

ص: ۱۱۹

سرگرد عبدالعلی که در آغاز سرباز و پس از آن به نام فامیل خود نگارنده تخلص می کرد، در سال ۱۲۷۸ در اصفهان متولد گردید و پس از تحصیلات معمول زمان به خدمت ارتش درآمد و در درجه سرگردی بود که در مشهد به فعالیت ادبی و تأسیس انجمن ادبی همت گماشت و مجمعی برای اهل ادب فراهم نمود. مجموعه شعری به نام شرار اندیشه، الفبای شعر و آیین من را منتشر نمود و در سال ۱۳۴۶ خورشیدی به رحمت ایزدی پیوست. مزارش در ابن بابویه تهران قرار دارد.

جوادالائمه علیه السلام

عَلَّمَ التَّقِيَّ ۱ است جوادالائمه

كَهْفُ الْوَرِيِّ ۲ است جوادالائمه

در پیش مردم گم کرده راه را

شمع هدی است جوادالائمه

دریای دانش و فضل است، آری

ابن الرضا است جوادالائمه

چون پاره تن شمس الشمس است

بدرالدجی ۳ است جوادالائمه

در آسمان ولایت ز رفعت

شمس الضحی ۴ است جوادالائمه

باید بنا عرف الله... گوید

چون حق نماست جوادالائمه

فرزند حیدر و زهرای اطهر

همنام مصطفی است جوادالائمه

در خاندان فتوت ز بخشش

بحر سخاست... جوادالائمه

باری شفيع نگارنده فردا

نزد خداست جوادالائمه

نقل از دفتر دوم غمها و شاديها

ص: ۱۲۰

ملا- محمد رفیع، فرزند ملا- فتح الله، متخلص به واعظ و مشهور به واعظ قزوینی در ذوالحجه ۱۰۲۷ هجری قمری در قزوین چشم به دنیا گشود. از پدر و مادر و جد و خاندان او و روزگار کودکی واعظ آگاهی نداریم جز این که می دانیم از شاگردان دانشمند، فقیه، متکلم، محدث و مفسر معروف عالم جلیل ملا خلیل بن غازی قزوینی مشهور به آخوند ملا خلیلا یا آخوند بوده و تا پایان زندگانی ارتباط خود را از استادش نگسست و ملا بوذر، فرزند او را سه بار مرثیه گفته و از شگفتیها آن که بنا به روایات مشهور، سال درگذشت این استاد و شاگرد، هر دو یکی بوده یعنی ۱۰۸۹ هـ. ق است از آثار او کتاب ابواب الجنان و دیوان اشعار اوست.

در ستایش مولای پرهیزکاران

حشمت از سلطان و راحت از فقیر بی نواست

چتر از طاووس، لیک اوج سعادت از هماست

راحت شاه و گدا را زین توان معلوم کرد

کو به صد گنج است محتاج، این به نانی پادشاست

پادشاهان را اگر چه چتر دولت بر سر است

بینوایان را ولیکن آسمانها زیر پاست

نیست گر درویش را بر خاتم زر دسترس

کُنج گمنامی نگین دان خود، نگین پُر بهاست

خرج شه باشد مدام از کیسه درویش عور

خرج درویشان، تمام از کیسه لطف خداست

کار شه باشد گرفتن، شیوه درویش ترک

او کف دست است یکسر وین سراپا پشت پاست

او همه استادگی و این همه افتادگی است

او همه دست تعدّی، این همه دست دعاست

فقر یکسر راحت امنیت و جمعیت است

پادشاهی جمله تشویش و غم و رنج و عناست

فقر، صلح و دوستی و الفت و آسودگی است

پادشاهی، جنگ و غوغا و زد و خورد و دغااست

خوی عالم سوز شاهان، آتش نمرودی است

طینت پاکیزه درویش، خاک کربلاست

فقر را گسترده خوانی چون گشاد خاطر است

بر سر این خوان نعمت پادشاهان را صلاست

جز غم مردن چه غم دارد دگر درویش عور

کز کمند وحدت خود در حصار از هر بلاست

باغ جنت را نباشد بر گریزان خزان

برگ عیش بینوایان ایمن از باد فناست

پیش سالک گفت و گو از سر بلندیهای جاه

همچو عکس نخل در آب روان پا در هواست

عالم پستی ز بس آزادگان را خوشتر است

بید مجنون می رود بالا و رویش بر قفاست

چون رهاند گردن از طوق وبالِ عالمی

دست و پای دولت از خون جگرها در حناست

گو ننازد شاه چندین بر فنای خویشتن

گر گدا محتاج شد شه نیز محتاج گداست

خلق عالم سر به سر هستند دست و پای هم

هم عصا پای شل و هم دست شل پای عصاست

دولت از داد و دهش باشد تفاخر کردنی

چون سعادت می دهد بال هما فر هماست

نعمت الوان به دست مرد در رفتن خوش است

در خزان کردن حنا را بیشتر زیب و بهاست

ص: ۱۲۲

آن قدر کز اهل دولت خوش بود داد و دهش
صد چنان نگرفتن از درویش مسکین خوش نماست
جود حاتم گنج قارون داغ استغناى اوست
گر چه جاهل معنی درویش پندارد گداست
نیست درویش آن که بر دست کسان از ناکسی
هم چو دلق خویشتن چشم طمع سر تا به پاست
نیست درویش آن که پایش ره بدرها می برد
نیست درویش آن که چشمش با کف خلق آشناست
نیست درویش آن که از بس قوت حرص و طمع
از پی اظهار ضعفش دست بیعت با عصاست
خودنمائی از ریا در پرده عزلت کند
خلوت این گوشه گیران چون لباس ته نماست
هست درویش آن که در صحرای عشق خانه سوز
بر سرش ژولیده موئی خوشتر از بال هماغست
هست درویش آن که در راه طلب از احتیاط
با وجود چشم دائم همچو نرگس بر عصاست
گر خورد خاک و به خود پیچد ز غیرت دور نیست
مرد عارف بر سر گنج قناعت ازدهاست
وحشت از غیر حقش در الفت خلق است کم
از همه عریانیش پوشیده در زیر قباست

وقت خفتن دست از فرش حصیرش کوتاه است
شب چو برخیزد بپا، دست دعایش بر سماست
کس نیند هرگز از تنگدستی تنگدل
دست امیدش چو در گنجینه لطف خداست
از جفای سنگ طفلان حوادث فارغ است
از تهیدستی به خود چون بید اگر بالذ به جاست
گر بود مفلس ز مُلک و مال از آتش باک نیست
خلعتِ الْفَقْرِ فخری از برش زینت فراست

مفلس ننگین که باشد؟ آن که دامان دلش

خالی از نقد ولای سرور اهل سخاست

آفتاب عالم آرای سپهر دین «تقی»

آن که از نورش جهان علم و دانش را ضیاست

مهر تابان رو از آن دارد بر هر خشک و تر

کو به خاک درگه آن ذره پرور آشناست

در تلاش این که ساید بر ضریحش روی زرد

آفتاب از صبح تا شب بر درش در دست و پاست

تا زمین را بر گرفت از خاک، جسم پاک او

گر ز حسرت آسمان را مانده گردن کج به جاست

چشمه خورشید تا چشم آب داد از خاک او

تا قیامت کشت هستی را از آن نشو و نماست

از حریمش رفتن و گردش نگشتن مشکل است

گر شط بغداد را چین بر جبین باشد، رواست

سائلش روی پریشانی نمی بیند دگر

گر مه از وی نور خواهد، قرص خورشیدش اداست

عاجز از سامان خرج دست ابر آسای اوست

بحر از گرداب اگر بر خویش می پیچد، رواست

از محیط دست او تا دامن حاجت مدام

گر گهر غلطان نباشد، پیش جودش کم بهاست

آنچه ابر جود و سیلِ همت او کرد صرف
نام بحرو کان نمی دانم چه سان دیگر به جاست؟
تا نگردد خواهش سائل مکرر پیش او
از بزرگی، کوهسارِ همتِ او بی صداست
پیش بینا نیست اکسیری به از خاکِ درش
تا رسانیده است حاجت، خویش را آن جا غناست
تخم حاجت را ز بس جودش ز عالم بر فکند
آن که تنگی می کشد در روزگار او، سخاست

ص: ۱۲۴

کرده با خلق و سיעش نسبت دوری درست
وسعت صحرا ز خاطرها از آن رو غم زداست
خاکروبانِ درش را در نظر از زهد پاک
زاتش زر، غصّه دنیا چو کام ازدهاست
دعوی اغیار در زهد و ورع با حضرتش
دعویی باشد که سگ را در قناعت با هماست
زندگی تا هست و عالم هست، وِردم مدح اوست
حیف اما زندگی کوتاه و عالم بی بقاست
زندگی شاهان نباشد زندگی بی یاد تو
تا که جان دارد ز جان واعظ، تو را مدحت سراسر است
نی نی کلکم شکر ریز است از مدحت همین
بعد مردن هم چو نی در استخوانم این نواست
از برای فکر مدحت با هزار اندوه و غم
غنچه گردیدن مرا با خویش باغ دلگشاست
خویش را گنجانم ار در خیلِ مدّاحان تو
در دو عالم ار بگنجم از بزرگیها به جاست
هر نفس بر خویش می بالد سخن از مدح تو
ورنه پر گویی چنین در حضرتت کی حدّ ماست
ای سخن هر چند خود داری ز مدحش مشکل است
با زبان حال کن دیگر ثنا وقت دعاست

تا بُوَد این گنبد از خَلق جهان، خالی و پُر

تا درین محراب خواهد مهر و مه افتاد و خاست

روضه اش ز آمد شد زوَار پُر باد و تهی

بر در او پشت طاعت، خلق را کج باد و راست

دیوان واعظ قزوینی، ص ۴۵۶ (با تلخیص)

ص: ۱۲۵

هاشم شکوهی، فرزند محمد تقی، متولد ۱۳۱۲ که به فامیل خود، «شکوهی» تخلص می کند، با داشتن علوم قدیمه حوزوی، سروده هایی دلنشین دارد، چرا که بیشتر اشعار او حال و هوای عرفان یافته و در مدح و منقبت اهل البیت است.

شعرش در کتب و مطبوعات بسیار درج و تاکنون اشعارش به صورت جزوه مستقل به چاپ نرسیده است که امید است به چاپ برسد، ان شاء الله.

ترجیع بند میلاد

بارِ دیگر خدای حیّ ودود

در رحمت به روی خلق گشود

وقت آن شد که ما گنهکاران

روی آریم بر در معبود

رجبِیون، مه رجب آمد

شکر حق را نهیم سر بسجود

آمده ماه عفو و لطف و کرم

آمده ماه فیض و رحمت وجود

خیز از حق بخواه حاجت خویش

که کریم است و مهربان و ودود

نعم و لطف اوست لا تُحصی ا

کرم و عفو اوست نامحدود

سائل او نرفته ناخرسند

عارف او نگشته ناخشنود

شب عید است و خوش بود امشب

همه خوانیم در قیام و قعود

شب میلاد با شکوه جواد

بر همه دوستان مبارک باد

شد مدینه چه با صفا امشب

دلربا گشت و دلگشا امشب

ذکر کزویانِ عالمِ قدس

یا جواد است و یا رضا امشب

همه جا با صفا چو وادی طور

شده از نور کبریا امشب

بسوی خانه رضا رو کن

چشم حق بین ز هم گشا امشب

از جمال خدا نمای جواد

بنگر جلوه خدا امشب

اوجواد است و مظهر جود است

هر چه خواهی کند عطا امشب

ناامید از درش نرفته کسی

به کجایی تو ای گدا امشب

شبِ فیض و دعا بود برخیز
همه خوانیم همصدا امشب
شب میلاد با شکوه جواد
بر همه دوستان مبارک باد
ای جواد ای امید محتاجان
ای ز تو مشکلات ما آسان
نظر تو به زخمها مرهم
نگه تو به دردها درمان
از تو معنا گرفته جود و کرم
وز تو ترسیم یافته احسان
بهره مند از عطای تو دشمن
ای صفات خدای از تو عیان
تالی ۲ مرتضی تویی به سخا
ثانی مصطفی تویی به بیان
عقل در وصف تو بود قاصر
فهم از درک تو شده حیران
یادت امشب شده است مونس دل
نامت امشب شده است ورد زبان
زین سبب عاشقان تو خوانند
با سرور و شمع ز پیر و جوان

شبِ میلادِ با شکوه جواد

بر همه دوستان مبارک باد

گر نگاهی بما کنی، چه شود؟

درد ما را دوا کنی، چه شود؟

ای امید و پناه محتاجان

حاجتِ ما روا کنی، چه شود

بیش از پیشتر اگر ما را

تو به خود آشنا کنی، چه شود

تو که پیش حق آبرو داری

در حقِ ما دعا کنی، چه شود

ای نگاهت ز کیمیا برتر

مِس ما گر طلا کنی، چه شود

طلبِ عفوِ ما گنهکاران

تو اگر از خدا کنی، چه شود؟

ای مُحب جواد در این بیت

همرهی گر بما کنی چه شود؟

شبِ میلادِ با شکوه جواد

بر همه دوستان مبارک باد

مولودیّه

باز دل‌های دوستان شد شاد

دورِ گردون دوباره شد به مراد

دگر از غم مکن در امشب یاد

شب میلاد با شکوه جواد

رسد از آسمان مبارک باد

شد مدینه دوباره رشک جنان

به تماشایش آمده رضوان

حوریان فوج فوج با غلمان

در حریم رضا شده مهمان

بهر تبریک نازنین نوزاد

ص: ۱۲۷

دهمین برگزیده داور

نهمین جانشین پیغمبر

هشتمین ماه را فروغ بصر

هفتمین نجل نامی حیدر

شش جهت را لکل قوم هاد

مُظهِر ۴ و مَظْهِر ۵ جلال و جمال

معدن و مخزن علوم و کمال

چشمه فیض ایزد متعال

در گهش ملجاء و پناه و مآل ۶

حرمش هست قبله گاه مراد

رو به سینا صبا به موسی گو

به فلک چون روی به عیسی گو

به نبی و علی و زهرا گو

به محبان او به هر جا گو

مژده مولد امام جواد

ای خدا را تو بهترین بنده

و ای ز مهر تو ماه، شرمنده

نگهت مرده را کند زنده

من گدا، تو جواد و بخشنده

به نگاهی مرا نما دلشاد

پاییند بلا شدم مددی

به بلا مبتلا شدم مددی

دور از آشنا شدم مددی

ملتجی بر شما شدم مددی

یا جواد الائمه الأمداد

سالها شد به گفت و گوی توام

روز و شب یاد روی و موی توام

آرزومندِ طوفِ کوی توام

من شکوهی مدیحه گوی توام

روز محشر مبر مرا از یاد

اهدایی ایشان از مجموعه شخصی

ص: ۱۲۸

میرزا یحیی مدرس، فرزند محمد اسمعیل، متخلص به یحیی، متولد ۱۲۵۴ ه. ق در اصفهان از نوابغ علم و ادب در قرن اخیر و فیلسوفی بزرگ بود. در کلیه علوم عقلی و نقلی و انواع حکمت و ریاضی، یگانه دوران بود و گاه گاه اطلاعات خوبی در نجوم به طور کنایه و استعاره در اشعار خود بیان می کرد. دیوان اشعار ایشان شامل قصاید و مرثی و مدایح اهل البیت منتشر شده است. ایشان در ۱۳۴۹ ه. ق دار فانی را وداع گفت.

در ستایش امام جواد علیه السلام

به مبارکی و اقبال بشیرا فتح زد دم

که قوام جُست هستی و نظام یافت عالم

ز می دو ساله ای ماه دو هفت ساله ام ده

که دمن ز ژاله سبز است و چمن ز لاله خرم

رخ زردم از می سرخ بیا بساز گلگون

که سپید چهر من تیره شد از سیاهی غم

سخن از خضر بگویند و حدیث آب حیوان

لب تو به این برادر، خط تو به آن پسر عم

نه مرا طمع به جز دیدن رویت ای پر پرو

نه منم ز نسل اشعث ۲، نه تویی ز نسل حاتم ۳

به حریم وصلت ای مه، چه خطاست این، خدا را

که مرا نصیب حرمان و رقیب هست محرم

من اگر شهید مژگان تو گشته ام چه آهو

که ز آهوی تو افتاد دلم به چنگ ضیغم ۴

ز چه رو نیارمیدی و چرا رمیدی از من
تو که از دو آهویت هست هزار شیر در رم
تو ز غمزه کردی آن کار که با فرود بیژن ۵
تو ز مژه کردی آن را که به اشکبوس ۶ رستم ۷
مکن این قدر جفا ورنه ز تو برم شکایت
سوی کاظمین بر درگه سید معظّم
تقی جواد، فرزندان رضا، امام تاسع
که به نام نامی اوست خواص اسم اعظم
نه عجب که مات گشتش ز کلام نجل هارون
نه عَجَب که محو گشتش ز حدیث پورا کثم
علما به نزد علمش همه جاهل اند و نادان
فصحا به پیش نطقش همه اُخرسند ۸ و ابکم ۹
به یکی مقام حل ساخته سی هزار مشکل
که به جز خدای کس نیست به این شرف مسلم
بلی این نتیجه آمد ز نبوت و امامت
که به یک نتیجه شد فخر برای دو مقدم
زهی ای روان صاف تو به نور فیض روشن
نهی ای منیر پاک تو به سرّ غیب ملهم ۱۰
به همه نیاز مخلوق و همه غنای خالق
به همه نتاج حوا و همه نژاد آدم

به علو شیت ۱۱ و ادريس ۱۲ و شعيب ۱۳ و هود ۱۴ و صالح ۱۵

به مقام خضر ۱۶ و الياس ۱۷ و شير ۱۸ و نوح ۱۹ افخم

به کمال حزن يعقوب ۲۰ و جلال و جاه يوسف ۲۱

به خليل ۲۲ و برد آذر، به ذبيح ۲۳ و چاه زمزم

به همان شرف که بر ختم رسل رسيد از حق

که برانبياست خاتم، که بر اولياست خاتم

که مر آن خطاب حق را که به هر کتاب بوده

تویی آن خطاب مبرم، تویی آن کتاب محکم

ص: ۱۳۰

تویی آن خطاب اوّل، تویی آن کتاب آخر

تویی آن طریق ثابت، تویی آن صراط اقوم

ز مدارجی تو ارفع، به نتایجی تو اکبر

به حوایجی تو قاضی، به معارجی ۲۴ تو سلّم

تو پوشی و بیاشی و ببخشی و چشانی

به همه تن و همه جا و همه کس و همه دم

به افاضه عمومی است مکان ولا مکان را

ز تو رحمت پیایی ز تو نعمت دمام

چو حسود جاه تو خواست جلال و عیش باشد

به جلال و خرّم اما که مشدّد و مرخّم ۲۵

ز برای درد حاسد نَبُود چو مرگ، درمان

به علاج زخم دشمن نَبُود چو مرگ، مرهم

چه ثبات دارد آیا بر ماهتاب، کتّان

چه دوام دارد آیا بر آفتاب، شبنم

به تن شریفی ای شه نتوان بیان نمایم

که چه کرد دختِ مأمون، چه به دستمال زد سم

نه برادری، نه یاری، نه کسی، نه سوکواری

که بگریدت به زاری و نشیندت به ماتم

بدنت ز بام افکند به خاک خصم و غافل

که به خاک می نشاید فکنند عرشِ اعظم

به سه روز بر زمین ماندنِ آن بدن توانی
که برابری نمایی به حسین جَدِّ اکرم
تو به روی خاک افتاده و او به آب غرقه
به میان شطّ خون بود چه ماهیی که در یم
جگرم بر او بسوزد که چه داغها که بودش
به جگر ز هجر اکبر، به بدن ز نعل ادهم
چه به مقتل آمدش مالکِ ابنِ یسر کندی
زد از او همان عمل سر که به کوفه ز بن ملجم ۲۶

ص: ۱۳۱

زهی ای قلوب خوبان ز محبتت منور

خهی ای جباه ۲۷ شاهان به غلامی ات مرسم

دَمی از کَرَم به یحیی نظری ز لطف فرما

که همه دَم از مدیحِ تو کند سخن، زند دَم

نَه به فضل بو سعید است و نَه دانش فلاطون

نَه به خطّ ابن مقله است، نَه زُهد ابن ادهم

ولی این شرافتش بس که تو را به مدح خوانی

کند افتخار در مرتبه جبرئیل او هم

همه حال نیست چون مال، به دانقی است مفلس

همه وقت نیست چون بخت، به درهمی است دَرهم

تو ختام خیر امرش ز خدای خود طلب کن

که به خاتمه یِ امورات خدای هست اَعْلَم

دیوان یحیی اصفهانی، ص ۲۵۴

ص: ۱۳۲

رباعیات

آلا که دست امیدت نمی رسد به مراد

آلا که عُمر تلف کرده ای به استمداد

مُراد اگر طلبی بی دریغ و زحمت و رنج

بیا به درگه بخشنده امام جواد(ع)

صاعد

اگر که حق خدائی تراست بر ذمه

و گر تراست بسی مشکلات مهمه

پی گرفتن حاجات و عفو گناهان

بگیر دامن جود «جوادالائمه»

حسان

ای درگه تو کعبه مقصود جواد

وای بحر عطا و کرم و جود جواد

هر کس که ترا شناخت حق را بشناخت

زیرا که توئی جلوه معبود جواد

ثابت

از برج ولایت مهی آمد دلخواه

کز حق به همه خلق بود هادی راه

از پرده عیان گشت رخ بدر جواد

لا حول ولا قوه إلا بالله

مژده یاران مَلِک مَلِک و داد آمده است

ز پس پرده شه پاک نژاد آمده است

هاتفی گفت که امشب ز خداوند کریم

حاجت خویش بخواهید جواد آمده است

امروز عزیزِ جان ما می آید

گنجینه جود کبریا می آید

برخیز و بگیر دامنش را محکم

زیرا که جواد ابن رضا می آید

قاسم سرویها

ص: ۱۳۳

ادب از پیر عقل یاد بگیر

اثر از حُسنِ اعتقاد بگیر

خواهی ار حاجتت خدا بدهد

دامن حضرت جواد بگیر

شریفی

دلها ز قدوم دوست شاد است امشب

سیراب ز چشمه مراد است امشب

بشکفته تقی، شکوفه باغ رضا

فرخنده ولادت جواد است امشب

دکتر قاسم رسا

تا نور جواد عالم آرا گردید

روشن دل و جان آل طه گردید

شد غرق نشاط و شور، مُلک و ملکوت

تا مهر ولایت آشکارا گردید

محمد علی مردانی

هر که شد عارف امام جواد

در دو گیتی بود به مهرش شاد

نبرد ره به عالم معنی

هر که در مکتبش نشد ارشاد

مقام امام نهم در جهان

خدا داند و ختم پیغمبران
جواد الائمه است ابن الرضا
که باشد بپایش سر عارفان
چون توانم وصف قدر و جود آن
که رهین جود او باشد جهان
حاکی از دریای جودش نام اوست
که جواد است و عطایش رایگان
چنان که هست جواد الائمه بحر کرم
بیارد ابر عطایش به مردم عالم
چو هست واسطه فیض کردگار امام
عجب مدار که جودش به ما رسد همه دم
ز یزدان، او جواد العالمین است
که مهرش رشته جبل المتین است
ولایت بین که در بیت نبوت
ز نسل طیبین و طاهرین است
حیدر تهرانی - معجزه

آذر حقیقی

۱ - بطحا: مکه

۲ - لیل عاشر: شب دهم

۳ - كهف التقي: پناهگاه مردم

۴ - شبل حيدر: بچه شیر. فرزند علی(ع)

۵ - نور عين: نور دیده. نور چشم

۶ - جحيم: دوزخ - جهنم

۷ - نار: آتش

۸ - شمس الشموس: خورشید خورشیدها - از القاب حضرت رضا(ع)

۹ - يثرب: مدینه

۱۰ - بارقه: نور - پرتو

۱۱ - شق القمر: اشاره است به معجزه پیامبر اکرم(ص) که بر اثر اشاره انگشت ایشان ماه دو تا شد.

۱۲ - بدر: ماه تمام. ماه شب چهارده. نام چاهی در میان راه مکه و مدینه

۱۳ - یحیی بن اکثم: اکثم یا اکثم یعنی مرد شکم بزرگ: اهل خراسان بود در سنه ۲۰۲ هجری قمری ابراهیم بن شکله پس از امین مسند قضاوت را در بصره به وی سپرد. او مدت بیست سال این مسند را در اختیار داشت و تا سال ۲۱۵ که مسند قضاوت مصر را دریافت، مأمون او را بر کنار کرد. او به بغداد آمد و تا زمانی که متوکل به خلافت رسید و به واسطه او یحیی به جای ابو داوود در مسند قضاوت قرار گرفت تا در سال ۲۴۰ ه. عزل و تمام مکنت خود را از دست داد. در سال ۲۴۱ همراه دخترش به قصد اقامت به مکه رفت، اما پس از اتمام حج خبر خشنودی متوکل به اطلاعش رسید و باعث شد به سوی عراق حرکت کند. روز جمعه ماه ذی الحجه ۲۴۱ هجری در ریزه از دنیا رفت و در همان جا مدفون گردید. ولادت او را ۱۸۸ هجری قمری نوشته اند.

۱۴ - شَدَّه مروارید: از معجزات حضرت امام جواد(ع) روایت است که ام الفضل به مأمون شکوه کرد که مرا به مرد فقیری دادی که مایه ننگ ما می باشد. مأمون به فکر فرو رفت و مجلسی ترتیب داد. امام جواد(ع) فرمودند می خواهی تو را از ننگ

وصلت برهانم. گفت: آری، فرمودند: مردم را در مسجد جمع کن که بر آنان خطبه ای دارم. وقتی مردم جمع شدند، حضرت امام جواد(ع) فرمودند:

ص: ۱۳۵

خلیفه از خویشی خاندان رسول ننگ دارد به سبب فقر ایشان و مردم به او طعن می کنند و من می خواهم

این ننگ را از او بردارم، می خواهیم امروز به فقرا احسانی کنیم که مثلش را کس ندیده است سپس آن حضرت دست مبارک را بلند کرده، از آستین مبارکش به همه فقرا هر یکی شده ای مروارید هزار دانه به قیمت پانصد دینار یا بیشتر آویزان شده به دامن ایشان افتاد، پس از آنان همین احسان در مورد اغنیا و قضات و همه مردم حتی خود مأمون اعمال شد و آنان نیز بی نصیب نماندند.

۱۵ - داستان ماهی: گویند روزی مأمون برای شکار از شهر بیرون رفت باز شکاری خود را پرواز داد پس از لختی باز برگشت در حالی که چیزی بر نوک گرفته بود که در ظاهر شکل ماهی بود. خلیفه آن را در دست پنهان کرد و به حضرت جواد الائمه که در آن زمان بیش از یازده سال از سن مبارکشان نمی گذشت، گفت: در دست من چیست؟ خدای تعالی به حضرت الهام کرد و حضرت فرمود: خداوند بزرگ در دریای قدرتش به مشیت و اراده خویش، ماهی را آفرید تا باز شاهان آن را شکار کند و شاهان می خواهند بدین وسیله فرزندان پیمبران را آزمایش کنند مأمون از شنیدن این سخن بسیار در شگفت شد و مدت زیادی حضرت را نگریست

و سپس گفت حقا که تو پسر حضرت امام رضا(ع) هستی. شایان ذکر است که این داستان به شکل دیگری در مورد حضرت امام موسی کاظم(ع) و هارون الرشید نقل شده است.

۱۶ - صحن غربا: میان زمین

۱۷ - عقیم: نازا

۱۸ - کوکب: ستاره

۱۹ - سعد سعید: طالع مبارک و روشن

آذری

۱ - رُوح الامین: جبرئیل، فرشته وحی

آستانه پرست

۱ - ابتر: دم بریده، ناقص، ناتمام، بی فرزند

۲ - مَطَر: باران

الهی قمشه ای

۱ - جم: مخفف جمشید، چهارمین پادشاه پیشدادی

۲ - ادريس: پیامبری که پیش از بنی اسرائیل به سبب درس گفتن زیاد بنا بر روایات بدین نام مشهور شد. اشاره شاعر به دین است که در مکتب تعلیمش صدها چون ادريس پیامبر شاگردند.

۳ - بنیوش: بشنو

۴ - از معتصم این...: اشاره است به شهادت حضرت جواد(ع) به وسیله امّ الفضل، دختر مأمون به دستور معتصم بالله.

۵ - الست: آیا نیستم؟ منظور از آن خطاب خداوند به بندگان در روز ازل است که فرمود اَلست بربکم، آیا

من خدای شما نیستم و بندگان جواب دادند، بلی.

ص: ۱۳۶

۶ - اَشْهَب: هر چیزی که رنگ آن سیاه و سفید باشد، رنگ خاکستری

۷ - ادهم: سیاه، سیاه‌رنگ، تاریکی

ترابی

۱ - طور تجلی: اشاره به آیه ۱۴۳ سوره اعراف که ترجمه آن چنین است: (و نوشتیم برای او در لوح‌های

تورات از هر چیزی پندی و بیانی از برای همه چیز پس بگیر آن را به جدّ و جهد و امر کن قومت را که اخذ کنند به احسنش، زود باشد بنمایم شما را سرای فاسقان).

ثابت

۱ - خلف الصّدق: جانشین راستین

حسان

۱ - چارقل: وَاَنْ يَكاد - سوره‌های قل هو الله احد، کافرون، ناس، فلق، چهار سوره‌ای است که با قل شروع می‌شود و آن یکاد آیه آخر سوره ن و القلم که برای رفع چشم زخم خوانده می‌شود.

حسین زاده

۱ - اشاره است به این که اباصلت هروی پس از شهادت حضرت رضا(ع) توسط مأمون زندانی گردید. یکسال بر او گذشت تا آن که کار بر وی سخت شد و دلتنگی او را پیش آمد. خداوند را به حضرت رسول اکرم(ص) و خاندانش سوگند داد تا وی را آزاد نماید. ناگهان حضرت امام جواد(ع) در زندان بر او وارد شده، فرمودند: ای اباصلت، کار بر تو سخت شده و دلتنگ شده‌ای، برخیز بیرون رو. آن گاه امام با دست مبارک بر زنجیرها زدند و همگی باز شد و اباصلت را پیش چشم زندانبانان بدون این که آنان کلامی بگویند، آزاد کردند. پس از این، حضرت فرمودند: در امان و حفظ خداوند برو که دیگر چنین اتفاقی برایت رخ نداده، دست آنان از تو کوتاه خواهد شد (عیون اخبارالرضا، روضه الواعظین، کشف الغمه).

۲ - اشاره است که حضرت زهرا(س) فضّه را به یاری می‌طلبیدند.

خسرو نژاد

۱ - شمشیر دو پیکر: اشاره به شمشیر حضرت علی(ع) است که ذوالفقار نام داشته است.

۲ - اقتران مهر و مه: نزدیک شدن ماه و خورشید اشاره است به حضرت جواد که در آغوش حضرت

رضا(ع) بوده اند.

۱ - صَغَر: کوچک شدن، خردی، کوچکی، کودکی

۲ - مفتی: فقیه - فتوا دهنده

۳ - ابدال: جمع بدل و بدیل، مردم شریف و صالح، مردان خدا

۴ - وَتَد: میخ

۵ - امّ الفضل: دختر مأمون که به عقد حضرت امام جواد(ع) در آمد و عاقبت حضرت را به شهادت رساند.

ص: ۱۳۷

۱ - ریحانه: از نامهای مادر حضرت جواد (ع).

ژولیده نیشابوری

۱ - خیرالنساء: نیکوترین زنان، اشاره به یکی از القاب حضرت زهرا علیهاالسلام است

سازگار

۱ - بحر مواج سه دُر: اشاره است به سه امام بعد از آن حضرت

۲ - دُرّ گران هشت بحر: اشاره است به هشت امام قبل از آن حضرت

۳ - چار أم: چهار عنصر آب، خاک آتش، باد

۴ - پنج حس: حواس پنجگانه

۵ - خازن: نگهبان

۶ - نجل: نسل و نژاد

۷ - جبل المتین: اشاره است به آیه ۹۹ سوره آل عمران

۸ - دست افشانی: اشاره به شهادت آن حضرت است که در داخل اتاق در بسته به خود می پیچد و ام الفضل به جهت آن که صدای آن حضرت بگوش کسی نرسد، زنان را وادار به دست افشانی و هلله کرده بود.

سرویهها

۱ - تشرین: از ماههای رومی به تعبیر عربی

۲ - طیش: سبک شدن، بی عقل شدن، خشم

۳ - آذار: از ماههای رومی

۴ - تغنی: آواز خوانی

۵ - نشور: زنده کردن، زنده شدن در روز قیامت

۶- وادی طور: بیابان سینا، جایی که برای نیایش حضرت موسی انتخاب و فرمانها بر او نازل می شد.

۷- ید بیضا: دست روشن، اشاره است به دست حضرت موسی که هر وقت در بغل می کرد و بیرون می آورد، نوری از آن ساطع می شد.

شریفی

۱- دُر منضود: گوهر به رشته کشیده

۲- ناصیه: پیشانی.

شفیق محمد جواد

۱- خُلُق عظیم: اشاره است به آیه ۴ سوره نُون وَالْقَلَم

۲- اللّهُ نور: اشاره است به آیه ۳۵ سوره نور

ص: ۱۳۸

۳ - فضل بن شاذان: ابو محمد فرزند شاذان از فقهای بزرگ شیعه است و همچون پدرش رتبتی والا دارد. حدود تألیفاتش به ۱۸۰ می رسد. وی از امهات فقهای شیعه است، به قولی محضر چهار امام و به قولی دو امام را درک کرده و باز به قولی، همراه حضرت رضا(ع) به خراسان آمده و در نیشابور ساکن گردیده است. مزارش در جنوب شرق نیشابور به نام بهشت فضل زیارتگاه اهل دل است (نقل از نیشابور، شهر فیروزه)

۴ - ابو تمام: ابراهیم بن ابی البلاد، پسر ابو تمام ادیب، قاری ثقه و جلیل القدر از اصحاب حضرات صادق کاظم و رضا و به فرموده وحید بهبهانی زمان حضرت جواد را نیز درک نموده است و کتابی در حدیث دارد

۵ - ابن مهزیار: علی بن مهزیار مکنی به ابوالحسن از ثقات و محدثین امامیه و از اصحاب حضرت رضا، امام جواد و امام هادی بوده است و از ایشان روایت بسیار دارد. بیش از سی کتاب در ابواب فقهیه بدو منسوب دارند، این که او همان علی بن ابراهیم مهزیار است که به شرف زیارت و ملاقات حضرت ولی عصر نایل گردیده یا غیر او موقوف به کتب رجالیه می باشد (ریحانه الادب، ج هشتم)

۶ - بزنی: ابو جعفر یا ابو علی احمد بن محمد بن ابی نصر کوفی می باشد که از اکابر محدثین و علمای شیعه است که نخست واقفی مذهب بوده و بعدا مستبصر شده و به فرموده علمای رجال و ثقات و فقاهت وی مسلم و از اصحاب حضرات موسی بن جعفر، امام رضا و امام جواد(ع) بوده و نزد آنان رتبتی داشته است و یکی از اصحاب اجماع می باشد. بزنی تألیفاتی دارد و در ۲۲۱ هجری قمری عازم دار باقی گردید (ریحانه الادب، ج ۱، ص ۲۵۸).

۷ - طوبی لکم: اشاره است به آیه ۲۹ سوره رعد که طوبی لکم صحیح است.

۸ - امن یجیب: اشاره است به آیه ۶۲ سوره نمل.

۹ - عجز الواصفون: شعر ترجیع که از فؤاد کرمانی است، یعنی توصیف کنندگان از وصف تو ناتوان شدند و ما تو را نشناختیم و حق معرفت را.

۱۰ - البلاء للولاء: بلا و گرفتاری همراه با ولایت است.

۱۱ - عَلمَ الاسماء: اشاره است به آیه ۳۱ سوره بقره که می فرماید: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...

۱۲ - اقالیم: جمع اقلیم، خشکیهای هفتگانه

صاعد محمد علی

۱ - مَنّ و سلوی: مَنّ شیره مخصوص و لذیذ درختان و سلوی مرغان مخصوص شبیه کبوتر، اشاره است به آیه ۵۷ سوره بقره.

۲ - عصای موسی: چوبی که در دست حضرت موسی بوده و به امر خدا به ازدها تبدیل شد

۳- وادی ایمن: جایی که ندای حق به موسی رسید آیه ۳۰ سوره قصص

صامت بروجردی

۱- زال: پیر، فرتوت

۲- لاریب فیه: شک در آن نیست اشاره است به آیه ۲ سوره بقره

۳- من جاد ساد: کسی که جود کند، آقایی کرده است

ص: ۱۳۹

۴ - مادح: مدح کننده

۵ - رَبِّكَ لِبِالْمُرْصَادِ: به درستی که پروردگار تو هر آینه در گذرگاه است آیه ۱۴ سوره والفجر

۶ - منقاد: مطیع، فرمانبردار

۷ - عناد: ستیزه کردن، کجروی، گردنکشی، سرکشی

۸ - مهاد: جمع مهد، گاهواره ها

۹ - امکانه: مکانها

صبوری اصفهانی

۱ - یثرب: نام شهر مدینه

۲ - صباح: بامداد، اول روز

۳ - مسا: اول شب، سرشب، خلاف صبح

۴ - شهدالله: شاهد است خدا (آیه ۱۸ سوره آل عمران)

۵ - قُلْ إِنَّمَا: اشاره است به آیه آخر سوره کهف

۶ - فُلُكْ: کشتی

۷ - میکال: مخفف نام میکائیل یکی از فرشتگان مقرب.

طوسی محمد کاظم

۱ - ماحی مناھی: محو کننده نهی شده ها

۲ - سلیل: نژاد

۳ - کماهی: چنانچه هست

عبرت سبزواری

۱ - دژم: در هم فرو رفته

۲ - بیرم: وسیله ای برای کندن

۳ - سحاب: میغ، ابر

عبرت نائینی

۱ - عبقری: سرور، مهتر، هر چیز نیکو و نفیس، پارچه بسیار زیبای بهشتی

۲ - نعیب: بانگ زاغ، بانگ کلاغ

۳ - طری: تازه و باطراوت

۴ - احمری: قرمز رنگ

۵ - اصفری: زرد رنگ

علامه - محمد علی

۱ - غزه: مغرور

ص: ۱۴۰

۲ - غنج: ناز، کرشمه، عشوه

۳ - واعظان نامتعظ: پند دهندگان پند ناپذیر

۴ - سالوس: فریب دهنده، حيله گر، ریاکار

۵ - مهیمن: مسلط

فیاض لاهیجی

۱ - خدنگ: چوب سخت و محکم که از آن نیزه، تیر و زین اسب می ساخته اند، تیر راست و بلند

۲ - نوال: عطا، بهره

۳ - اَمَل: آرزو، امید

۴ - قَرّه عین: آنچه مایه سرور، شادی یا روشنایی چشم شود. فرزند

۵ - تقا: پرهیزکاری

۶ - سها: ستاره ای در دُبّ اصغر

۷ - سمک: ماهی دریا

۸ - سما: آسمان، سقف خانه و هر چیزی

۹ - سُبُل انخساف: سَبَل یک نوع بیماری در چشم انخساف از ریشه خسف یعنی فرو بردن در زمین

۱۰ - رَمَدِ اِنْمِحَا: چشم زخم، نابودی، محو شده

۱۱ - بیضه بیضا: تخم سفید

۱۲ - لمعه: گروهی از مردم، لکه سفید میان موهای سیاه

۱۳ - علم لدنی: علمی که خاص پیمبران بوده است

مصباح شیخ اسماعیل

۱ - شعشه: پراکنده شدن نور و روشنایی آفتاب، به آب در آمیختن شیر یا شراب

۲ - مظموره: سرداب، محل زیرزمین

۳ - معموره: آبادان

۴ - عالمِ ذرّ: یکی از عوالمی که انسانها قبل از تولد طی کرده اند

معجزه - حیدر

۱ - حرز: جای محکم و استوار، پناهگاه، دعایی که حضرت امام جواد(ع) بر کاغذ نوشتند.

۲ - حبل المتین: ریسمان محکم

نظیری نیشابوری

۱ - لعاب: آب دهان

۲ - گنجور: صاحب گنج

۳ - مساس: مس کردن، تماس

ص: ۱۴۱

نگارنده عبدالعلی

۱ - عِلْمُ التَّقَى: پرچم پرهیزکاری

۲ - كَهْفُ الْوَرَى: پناهگاه مردم

۳ - بدرالدّجی: ماه تاریکی ها

۴ - شمس الصّحی: خورشید روشنایی ها

هاشم شکوهی

۱ - لا تُحْصَى: شماره نمی شود

۲ - تالی: تابع، پیرو، از پی آینده، آن که بعد بیاید

۳ - نجل: نسل و نژاد، فرزند

۴ - مُظْهَر: ظاهر کننده

۵ - مَظْهَر: ظاهر شده

۶ - مآل: مرجع، بازگشت، جای بازگشت

یحیی اصفهانی

۱ - بشیر: بشارت دهنده

۲ - اشعث: آشفته مو، ژولیده مو، از صحابه حضرت علی(ع) که به منافقین پیوسته و از سران خوارج در کوفه بود

۳ - حاتم: حاتم طایی که در بخشش و کرم شهره خاص و عام است

۴ - ضیغم: شیر

۵ - بیژن: شخصیتی است از شاهنامه فردوسی

۶ - اشکبوس: شخصیتی است از شاهنامه فردوسی

۷ - رستم: شخصیتی است از شاهنامه فردوسی

۸- اُخْرَس: گنگ

۹- أَبْكَم: لال

۱۰- مَلَهَم: الهام شده

۱۱ تا ۲۳- اسامی پیمبران

۲۴- معارج: بلندی ها

۲۵- مَرْخَم: بی دنباله، دم بریده، کسی که دنباله نداشته باشد

۲۶- ابن ملجم: عبدالرحمن بن ملجم مرادی از سران خوارج نهروان و قاتل حضرت علی(ع)

۲۷- جباه: جبه ها، لباسها

ص: ۱۴۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

